



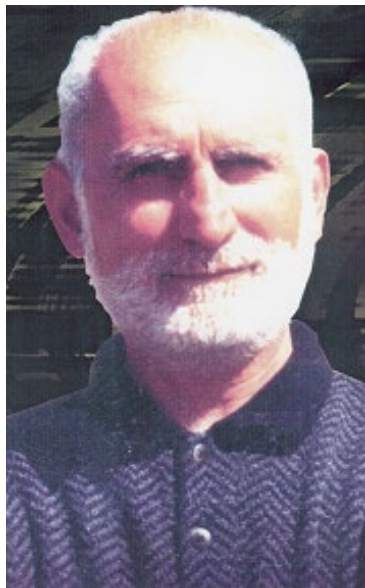
از نگاه
فریدون
ایل بیگی

m.ilbeigi@yahoo.fr

نوشته ها سیاسی

توضیحا بگویم : قصد من ، نشر نوشته های فریدون است و نه « تبلیغ » برای این و آن سازمان و تشکیلاتی - که سالهای سالست که وجود خارجی ندارند و گناه من نیست که نوشته های فریدون در این نشریات آمده اند ؛ او به راه خود می رفت و منم به راه خودم و همیشه و در همه موارد با هم موافق نبودیم . به نظر من ، هنوز هم ، امروز ، خواندن نوشته هایش عبرت انگیزست و قابل استفاده . م. ایل بیگی

**قانون اساسی ایران
یا
شمشیر چوبین مبارزه
جلد اول (پیشگفتار)
نوشته : د . بهروزی (فریدون ایل بیگی)**



- فریدون ایل بیگی تنها کسی بود که در سال 1356 (و در این کتاب - بویژه در بخش پایانی و توضیحات) ، روشنی نشان داد که با خمینی و " رادیکال های دینی " ، شتابان بسوی بدترین نوع فاشیسم میرویم و خواننده ، شاید ، تعجب خواهد کرد که چگونه در آن زمان تمامی آنچه که در این 24 سال بر سرمان آمده است را " پیش بینی " کرد ؛ جادوگر و ساحر و " عالم به علم غیب " نبود ؛ نوشته های این وحشیان چند رویه و دکان چند نبش دارها را خوانده و میدانست بجز اینی که بر سر ما آمده است ، چیز دیگری در انتظارمان نخواهد بود . اما کو گوش شنوا ... م. ایل بیگی .

تقدیم به رفیق نادر

مقاله کوتاه و چاگ نشدهء او درزمینهء نقایص قانون اساسی ایران که قریب یک سال پیش نوشته شد ، انگیزهء مادر نگارش کتاب حاضر با قانون اساسی ایران بود.

فهرست

۴	لنین	بنروزا- لنینیهای ما چه میخواهند و از چه میترسند ؟
۵	-	تبدیل دوم نسیم قانون اساسی
۶	فروغ دهکردی	گفتند : ۳۰ مقاله توهین آمیز شروع شد *
۱۰		تذکره مهم
		پیشگفتار :
۱۲- ۵۳		... - قسمت اول
۵۴- ۶۷		... - قسمت دوم
۶۸		یادداشتها
۸۷		فهرست اسامی

فروغ دهکردی (م.ایل بیگی)

" تربیت سیاسی خلق و روشنفکران هنوز در کشور ما کاملاً ناچیز است .
قاطعیت اعتقادات سیاسی و استحکام عقاید حزبی ، در بین مردم ما تقریباً
وجود ندارد . بسادگی بسیار ، به کثرین اعتراض علیه رژیم مطلقه سلطنتی
ایران می آوریم و باید کسانی بهر انتقادی - گوئی که میخواهند در بطن
جنبش رهائی بخش ، تخم نفاق بیاشند - می نگریم که بر خصالت ویرگنه چنان
اعتراض وارد می آید . شگفت انگیز نیست که ، با جلوه گری در آوای این پرده
مشترک رهائی بخش ، **اوسوریزده پده** ای که بقلم آقای **اسفروه** نگارن میباید
اینچنین وسیع در میان کلیه کرایشهای روشنفکران متمدنی ، جا برای خود
باز کرده باشد - در میان همان روشنفکرانی که محتوای اجتماعی لیبرالیسم
اوسوریزده پده برایشان نفرت انگیزی نماید .

و اینهمه ، این لیبرالیسم - معاف از مانسور - جزیران سیستماتیک
خطوط اساسی لیبرالیسم روس ، چیزی نگری نیست . هر چه رکه انقلاب
پیشرفت کند ، نقاب از چهره این لیبرالیسم برداشته می شود ، و تفسیر از
- رد کسری که وافقی آن و از رویاروی شدن با حقیقت ، بهمانقدر
تابخوردنی تر میگردد . "

" **پوزوا** - لیبرالیهای ما چه میخواهند و از چه می ترسند ؟ " ،
لندن ، اول سپتامبر ۱۹۰۰ ، کلیات آثار ، جلد نهم .

مجلس مقدس شورای عالی که بوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه
 و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت
 صحیح اسلامیته کرامت الله امشالم و عاقله ملت ایران تأسیس شده است باید
 در هیچ عصری از احصاء مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و
 قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و همین است
 که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیته بر عهده علمای اعلام اوامم است
 برکات وجود هم بوده و هست لذا رسماً مقررات است در هر عصری از احصاء سبب
 کما از پیش نظر باشد از جهت بن و هفتای متدینین که نطق از مقتضیات زمان
 هم باشند باین طریق که علمای اعلام صحیح اسلام مرجع تعلیه مشیبه اسلامی است
 از علم که دارای صفات مذکور باشند معرفی مجلس شورای عالی نمایند چنانچه نظر از
 آنها را یا بیشتر بقضای عصر انصافی مجلس شورای عالی بالاتفاق یا بحکم شرع
 تعیین نموده بیست عضویت بناسند تا مواد آتی که در مجلسین عنوان میشود بدقت
 مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد نمونه که مخالفت با قواعد مقدسه
 اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند در رأی این
 بیست علما در این باب مطلع و مستمع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت
 مجتبای عصر عجل الله فرجه تفسیر پذیر نخواهد بود.

اصل دوم منتم قانون اساسی

گفتند :
" از مقاله توهین آمیز شروع شد "
صد ها مقاله در باره وی این مقاله توهین آمیز نوشتند
اما حتی گوشه‌ای از آنرا نیاوردند
و مانند انیم چه توهین هائی شده بود

گفتیم :
- از مقاله توهین آمیز شروع نشد
اندوهی که ما کار کردیم آنها بردند شروع شد
اندوهی که در بدیم قصرها یشاران بر روی تپانه هایمان ساختند
اندوهی که فقر و فلاکت پیدا می کرد
اندوهی که کرایه‌ی خانه سر به فلک زد
اندوهی که سرمای اتاق سردمان واد ارمان کرد که به بیرون بزنیم
اندوهی که از راه روانی شهر شدیم
اندوهی که سیر بر اسفالت خرابا بنا نهادیم و خوابیدیم
اندوهی که در رید رید نیال کارگشتیم و چیزی گیرمان نیامد
اندوهی که از هر خانواد یک نفر ر تبعید بود
اندوهی که از هر خانواد یک نفر در زندان بود
اندوهی که از هر خانواد یک نفر را شکنجه دادند
اندوهی که از هر خانواد یک نفر را تهمیلان کردند
اندوهی که فتنه‌ییم در بگر چیزی برایمان باقی نمانده تا برای
حفظ کردنش قتل برد های زنیم و
زنجیرها

در رابطه گفتند بگوئیم " شاید باید سلطنت کند ، نه حکومت "

وما گفتیم : " مرگ پسر شاه !"
" مرگ برخاسته ان منقور پهلوی"
گفتند : کرکری مغازه ها را پایش بکشید و در خانه " متحصن " شوید
و مابه غنای آنها سرازیرند به وفریاد کشیده بهم ؛
" زند انسان سیاسی را آزاد کنید !"

شریعتداری گفت ؛
" باید با حکومت راه آمد "
خمینی گفت ؛
" شاه باید برود "
وما عکس خمینی را روی دست بلند کرد بهم
خمینی اگر میگفت ؛
" باید با حکومت راه آمد "
ما عکس او را پاره میکردیم .

بر ما خرد و نگیرید که چرا از نیاله روی خمینی ها ،
شریعتداری ها ،
بازرگان ها ،
سنجایی ها
اسکندری ها شده ایم

سناهاست که امکان تهیت سیاسی را از ما گرفته اند
رهبران واقعی ما را " حذف " کرده اند
و هرگز نامی از آنها نبردند
اگرچه جنبش ها را سرکوب کردند
اما جسته و گریخته

— انگار که از زیر دستشان دور رفته است —
نام کسانی را به عنوان " مخالفین "
یواشکی در گوشه شان خوانند
نه اینکه اینها مخالف نبودند
بودند — اما بی درد سر —
وما آنچه ان از زیر متنفر بودیم
که دست بد امان " مخالفین " شدیم

□

ارکان رژیم:
روزنامه ها
راد یوها
تلویزیون ها
دستگاههای عریض و طویل .

ارکان "مخالفتین":

مسجد
حصه
تکيه .

مخالفتین واقعی در زند انبیا بودند

در جمعیه گاهها بودند
در کورستانها بودند
در رشکجه گاهها بودند
راه ارتباط ما را با آنها بسته بودند
و ما روانه‌ی مسجد هاشمیم

"مخالفتین" از مسجد برای به سرقت آوردن رژیم استفاده کردند
ما را روانه‌ی خیابانها کردند
و آنگاه که روز ویندهای سیاسی شان "پهروزی" هائی بدست آوردند
"تندرو" هاما تراوان رسیدان و الهه - مه‌ان شهید - تنها گذاشتند ؛
در زند ویندهای سیاسی شان با این "تندرو" هابه خطر افتاد و بودند .



۵ آذر ۴۶

با نام پانزده هزار شهید در تاریخ ثبت شد
در آنسان که ۲۸ مرداد ۳۲
و بیشتر از آن انقلاب مشروطه با هزاران شهید .



بعد از هر شکست
 هزاران شهید
 بعد از هر شکست
 مسئولی تازه؛
 "به جستجوی گداسین راه باید رفت؟"
 بعد از هر شکست
 سازماندهی‌ها
 دست به تشکیلات زدند
 جنبش راه‌رواستای‌اشراونداختن‌ها
 وهرگاه که جنبش در راستای خود افتاد و جای پای خود را محکم میکرد
 رژیم به "مخالفتین" امکان حرف زدن میداد
 امکان بیرون دادن روزنامه‌های "نیمه مخفی"
 امکان "مخالفت کردن"
 و جنبش یکبار دیگر بدام "مخالفتین" می‌افتد
 یکبار دیگر از آنها پیروی می‌کند
 رژیم دست به شناسایی میزند
 "تندرو" هارامی شناسد
 "تندرو" هارا حذف می‌کند
 و "مخالفتین" که نقش خود را بازی کرده‌اند
 منتظر می‌مانند تا یکبار دیگر رژیم را از خطر نجات دهند
 تا آمریکا را از خود نرنجاندند
 تا کمونیست‌ها میدان بدهد آن‌کنند
 تا "تندرو" نشوند
 تا ارکان رژیم به لرزه نیفتند
 و تا حکومت بدست نرود و هانیفتند

فروردین هجری
 ۱۳۰۲

تذکره مهم

قسمت اول پیشگفتار در اوایل مهرماه ۱۳۵۷ و قسمت دوم آن در دیماه ۱۳۵۶ نوشته شده اند.

علی‌رغم اینکه بنظر ما تحریف‌های اراکه شده در دو قسمت پیشگفتار همچنان صحت و کفایت خود را حفظ کرده اند و گذشت دوره ای هر چند کوتاه ولی سرشار از حادثه و خدشه ای در حقیقت آنها وارد نکرده و آنها را مورد تکذیب قرار نداده است. با اینهمه دور وقایع در این یکساله و بویژه در چند ماهه اخیر چنان سریع و چنان شگفت‌انگیز بود که اراکه توضیحات اضافی را، برای جلوگیری از ابهام و سوءتفهم ضروری کرده است. تعبیر «خدیجه» در این راه بار بار روی‌های بسیار داده است. رفتاری متعددی این نوشته را قبل از چاپ خوانند و پیشتر از آن تذکرات خود را بطور مفصل در اختیار ما قرار داده اند (این امر گرچه چاپ نوشته را مدتی بعقب انداخت ولی تا ازا این تأخیر و مغیور نسیم زیرا که از تذکرات و نظریات اصلاحی آنها فراوان استفاده کرده ایم). در این اظهار نظرها غالباً سئوالاتی برای رفع در زمینه نگارش ضمیمه در این پیشگفتار در رابطه با جملات در کمر در بارزه کتبی (عمدتاً در رابطه با جناح «رادیکال») مطرح شده بود. ما با افزودن زیرنویس‌ها و یادداشت‌های متعدد در تازه کتب که به آن سئوالات مطروحه پاسخ دهیم زیرا که احتمال می‌داریم نظیر چنان سئوالاتی برای خواننده گان کتاب نیز پیش بیاید. ما اینهمه ممکن است هنوز مواردی در آن وجود داشته باشد که توضیح یا تصریح آنها از زود دست ما در رفته (و باغیر لازم تشخیص داده شده باشند). در برخورد ما با همین مواردی توجه خواننده را به دو نکته مهم جلب می‌کنیم:

۱- توجه به تاریخ نگارش هر یک از دو قسمت. به سطح چهرش و موقعیت به آن بارزه و به مسائل مطروحه در آن ایام.

در این زمینه حال‌های فراوانی می‌توان ارائه داد و در اینجا فقط به عنوان یادآوری به اشاره‌ای نمونه‌ای کنیم. مثلا در همین یکسال پیش، در زمان نگارش قسمت دوم پیشگفتار، اگر فلان بسته یا اجزای به نام «سرگشته» می‌بودند، دونا به شکل دیگری به هم می‌رسید تا معایب و نارسایی‌های وضع‌کننده ناشی از اشتباهات دولت (همین‌طور تمام «اشتباهات» نتیجه «دولت» بود، و نه نتیجه «شاه» و تمام گناهان به پای نوکر مرمی‌زده و مقولگی تمام محبت‌انگیز می‌شد) را به «استعمار اعلیحضرت پرنشانی (ویا به باد آورده و خفت خیالی را کنار گذاشت که همین نام‌های سرگشته، بجه انگلیس و وسیع و بی‌بازتاب مطلوبی در سطوح مختلف جامعه برجا می‌گذاشت)» امروز، در هر گوشه و کنار کشور، هر روز هزاران بار فریاد «مرگ سرشاه» شنیده می‌شود.

این نکته را سلافاً منته توضیح بدیم که از ذکر مثال فوق قصدمان فعلا تفاوت در باره خود ما بد بودن، غیبه و مؤثر یا بی‌قابله، و نسویش بودن، بالاجه ما کم این ما بی‌این بودن کار این طبیعه داران و راهگشایان جناح‌های کنونی مبارزه در آن دوره نیست (ما تفاوت خود را در این زمینه در پیش چهارم کتاب حاضر به تفصیل ارائه خواهیم فرمود) و منته فقط اینست که توده خواننده را به این نکته مهم جنب کنیم که اگر نظری را بدین نتیجه به جریانات آنروز مطالعه کرد بعد نیست که نگاتی را «نا درست» یا «عجیب» بیاید.

۲- توجه به ماهیت واقعی و موضع طبقاتی رهبری جناح‌های درگیر در مبارزه (چه مذهبی و چه فرقه‌ای) نه به موه‌گیری‌های حلقه‌های رنگ پذیر و حساس موسمی آن.

آنچه در یک تحلیل علمی اهمیت دارد اینست که از برای شعارهای انقلابی، مواضع را در یکال، رنگ پذیر، های موسمی، تغییریه بوسهای حلقه‌های و تنوع شایه‌ها تاکنی، از طریق تحسین در حدهای بی‌نی و توده دقیق در برانیک و عملکرد یادکرد یا یک گروه، ماهیت واقعی، موضع طبقاتی و اهداف استراتژیک آن فرد یا گروه شناخت و شناسانده شود. اینکار با توقف شدن در سطح و یا کنار زدن پیوسته‌ها، مفید خواهد بود. برخورد ما در نوشته حاضر با جناح‌های درگیر در مبارزه کنونی (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) یک برخورد علمی و فکری به پیشروترین و انقلابی‌ترین جنبان بی‌نی‌هاست و از این نظر، امروز به ما فرود آوری‌های آنها و برعکس، شکای در آن بومیون نمی‌آورد. جناح‌های درگیر در مبارزه (جناح‌های یکال مذهبی، کمز و جناح‌های دیگر مذهبی و غیرمذهبی) بیشتر هر فرد که بخواهند می‌توانند رنگ بگیرند و رنگ بیازند و با انواع متفاوتی جلوه‌گر شوند. آنچه در این میان، رنگ ناپذیر و غیرتایید می‌ماند، ماهیت واقعی و موضع طبقاتی آنهاست. در این نوشته آنچه دقیقاً مورد توجه ما قرار داشت، ماهیت واقعی و موضع طبقاتی آنهاست، نه رنگ پذیر موسمی و موه‌گیری‌های شخصتی آنهاست. و خواننده اگر از این نقطه حرکت کند، هیچ‌جا (حتی در آنجا که توضیح اضافی را زائد تشخیص داده ایم) ندارد یا «شکافی» در تحلیل ما از موضع واقعی این جناح‌ها - با آنچه که امروز می‌گویند یا فردا خواهند گفت - نخواهد یافت.

پیشگفتار

۱

غالب مؤلفان، چه ایرانی و چه خارجی، چه مارکسیست و چه غیر مارکسیست، جنبش مشروطیت ایران را، بدون در نظر گرفتن دود و دودگامی آن، بطور قروفاطی مورد مطالعه قرار داده و بد لایه‌های مختلف (از جمله به دلیل همین عدم موزینندی) به نتایج غیر علمی و نادرست رسیده‌اند. آن‌ها آن‌ها ای که قائل به چنین تفکیکی شده‌اند، یاد رطرز تلفی و یاد رنشیجه‌گیری خود مرکب اشتباه کرده‌اند. از تحقیقات پراکنده چند محقق جوان و آگاه که بگذریم، علی‌رغم مقالات و رسالات و کتابهای بی‌شماری که درباره مشروطیت نوشته شده، هنوز جای یک تحقیق

جامع و واقع‌گرا علمی درباره جنبش بزرگ شود، ای قرن گذشته در وطن ما
 خانیست. چنین تحقیقی بدون استفاده از اسناد و مدارک بسیار فراوان
 و چاپ نشده، ای که در گوشه و کنار جهان و ویژه در آرشیوهای سه‌وی
 خاک می‌خورند، ناقص و نارسا خواهد بود. همچنان گوشه‌هایی از جنبش
 مشروطیت تاریک خواهند ماند. قسمت اعظم آثاری که در مورد تاریخ
 مشروطیت ایران وجود دارد راسماً باید در قلمرو واقعه نگاری یا عکسبرداری
 از وقایع تاریخی به ما آرورد. تا تحقیق علمی یا تحلیل تاریخی. در این نوشته
 تفسیر شده ای از شواهد عینی یا حاضران، و یا مدارک جمع‌آوری شده
 بدون نظم علمی و خط سیاسی یا موضع طبقاتی مشخص، در کار هم آورده
 شده است. ما از استعمال اصطلاح "واقعه نگاری" در مورد آنان - که
 غالباً خودشان نیز با فروتنی به آن اذعان دارند - ، مطلقاً قصد تحقیر و
 یا کم‌بها دانستن به نوشته‌های آنها را نداریم و معتقدیم که اسناد
 و شواهد آنها، کم و بیش در روشن کردن گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت،
 نقش مهمی داشته و نوشته‌هایشان (مثلاً تاریخ مشروطه کسروی) هنوز از
 بهترین منابع برای یک تحقیق علمی بشمار می‌روند.

در مقابل آنها، محققان پرمدعائی وجود دارند که بخاطر خود یاد
 "علمی" به تاریخ می‌نگرند و یا "اسناد اصیل" خود - که جزئیات مشت از
 نامه‌های فلان صدراعظم یا فلان وزیر مزبور، بهمان درباری جای‌نویس،
 فلان حاکم غارتگر و چرند یا تبه‌مان تاریخ نویس متعلق و دروغ‌ساز
 قاجاری، چیز دیگری نیست - ، می‌گویند که فلان صدراعظم یا بهمان
 نویسنده، بدنام و اعمال سیاسی استعماری انگلیس را تظہیر کنند. ما آن
 "واقعه نگاران" صدیق را هزار بار بر این محققان مجرب‌تر شیه علم
 بجزوائی، ترجیح می‌دهیم و برای "اسناد اصیل"، به "علمی" ضربه
 ایشان، پیشوی ارزش‌فائل نیستیم. بعضی از آن واقعه نگاران، علی‌رغم

* مراجعه شود به پایان همین چند، به یادداشت شماره (۱)

فقط این تفکر علمی، کم و بیش رهاخته اند که تاریخ را توده‌ها خلق می‌کنند و نه چند "شخصیت تاریخی"؛ درحالی که این محققان جهت مکان، این انبثای تاریخ را هنوز نیاموخته اند. در این باره می‌توان گفت:

بیا اینکه در یکی از یادداشت‌های سخن اول کتاب حاضر می‌خوانیم که اینها نظریه از برجسته ترین نمایندگان ایران دسته از محققان در مورد يك "شخصیت" تاریخی دوره "عاجار" میرزا حسین خاکی سیار (ر) یا ختمسار برخوردار کنیم. ولی در مجموع در کتاب جناباخر فسریت بحث در باره آنها و منبج تاریخ مشروطیت بی‌سئله آنها را نخواهیم داشت. اکثر محققان بهروزآزی هرچی نباشد و توقع زیادی از آنان نباید داشت، ولی در مورد محققان ایرانی و خارجی که ناظر به تاریخ مارکسیستی به تاریخ مشروطیت ایران نگریسته و به تعبیر درست تر از موضع "مارکسیستی" تاریخ مشروطیت را منبج کرده اند، قضیه کاملاً غریب می‌گردد. ما در نوشته حاضر، هرچند که با تحلیل‌های غیرمارکسیستی، با نتیجه گیری‌های غیرعلمی و ناظر به انحرافشان مواجه شده ایم، وظیفه حقیقی خود را داشته ایم که در متن و بویژه در یادداشت‌های متعدد، با آنها برخورد کنیم.

ایوانف، بدون توجه به شرایط جامعه آنروز ایران، بدون توجه به ترکیب و موضع طبقاتی نیروهای شرکت کننده در جنبش مشروطه، بدون توجه به مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه و نقش بدون يك سطر تحلیل، مانند چرخش قلم، جنبش مشروطه را "انقلاب بورژوازی دموکراتیک"، "انقلاب ضد فتوادالی"، "انقلاب ضد امپریالیستی" می‌خواند؛ لااقل بدون اینکه مشخص کند که این خطاها را بکدام جهت از دوره جنبش مشروطه منسوب می‌دارد، گویانکه چنین تفکیکی، هیچ چیزی را شایسته نمی‌گردد، زیرا بطوریکه خواهیم دید، جنبش مشروطه ایران در هیچیک از دوره، "ضد فتوادالی" نبود و در هیچیک از دوره، "انقلاب بورژوازی دموکراتیک" نبود و **لن توانست باشد**. قبل از اینکه به تحلیل این امر بپردازیم، برگردیم به مراحل و گام‌های جنبش مشروطیت.

بعقیده ما جنبش توده ای (۱۹۱۱-۱۹۰۵) دارای دو مرحله قابل تفکیک از هم بود:

مرحله اول: جنبش مشروطیت (۱۹۰۷-۱۹۰۵) ، بطوریکه در بخش اول کتاب حاضر بطور منجمل و در بخش دوم آن بطور مفصل خواهیم دید، جنبش بود با شرکت گروههای کثیری از روحانیون ، بیوزروا ، فتواد آنها ، روشنفکران لیبرال ، خرد و بیوزرواها و توده های فقیر شهری، با رهبری روحانیون مرفه و بیوزروا - فتواد آنها و حمایت دولت، استعمارگران انگلیس (بد لایلی که در بخشهای اول و دوم کتاب خواهیم دید) . عظیم ترین و محروم ترین طبقات جامعه یعنی دهقانان در این جنبش شرکت نداشتند و بد لایلی هم وجود نداشت که در آن شرکت کنند ، زیرا که جنبش مشروطه ، بد لایلی که خواهیم دید رژیم در شکل، نه در محتوی، و نه در هدف و واژگونی نظام فتواد الهی حاکم ، تغییر مناسبات تولیدی جامعه، و حتی تعدیل ستم فتواد الهی را نشان نداشتند. در یکی از یادداشتها بخش اول توضیح داده است که چرا **جنبش مشروطیت نه "انقلاب بیوزروا"** ، و موکراتیک "بود، نه "انقلاب ضد فتواد الهی" و نه حتی "انقلاب ضد امپریالیستی" . بد قیقا بهمین علت - بطوریکه در بخش چهارم خواهیم دید - ، قانون اساسی و متمم آن نمی توانست یک قانون متریقی باشد.

مرحله دوم: انقلاب مشروطیت (۱۹۱۱-۱۹۰۸) ، پس از عقیدت قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ روس و انگلیس، شرکت هرچه وسیع تر نیروهای خلقی و انقلابی و عکس العمل وحشیانه نیروهای استعماری روس و انگلیس و ارتجاع داخلی، مرز بین انقلاب و ضد انقلاب روشن می شود . رهبران جنبش مشروطیت عموماً یا در صف ضد انقلاب قرار می گیرند ، و یا "بیطرف" می مانند ، زیرا که روحانیون و بیوزروا فتواد آنها به اهداف خود رسیدند ، رژیم فتواد الهی و استعمار خارجی نیز چیزی مهمی را از دست ندادند .

* مراجعه نمودید به یادداشت شماره ۲

و این مرحله، دوم را انقلاب مشروطیت نام می‌دهیم. این مرحله نیز نه انقلاب
 بورژوازی، موقتیک " بود و نه " انقلاب ضد فئودالی ". انقلاب مشروطیت
 ایران، جنبشی موقتیک بود استبدادی و با حمایت ضد امپریالیستی
 بود (و نه با موضوع ضد امپریالیستی) . در انقلاب مشروطیت نیز اکثریت
 جمعیت ایران و محروم‌ترین آنها یعنی روستائیان شرکت نداشتند، زیرا
 همپنیک از جناح‌های شرکت‌کننده در این انقلاب، حتی " جمعیت
 مجاهدین "، یعنی مرفقی‌ترین و رزمنه‌ترین شان، نه تنها برنامه
 ارضی مشخصی نداشت و هیچ شعار وسیع‌کننده‌ای بنفع دهقانان ارائه
 نداد، بلکه بطوریکه خواهیم دید، جمعیت مجاهدین رشت، قزوین و
 رزم ستمگر ارباب و رعیتی را تأیید میکرد. در باره " جمعیت مجاهدین "
 و " مرکز غیبی " به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر و حزب کمونیست در ایران،
 غلوهای بسیاری شده است. بنظر ما " جمعیت مجاهدین " هیچ موضع
 و اقدام انقلابی نداشت. وقتیکه می‌گوئیم که این جمعیت موضع انقلابی نداشت
 برنامه جمعیت و منشأ غیرپروتری اکثریت بنفایتگزاران و رهبران برجسته
 آن (کربلایی علی مسعود، حاجی علی و افروزش و حاجی رسول صدقیانی) را
 در نظر داریم نه بهیچوجه عناصر قهرمان گروه‌های " مجاهد " و " فدائی "
 را که در زمان انقلاب مشروطیت حماسه‌ها آفریدند. عناصری که در
 رهبری راهی نداشتند. در همین پیشگفتار اشاراتی در زمینه غیرانقلابی
 بودن این جمعیت خواهیم کرد و در بخش دوم، با ارائه و تحلیل اسناد
 و مدارک چاپ شده، یا نشده به فارسی، این موضوع را گسترش خواهیم داد.
 قبلاً این نکته را متذکر شویم: وقتی که در بررسی تاریخ گذشته، در ساره
 فرد یا گروهی قضاوت میشود معمولاً می‌شنویم که می‌گویند: " ای آقا،

● گرچه این طلب را بعداً تا در یکی از یادداشت‌های پیش‌اول، بطور مفصل گسترش
 دادیم، اما اینجبه در سرتاسر کتاب، در بخش‌های چهارگانده آن، هرگاه که فرصت دست
 نداد، این موضوع یعنی اثبات " بورژوازی موقتیک " و " ضد فئودالی " بودن جنبش
 مشروطیت و انقلاب مشروطیت را ما نتوانیم کرد.

باید شرایط آنروز ایران را در نظر گرفت. ما به این امر دقیقاً توجه داریم و تفاوت خود را مطلقاً بر اساس معیارهای امروزی بنا نمی‌نهمیم، ولی با این تفاوت، ما بجای کسانی که بعنوان توجیه اشتباهات و کجروی های رهبری جنبش بوده ای عموماً و رهبری جنبش کارگسری خصوصاً، مرتب "شرایط آنروز" را یاد آور می‌شوند، می‌کشیم بقیه‌میم چرا این رهبری در طول ۷۵ سال اخیر همواره از جنبشهای توده‌ای و کارگری عقب بوده و بجای تعالی مرحله مرحله ای آن جنبشها، مرحله مرحله از آنها پیروی کرده است. بیشتر شاگرد (غالباً شاگرد کورن) مکتب توده و طبقه کارگر بوده است. تا معلم و راهنمای آنها. احزاب، سازمانها و گروههای کارگری و شبه کارگری تا به امروز را بران همواره به وصله پنبه کاری، به امید حوادث و فرصت مناسب نشستند (و یا فرصت مناسب را از دست دادند) اکتفا کرده و در زمینه مسائل اساسی نه تنها هیچگاه فاطمیت ندانسته‌اند بلکه همواره مشیوه کج در امر نیز رفتار کرده‌اند. از بس خواسته همراه داشته باشند هیچکس را "خاتم نکرده" و طبقه کارگر را نیز از خود رمانده اند. رویزونیسم و رفورمیسم بکمرتسه از آسمان سبزی شوند بلکه ثمره یک پیرویه طولانی کج رویها و اشتباهات و نتیجه سایش و فرسایش ^{حمله} انقلابی (بدلیل مختلف عینی و ذهنی) در احزاب کارگریند؛ این نازه در مورد احزابی است که با برنامه انقلابی و اهداف پرولتری شروع بکار کرده اند و حساب احزاب با اصطلاح کارگری که از همان آغاز، هیچ برنامه و اهداف انقلابی ندانسته اند کاملاً روشن است.

برگردیم به "جمعیت مجاهدین". این جمعیت بظاهرا از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (P.O.S.D.R) منشاء گرفت. ولی اگر حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه را پله اول یک تردبان فرض کنیم وقتی که (از بالا به پائین) به پله چهارم یعنی به جمعیت مجاهدین بین می‌رسیم، هیچ شباهتی بین اولی و چهارمی مشاهده نمی‌کنیم. و پله دیگر

این نردبان به ترتیب (از بالا به پایین) ، * همت* و * سوسیال دموکراتها* می باشند .

به پله های این نردبان ، از بالا به پایین ، نگاه ژودگفزی پیندازیم* :
۱- حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه ، حزبی بود مارکسیستی و با برنامه انقلابی . حزبی با خصلت پرولتری و انترناسیونالیستی . نگفته پیده است حزبی که از سوسیالیسم علمی الهام می گرفت نمی توانست رنگ ملی (ناسیونالیستی) بامد هبی بخود بگیرد .

۲- همت . در سال ۱۹۰۴ عده ای از روشنفکران جوان مسلمان در باکو محفلی را تشکیل دادند و به مطالبه سوسیالیسم مارکسیستی پرداختند . این محفل به سلول حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه پیوست . پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ، این محفل بصورت یک حزب سیاسی واقعی درآمد و " حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت " نام گرفت که باختصار آنرا " همت " می نامند .

همت یک وضع کاملاً استثنائی داشت ؛ حزب کارگری سوسیال دموکرات

* Himmats بمعنای تعاون و مساعدت در اد فارسی به دو شکل " همت " و " هموست " می نویسند . و مانند رایج تر آنرا انتخاب کرده ایم .

● در تهیه این قسمت از مقاله ، از تاریخ مشروطه کسروی و چند سند مندرج در مجموعه " اسناد تاریخی جنبش کارگری " (که بحای خود در خانه من مشخص می شود) که بگذریم ، عمدتاً از اسناد و مطالب مندرج و منابع اشاره شده در کتاب " سنن اللادوم و شرق " ، بیرون از سه رساله زیر :

- ایران ۱۹۱۲-۱۹۱۳ ، نوشته گلرود و ویلر تحت نظر : لژ همت و الکساندر بلنکس ، صفحات ۷۶-۸۰

- اولین گروههای سوسیالیستی در میان مسلمانان روسیه ۱۹۱۴-۱۹۰۴ ، نوشته الکساندر بلنکس ، صفحات ۲۸۱-۲۷۰

- " حزب سوسیال دموکرات " ایران ، نوشته نیک و پلویا ، صفحات ۴۰۸-۳۸۶

مراوان استفاده کرده ام . مشخصات این کتاب چنین است :
La deuxième internationale et l'orient. Editions
Cujas, Paris 1967 .

روسیه ، برای اولین بار و آخرین بار قبول کرد که يك سازمان باخصلت ملی و مذهبی را در میان خود بپذیرد ، سازمانی را که - بخاطر داشتن خصوصیات فوق - خصصتهای انقلابی ، پرولتری و انترناسیونالیستی قهرآورد آن ضعیف بود .

قبول این وضع استثنائی در مورد " همت" از طرف حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه ، علل و عوامل متعدد داشت ، از جمله :

الف - چنگ اندازی مذهب اسلام در تمام شئون زندگی مردم* .
ب - اختلافات دیرین و خونین ارامنه و مسلمانان قفقاز . حزب سوسیال دموکرات روسیه نمیخواست به این اختلافات دامن بزند ، غرور ملی و احساسات مذهبی مسلمانان قفقاز را جریحه دار کند و بین مسلمانان و ارامنه قائل به تفاوت شود ، زیرا ارامنه قفقاز از مدتی قبل به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوسته بودند . عده ای از ملایان و شوونیستهای ترک اینطور شایع کرده بودند که حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه ، مدافع ارامنه است .

* اگر گوئیم که تمام مذاهب ارتجاعی (در باره مفهوم ارتجاعی مراجعه کنید به یادداشت شماره ۳) و ضدعلی اند ، حرف تازه ای نزد این ولی برخلاف آنچه ممکن تصور شود و با عده ای میخواهند بنا بچولانند ، موضع ضدعلی مذهب اسلام بیسوسیه کثیر از مذاهب دیگر نیست (بیاد است که هرگز ضدعلی ، ارتجاعیت) . در زمانی که مذاهب دیگر حتی در کشورهای بوزروانی ، اسلام خود را غلاف کرده اند ، نشتر اسلام همچنان با قدرت و بشکافار تمامی نباید بر سر کونینیم و " ماده گرایان" فرود می آید . بروید تألیفات و رسالات " دانشندان اسلام " در بگن اخوانه امروز را بخوانید تا سنجید که " استدلالات" آنها در رد کونینیم و " مادین" تا چه حد رقت انگیزی مضحک است . ما هر قدر از رطل در آئیم و هر قدر به سازش ترن در دهم تره ای از قاضیت متولیان مذهب در مبارزه با کونینیم نخواهیم گشت . مترقی ترین کشورهای اسلامی و مرتجع ترین کشورهای اسلامی در یک امر توافق کامل دارند : مبارزه با کونینیم و سرکوت کونینیت ها . ما در اولیا و همه جا ، حاد ، مذهب و متولیان مذهب را از فریادیان آن یعنی ملیونها ستان سادی ولی مانگاه ، حدامی کنیم و اید اقصیه جریحه دار کردن احساسات مذهبی مردم را نداریم بلکه بیان (و تکرار) بلد واقعب علمی مورد نظر ماست . بخاطر بیبود همین واقعبیت بود که حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه مدتها ابرواج افکار سوسیالیستی در سن مسلمانان روسیه نالعب بود . و مانا امید نیستیم .

ب - باکو یکی از مهمترین شهرهای صنعتی روسیه بود ، و از این نظر قفقاز برای حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه اهمیت ویژه ای پیدا میکرد ، اهمیتی که سایر ایالات مسلمان نشین روسیه فاقد آن بودند . حزب تصمیم گرفت که جلوی ضرر را تا حد ممکن بگیرد و نمی خواست که پرولتاریای صنعتی قفقاز را بطور کامل در دست تبلیغ آملها و شوونیست ها رها کند . خطر دیگر عبارت بود از آغاز فعالیت پاره از سازمانهای مارکسیستی یا شبه مارکسیستی نظیر " سوسیالیست رولوسیونرها " در میان کارگران باکو .

ت - منشاء طبقاتی اکثر کسانی که در قفقاز به حزب کارگری سوسیال دموکرات روگردند ، اگرچه در میان بنیانگذاران " همت " ، چند کارگر نظیر زینال زینالف ، علی حسین رسول زاده ، وجود داشت ولی اکثریت آنها را پیشه وران ، بازرگانان و روشنفکران تشکیل میداد . بعضی از این روشنفکران از میان بورژوازی قفقاز برخاسته بودند نظیر سلطان مجید افندیف ، اسداله اخوندوف ، داداش بنیت زاده و برخی دیگر از میان اشراف نظیر عزیز عزیزیسنگف و نیز دوتن از اولین رهبران " همت " یعنی نریمان نریمانف و محمد امین رسول زاده . ایراد عمده تابه منشاء طبقاتی بنیانگذاران و رهبران " همت " نیست بلکه بر موضع طبقاتی آنهاست . اینان هیچگاه با مذهب برخورد علمی نکردند و باعلاقی ناسیونالیستی قطع رابطه نمودند . نتیجه این شد که " همت " یعنی اولین حزب سوسیالیست مسلمان ، تا سال ۱۹۱۴ تا اتم بین دو قطب اسلام و سوسیالیسم در نوسان بود . حتی معروفترین بنیانگذاران و رهبران " همت " قادر نشده بودند که بر تضاد بین اعتقادات مذهبی و احساسات ملی (پان ترکی) با عقاید سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتاری ، فائق آیند و از این نظر بود که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر روی آور میشدند . در چند سطر قبل گفته ایم که ایراد عمده بر منشاء طبقاتی بنیانگذاران و رهبران " همت " نیست بلکه بر موضع طبقاتی آنهاست (هر چند که این دو عامل غالباً و نه الزاماً همیشه - بروی هم اثر

میگذازند). در اینجا یک نمونه ارائه می‌دهیم: در سخنرانی قبل‌گفته امین که محمد امین رسول‌زاده و عزیز عزیزی‌سنگ هر دو منشأ اشرافی داشته‌اند. هر دو از بنیانگذاران و از رهبران درجه اول "همت" بودند. عزیزسنگ قبل از تأسیس "همت"، عضو حزب سوسیال دموکرات روسیه بود. در آوریل ۱۹۱۸، کمیسر خلقی "گمن‌یاکو" شد و در همین سال به‌همراه ۴ تن از کمیسرها باکو توسط روس‌های سفید، تیرباران شد. اما محمد امین رسول‌زاده در سال ۱۹۱۴ بعنوان یکی از همبران حزب ناسیونالیست و بیان‌ترک "ساوات" برگزیده شد. در سال ۱۹۱۸، صدر جمهوری مستقل آذربایجان شد و در همین سال، در کرمانگرد جنگ‌های داخلی روسیه، در حالی که عده‌ای دیگر از همبران "همت" (از جمله عزیزسنگ) در میدانهای جنگ جان خود را از دست می‌دادند، محمد امین رسول‌زاده به‌خلاق آذربایجان شوروی پشت نمود و به ترکیه مهاجرت کرد.

خلاصه کنیم: برنامه "مارکسیستی" حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه "وقتی به "حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت" رسید، اصول انقلابی، پرولتری و انترناسیونالیستی آن رفیق شد و یکمقدار از اصول ناسیونالیستی و مذهبی جای آنها را گرفت تا جاییکه **جا پارید زه**، نماینده قفقاز در ششمین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه از اینکه از میان تمام خلق‌های روسیه، تنها شاخه حزب با خصلت ناسیونالیستی و مذهبی را نمایندگی می‌کند، بی‌وهی احساس شرمندگی میکرد.

۳- گروه سوسیال دموکرات ایران. این گروه همزمان با کمی بعد از تأسیس "همت" و در هر حال در همان سال تأسیس "همت" در ۱۹۰۶، در قفقاز بوجود آمد. احمد کسروی تاریخ ایجاد این گروه را یکسال قبل از آغاز جنبش مشروطه ذکر می‌کند. با توجه به اینکه کسروی، تاریخ جنبش مشروطه را ۱۹۰۵ می‌داند (در حالیکه غالب محققین تاریخ ۱۹۰۶ یعنی زمان صدور فرمان مشروطیت^۱ را بعنوان مبدأ این جنبش می‌خوانند)، باید متذکر شد که بنظر او نیز تاریخ ایجاد گروه سوسیال دموکرات ایران، ۱۹۰۶ می‌باشد.

خانم بلووا: «...»، محقق شعری در رساله «حزب سوسیال دموکرات ایران»، با تکیه به اسناد موجود در آرشیوهای شعری همین تاریخ ۱۹۰۴ را به عنوان تاریخ تأسیس گروه سوسیال دموکرات ایران اعلام می‌کند. محققان دیگر نظیر ابوالنف و عبدالحسین آگاهی نیز همین تاریخ ۱۹۰۴ را تأیید می‌نمایند.

گروه سوسیال دموکرات ایران در قفقاز بوسیله کارگران و پدیده‌های ایران و روشنفکران یوروزای مقیم قفقاز تأسیس شد. کسروی اسامی بنیان‌گذاران آنرا بدست می‌دهد. در این لیست، اسامی بعضی از بنیان‌گذاران و رهبران «هم» نظیر تربیان، تربیانف و عزیز عزیزیکسف، بیستم می‌شود.

ناقل از سندی که صالح‌علی اف در سال ۱۹۶۵: درباره حزب سوسیال دموکرات ایران انتشار داد، سندی از این حزب با روسی وجود نداشت (قدیمی‌ترین سند درباره سوسیال دموکراسی ایران سندی بود مربوط به ۱۹۰۷ که سورامسکی در سال ۱۹۴۱ از آرشیوهای گرجستان بدست آورد که بتول خانم بلووا با اسامی مشید، «اصول حزب سوسیال دموکرات» نام دارد و دارای چهارده اصل است و متن سندی روسی می‌باشد. گمان می‌کنیم همین سند باشد که سوسیال دموکرات‌ها ایران در سال ۱۹۰۸ تحت عنوان «بیانیه سوسیال دموکرات‌های ایران» مدافعتاً اعلام کرده در قتر بین الملل موم فرستاده اند).

سندی را که علی اف ارائه می‌دهد بگفته او از محکمه شهرستان باکو بدست آمده است. این سند هشت صفحه ای (صفحات ۶ تا ۱۳) است. است یعنی صفحات ۶ تا ۸ آن از اول و معنوم نیست چند صفحه از آخر، بدست نیامده است. علی اف این سند را بعنوان «اولین متن اصلی

● برای مطالعه بیشتر، ببینید: «توضیحات علی اف مراجعه نودیه مجوده» اسناد تاریخی جنبش کارگری...»، انتشارات موزان، جلد اول، چاپ دوم، صفحات ۴۱-۵۷.

فارسی حزب اجتماعیون عامیون* " معرفی می کند . البته در خود سنده هیچ جا ذکر نمی شود که متعلق به اجتماعیون عامیون* است . تا اینجا چون تاریخ نگارند ، هیچ معلوم نیست که بتواند " اولین متن اصلی فارسی اجتماعیون عامیون* " پیر از تاسیسیر آن در حوالی ۱۹۰۴ باشد . علی اف ، به این سؤالات جوابی نسیه هد و کس دیگری نیز در شرایط کنونی قادر به جواب دادن به آنها نیست . با اینهمه در حال حاضر می توان این نتیجه گیری شلی اف را مورد قبول قرار داد : " بر اساس مضمون این سند و همچنین بدلیل اینکه در سال ۱۹۰۶ در باکو تنها یک حزب ایرانی فعالیست میگردید است بدین نتیجه رسیدیم که صفحات یافته شده بخشی از برنامه حزب اجتماعیون عامیون* است . "

این برنامه را ما به دلیل در اینجا انتخاب کرده و نگاهی کوتاه به آن می اندازیم : اولاً این سند تنها سندی است که مشخصاً گسره سوسیال دموکراسی ایران در قفقاز منسوب است و نه به اجتماعیون عامیون و جمعیت مجاهدین و از قاضی شدنهای سرگیجه آور اسناد سوسیال

• سند مورد بحث و توی بیایا ، فارسی اجتماعیون عامیون* بوده ، فارسی نوحه شده و برهه اولین بار در مشهد در تالیفات و انتشارات بودک آنها را از آن جدا نقل کرده است . ما چون شلی اصلی توضیحات علی اف را در دست نداریم دقیقاً نمی دانیم که در نوشته او بجای " سوسیال دموکراتها " ، " اجتماعیون عامیون " آمده و یا حزب توده " سوسیال دموکراتها " را " اجتماعیون عامیون " ترجمه کرده است . ایندنگان ما شلی دوم بیشتر حدس می کند ، در رأی باستاند چند جا از نوشته شلی اف از جمله عبارتیرا که در چند خط بعد نقل کرده ایم ، به بعد بخاطرست که او سوسیال دموکراتها را با اجتماعیون عامیون عینی گرفته باشد . بیشتر احتمال می دهیم که حزب توده به هنگام ترجمه ، مرتکب سلیقه شده باشد . البته از نظر لغوی ، سوسیال دموکراتها را اجتماعیون عامیون ترجمه کردن نادرست نیست ولی در اینجا از نظر تاریخی ، غلط است . بداندت که در توضیحات علی اف بحث بر سر سوسیال دموکراتهای ایران در قفقاز است و نه اجتماعیون عامیون در ایران . ما علم به این بودیم این اصلاح نظر با تکیه ما عبارتیرا در داخل دو کویه گذاشته ایم ندوایسته اسم آنها را مستقیماً اصلاح کنیم در حالیکه خواننده می تواند آنها را بلندگور کرده و درجا که با علامت (●) مشخص شده سوسیال اجتماعیون عامیون " یا " اجتماعیون عامیون " ، " حزب سوسیال دموکرات " یا " سوسیال دموکراتها " قرار دهد .

دیدیم که **ماده اول** مربوط به مسئله ارضی بود، در سند مشهد، این امر به **ماده هفتم** منتقل میشود و در بین يك برنامه ۴ ماده ای گم میگردد، و مضافاً عقب نشینی روشنی ست نسبت به سند اول. ماده هفتم چنین است: "دهات و املاك سلطنتی و همچنین دهات و املاك مالکین که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی اولیها بلاعوض و دومیها توسط بانک خریداری شده بین اهالی و دهاقین تقسیم گردد". این برنامه تنها هیچ ربطی به برنامه سوسیال دموکرات روسیه ندارد بلکه حتی از برنامه دکابریست های روسی در ربع اول قرن نوزدهم علیه "سرواز"، وحتی از طرح ارضی پستل (Pavel) (۱۸۲۶-۱۷۹۴) بنام "روسکا باپوودا" (بمراتب عقب تر است. تازه این برنامه سوسیال دموکراتها بود (که در رهبری نقشی نداشتند)، نه برنامه "جمعیت مجاهدین" (مرکزگسی) علی صیو و یارانش؛ وید تراز این، نه برنامه انجمن تبریز (که رهبری را دیکال ترین بخش جنبش را در دست داشتند) که با هرگونه موض همگسری علیه فتوای نسیم مخالف بودند. در چنین محتوایی ست که اکثر محققان "مارکسیست" ایرانی و خارجی، انقلاب مشروطیت را یک انقلاب "ضد فتوای" می دانند.

برگردیم به سندی که سوسله علیه اف بدست آمده است. گفتیم که این سند با اینکه از برنامه ها و برنامه هائی که بعداً بوسله سوسیال دموکراسی در ایران ارائه شده غالباً و بویژه در زمینه های اساسی، انقلابی ترمیباشد با انحال، برنامه آن هیچ ربطی به يك برنامه شوشنیایی ندارد وحتی از برنامه های انقلابهای بورژوائی قرون هفده و هیجدهه اروپائی هم عقب تر است. برنامه آن بیشترین برنامه يك "بنگامخبریه شباهت دارد. روح و فکرو زبان آن شدیداً متأثر از فرهنگ فتوای نسیم است. بجای لفظ کارگر با هر واژه ابداعی دیگر - بمنظور فاصله گیری از فرهنگ منحنط فتوای و نظام استثماري موجود - در این نوشته با الفاظ "شاگرد"، "توکر"، "مزدور"، "عمله"، "فعله" برخورد می کنیم (خوشبختانه این سند جزاً اسناد دکابریست که بزبان

فارسی مدتها آمده و نه طائفه سایر اسنادی که از روسی بوسیله حزب
 توده به فارسی ترجمه شده و به هنگام ترجمه، مفاهیم با ترجمه‌های
 "مترقی" ترجمه شده اند. اگر در ترجمه‌های دیگر از روسی فقط ده‌ها
 را مشاهده می‌کنیم (مثلاً همان نمونه‌ای که از ماده ۷ برنامه مجاهدين
 در فوق داده ایم)، در اینجا واژه "موسوم" آن دوره یعنی "رعایا" را می‌بینیم
 و زن او، "گفتار" خطاب می‌شود. سوسیالیست‌ها و موکرات‌ها، مگر در روسیه
 در زمان انقلاب کارگری ۱۹۰۵ آن کشور می‌زیسته‌اند، به وجود طبقات
 و حامیه طبقاتی و به ضرورت مبارزه طبقاتی اعتقادی ندارند و "راضی
 نیستند که خون احدی در روی زمین ریخته شود خواه از هر طرف و ملت
 باشد تفاوت ندارد" و برای اینکه به منطق خود استحکام بیشتری
 ببخشند از شمار سعدی کلمه می‌گیرند و بلافاصله اضافه می‌کنند یعنی آن
 اعضای یکدیگرند. برای اینکه نشان بدهند به مسائل واقعه و برای
 اینکه ایراد نشود که برنامه شان از برنامه نویسندگان بورژوا و فیلسوفان
 لیبرال قرون گذشته بسیار ناژن تراست، چنین استدلال می‌کنند: "ملت
 مقدسه ما حالمه... بناداسی گرفتارند و خیر خود را از سر تمیز نمیدهند
 لهذا باید مطالب را متدراجاً اظهار کرد". و بعد "مطالبی" را که باید
 در آینده در "تدارک" آن باشند در مورد "زندهای بیوه"، "اطفالی
 بی سرپرست"، "فقرا" و "اشخاص بی بضاعت و مفلک" ارائه می‌دهند.
 در فصل "آیام ملت را چگونه باید خلاص کرد" بدون اینکه يك کلمه درباره
 کارکرد دهقان و یا بفول خودشان عطفه و مزدور و رعیت حرف بزنند و
 بدون اینکه يك کلمه درباره چگونگی خلاصی اکثریت خلق ایران یعنی
 "رعایا" بیزبان بیاورند، در ماده چهارم آن برای "آزادی انفاق اربابان
 صنایع و حرفت" دل می‌سوزانند و راه سازماندهی آنها را نشان می‌دهند
 (با سازماندهی دهقانان و کارگران ایداکاری ندارند). در ماده پنجم
 همین فصل "آیام ملت را چگونه باید خلاص کرد" برای اینکه "آزادانده
 ... از روی قانون شریعت مظهره" را اعلام می‌دارند معلوم نیست کسه
 بر اساس چه ضرورت و شیوه تاکتیکی مبارزه، سوسیالیست‌ها و موکرات‌ها ایران

خود را جیور دینده اند که نضره ("قید") زیر رابه آن اضافه کنند: "قید . این فصل [ماده] ، نه در خصوص ایران است [اگر] در خصوص ایران " نیست چرا در برنامه سوسیال دموکراتهای ایران می آید] . چونکه در ایران مثل سایر دول ، متعرض مذاهب و ملت دیگری نمی شوند نه از طرف حکومت و نه از طرف رعیت . مثلا روس از زمان پتر کبیر تا بحال همیشه مذاهب متفرقه را که در روسیه سکنا دارند مثل مسلمان و یهودی و ارمنی و یلیپانک خیلی از این مذاهب را جبراً روس کرد . ولی در ایران اگر کسی رابه دین اسلام دعوت کرده اند از روی دلایل عقلیه و براهین قاطع بوده ."

اگر حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه بطوریکه گفتیم در شرایط خاص، در دوره خاص، با اهداف تاکتیکی مشخص، به تأسیس " حزب سوسیال دموکراتی مسلمان همت" بعنوان شعبه‌ای از حزب کارگری سوسیال دموکراتی روسیه رضایت داد، ولی در ایران از دیرباز، از همان ۱۹۰۷ سال پیش، خلط مبحث مذاهب و مارکسیسم آغاز شد (شاید بخاطر اینکه گروه سوسیال دموکرات ایران نه مستقیماً از حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بلکه از " حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت" منشأ گرفت) ، و کم کم بصورت یک سنت درآمد . حتی غالباً مذاهب را بصورت جزئی از سوسیالیسم معرفی کردند . این خلط مبحث یعنی داستان شتر مرغ و قضیه به نعل و به میخ زدن ، هنوز ، بنوعی دیگر، گریبانگیر سازمانها و گروههای مارکسیستی است* .

* در مقدمه ترجمه فارسی اثر جمال بک کارگران انقلابی بنام " طاعون خدا " در زمینه " مائتات در برابر ایدئولوژی آنتون مذهب " از طرف " نهضت متفرق چپ ایرانی " بدین ترتیب چنین آمده است :

" این فلاک هم از نمودهای عقید مانده گی سازات، طبیعتی [در ایران] است . این بار در عصر جهان بینی ، استبداد اندیشه گن [آسایش] آنچنان فخر عیور را سرکوب کرده که نهضت چپ نیز از سدگی مضمون نموده و از بدین نیز سخن حید که ایواز نظر مجدد عقیدتی با ایدئولوژیسم از هر قاطع تر باشد ، در گذر نه است ."

(" طاعون خدا " نوشته " یوهان مویست . ترجمه فارسی ارانشارا " انجمن " دیوان ")

در باره گروه سوسیال دموکرات ایران یک نکته دیگر نیز قابل ذکر است. برنامه سوسیال دموکرات ایران از یک نظر مترقی تر، از جهت دیگر غیرانقلابی تر از برنامه " همت " بود. در برنامه و بویژه در رهبران و بنیانگذاران " همت "، خصالت ملی (پان ترکی) شدید بی چشم میخورد (قبلاً اشاراتی باین امر کرده ایم) در حالی که پانینک اکثریت قریب با اتفاق بنیانگذاران گروه سوسیال دموکرات ایران، آذربایجانی بودند. معیناً متلاجمای حزب سوسیال دموکرات آذربایجان، " حزب سوسیال دموکرات ایران " را بنا گذاشتند و در شهرهای مختلف ایران شعبات حزب سوسیال دموکرات ایران را برپا داشتند. این اختلاف بین همت و سوسیال دموکرات ایران توجه خود را در این امری بیابد که ترکهای قفقاز مانند سایر اقلیت های ملی روسیه مورد ستم ملی شدید رژیم تزاری قرار داشتند. در حالیکه در آذربایجان ایران این امر بی چشم نمی خورد، شاید بدین علت که قاجاریها خود از ترکها بودند. از زمان رضاشاه بیعت است که ستم ملی در مورد خلقهای غیر فارس بویژه ترکها و کردها و اعراب و بلوچ شدت یافته است.

اما جنبه غیرانقلابی تر برنامه گروه سوسیال دموکرات ایران نسبت به برنامه " همت " جنبه مذهبی شدید تر اولی است. موضع گروه سوسیال دموکرات ایران نه تنها با موضع یک حزب مارکسیستی در مورد مذهب فرسنگها فاصله دارد بلکه حتی موضع آن از موضع آزاد بخوانان مترقی و غیر مارکسیست نظیر میرزا آقاخان کرمانی و از موضع روحانیون روشنفکر نظیر سید جمال واعظم (یا سید جمال الدین اشتیاه نشود) بسیار عقب تر است. اینجا مسئله ابداً بر سر یک تاکتیک مبارزه در علم درگیری با مذهب (بخاطر رعایت اعتقادات مذهبی مردم) بمنظور وسیله رسوخ مارکسیسم در بین مردم و کمک به نشر افکار علمی و انقلابی نبود (اگرچنین بود صورت تأکید ما قرار میگرفت) بلکه عمق فاجعه در اینست که کلیه رهبران سوسیال دموکراسی ایران مذهبی بودند، عده ای از آنها عمیقاً و عده ای تا حد خرافی مذهبی بودند. وقتی درباره " همت " بحث میکردیم گفتیم که

عنوان آن "حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت" بود، حزب سوسیال دموکرات ایران فقط "حزب سوسیال دموکرات مسلمان" نبود بلکه "سوسیال دموکراتهای ایران، مدافعان اسلام*" بودند و این خصیصه که در کلیه برنامه‌ها و مواضع هایتیمان سایه انداخته مطلقاً جنبه تاکتیکی نداشته است.

علاوه بر نکاتی که در فوق اشاره کردیم، عوامل دیگری نیز در خالی‌تر شدن محتوای انقلابی در برنامه سوسیال دموکرات ایران (در مقام مقایسه با برنامه "همت") وجود داشت که مهمترین آنها عبارتند از:
الف - جنگ اندازی مذهب در تمام شعور زندگی مردم در ایران بیشتر و خرافات مذهبی در ایران شدیدتر از قفقاز بود (این رابطه در مورد رهبران سوسیال دموکرات ایران در مقام مقایسه با رهبران "همت" نیز صدق می‌کند).

ب - قفقازها تا اینکه تحت ستم علی روسها قرار داشتند با اینحال جزئی از امپراطوری روسیه بشمار میرفتند، یعنی جزء کشوری که از استعمارگران ایران بود. روسیه در راه سرمایه داری گام گذاشته بود و در ایران نظام پوسیده نفوذ الهی حاکمیت داشت و در کشور انگلیس و روسیه نزاری آنها بصورت یک کشور نیمه مستعمره درآورد و بودند.

پ - در روسیه، پرولتاریا در حال رشد بود و با یکی از مراکز مهم صنعتی روسیه بشمار میرفت و در ایران پرولتاریای صنعتی وجود نداشت. نتیجه کلیه عوامل مذکور در صفحات فوق سبب شد که برنامه رفیق "همت" در برنامه سوسیال دموکرات ایران در قفقاز، رقیق‌تر شود. بطوریکه قبلاً ذکر کرده ایم همین برنامه سوسیال دموکرات‌های ایرانی مقیم قفقاز وقتی که با ایران به اجتماعین عامین منتقل شد، از آن مقدار کمی از مواضع انقلابی که در آن وجود داشت کم‌کم خالی شد. عبدالحسین آگاهی در مقاله "دوران اولیه نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در ایران"

* مدعیان نیز "مخالفین اسلام" نوشته اند.

می نویسد: "فعالیت سوسیال دموکراسی ایران رانمی توان چیزی بیشتر از دوره 'اوانیة' نفوذ اندیشه های سوسیالیسم علمی به کشور دانست".^{۲۰} و این خوشبینانه ترین نظریست که در مورد سوسیال دموکراسی در ایران می توان داد و غلوه های بیشماری که درباره نقش سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری شده (و هنوز ادامه دارد) ، عاری از حقیقت علمی و واقعیت تاریخی است .

۴- جمعیت مجاهدین (مرکز غیبی) ، حزب سوسیال دموکرات ایران ، اجتماعین عامون و جمعیت مجاهدین بطرز کبیع کنند های بهم معسزج شده است . کوائیکه غالب محققان ایرانی و خارجی بنوعی به این سردرگمی کفک کرده اند ولی با اینهمه باید علل عمده این سردرگمی ها را در خود مسئله جستجو کرد ، زیرا که در آن زمان مرز واقعا مشخصی بین " همت " ، " کسروه سوسیال دموکرات ایران " ، " اجتماعین عامون " و " جمعیت مجاهدین " وجود نداشت:

ایرانیان مقیم قفقاز در " همت " فعالیت میکردند ، عده ای از رهبران و بنیانگذاران " همت " در تاسیس و رهبری گروه سوسیال دموکرات ایران شرکت داشتند . عده ای از بنیانگذاران و رهبران " همت " و " کسروه سوسیال دموکرات ایران برای یاری دادن به گروه علی مسیو در تشکیل جمعیت مجاهدین و برای تأسیس حزب اجتماعین عامون به ایران آمدند . کارگران ایرانی مقیم قفقاز به همراه برادران قفقازی خود در باکو علیه روسیه تزاری مبارزه میکردند ، اعضاء " همت " برای یاری دادن به انقلابیون ایران در مبارزه علیه استبداد قاجاری به ایران آمدند . در شهرهای تفلیس ، باکو ، تاشکند و غیره گروه های فدائی برای اعزام بایرک تشکیل می یافت ، از طریق جمع آوری " اعانت " ، پول و نیز سلاح های گوناگون و مهمات لازم برای آنها و حتی تعب برای انقلابیون ایران فرستاده میشد .

● مجید آینه تاریخی جنبش کارگری ، جلد اول ، چاپ دوم ، ص ۲۱

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، علاوه بر ایرانیهایی مقیم قفقاز و اعضای سوسیال دموکرات ایران و قفقازیهایی عضو "هفت"، "ارامتسده"، **دانشناک** (حزب ناسیونالیستی، عضو انترناسیونال دوم) و **هشتسناک** (حزب سوسیالیستی، کمتر از اولی ناسیونالیست و ایضا عضو بین الملل دوم)، گرجی های عضو "فدراسیون قفقاز" (سوسیال دموکرات) و حتی اعضای از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (چه بلشویک و چه منشیویک) نیز به ایران آمدند و در جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت ایران شرکت کردند. دلایل آمدن اینها به ایران متفاوت بود و بدون اینکه در اینجا وارد جزئیات شویم می توان آنها را بشرح زیر (بدون رعایت تقسیم و تأخر) خلاصه کرد:

- الف - فرار از سرکوب رژیم تزاری پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵
- ب - یاری به هموطنان ایرانی یا همه بیان خود (سوسیال دموکراسی ایران، همت، دانشناک، هشتسناک).
- پ - وظیفه انترناسیونالیسم پرولتری که مبارزان انقلابی روسیه برای خود قائل بودند.
- ت - ایران موقعیت بسیار مناسبی را برای تعلیمات نظامی در اختیار مبارزان آینده سوسیال دموکراسی روسیه علیه تزاریسم در اختیار حزب طبقه کارگر این کشور قرار میداد.
- ث - مبارزه با رژیم تزاری در همه جا، چه در داخل و چه در راه برای مرزهای روسیه. پیروزی جنبش مشروطیت، شکست بزرگی بود که روسیه پس از جنگ با ژاپن در ۱۹۰۵، متحمل میشد.
- مرور مجدد تمام نکاتی که در فوق بآنها اشاره کردیم و نگاه دیگری که رزیر به آنها اشاره خواهیم کرد نشان میدهد که بیرون کشیدن "جمعیت مجاهدین" (مرکز غیبی) بعنوان یک سازمان مشخص امری بسیار دشوار است. ممکن است این سؤال پیش بیاید که چه اهمیتی دارد که کوشش برای تشکیل یک سازمان خرد، بورژوازی و مذهبی ("جمعیت مجاهدین") از یک سازمان نیمه سوسیالیستی و دقیق تر اینکه شبه سوسیالیستی و ایضاً مذهبی (اجتماعیون غامبون) بعمل آید. این امر، در موقعیتی دیگر

شاید مهم نبود ولی در بحثی که ما در اینجا دنبال می‌کنیم، یعنی پروسه‌ای که از حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه آغاز شد و به جمعیت مجاهدین رسید، نهایت اهمیت را داراست. این تفکیک، در بحث مربوط به انقلاب مشروطیت که در آن، آزاد یخوآهان، سلمان ایرانی و قفقازی، سوسیالیست گرجی، ناسیونالیست ارمنی و مارکسیست روسی همسره "مجاهد" خوانده می‌شدند، شاید چندان مهم نباشد ولی این امر، در دنبال کردن مراحل مختلف یک سیر قهرمانی، فوق‌العاده حائز اهمیت است. برای دیدن اینکه چگونه یک برنامه مارکسیستی و انقلابی (حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه)، با دست‌به‌دست‌گشتن و هریاره بر اثر "انطباق با شرایط خاص" (ارزیابی این شرایط خاص چه بسا بیشتر از هفت باشد تا عینی، تبدیلی باشد تا واقعی)، یک پله به سقوط می‌کند و وقتی که به انتهای پلکان می‌رسد به یک برنامه غیر مارکسیستی و غیر انقلابی تبدیل می‌گردد. دنبال کردن این پروسه همچنین از این جهت آموزنده است که می‌بینیم چگونه بدون از اصول اساسی مارکسیسم می‌تواند زنجیروار، توده‌ای از اندرافات را دنبال خود بکشد.

برگردیم به "جمعیت مجاهدین" (مرکزگویی). در مورد زمان تأسیس جمعیت اطلاع دقیقی نداریم. میدانیم که "همت" و "گروه سوسیال دموکرات ایران" در ۱۹۰۴ تأسیس شدند. بعضی از بنیانگذاران "همت" نظیر مشهدی اسماعیل، مشهدی علیخان و حاجی خان از طرف "همت" به ایران آمدند تا مبارزان ایرانی را یاری دهند. تشکیل جمعیت را می‌توان در حوالی ۱۹۰۵ دانست. جالب است که "همت"، "گروه سوسیال دموکرات ایران" و "جمعیت مجاهدین" تقریباً در یک‌زمان تأسیس شدند. رهبری جمعیت را "مرکزگویی" داشت. تعدادشان ۲ نفر بود و کسروی نام یازده نفر آنها را ذکر می‌کند. رهبری جمعیت در واقع در دست سه نفر بود: کریم‌الله علی‌مسئو، حاجی علی و افروتن، حاجی رسول صدقیانی. علی‌مسئو از همه مهم‌ترین بود. غالباً جمعیت مجاهدین (مرکزگویی) را گروه علی‌مسئو می‌خوانند. کسروی می‌گوید

مجاهدینی که از قفقاز آمدند برنامه خود را به همراه آوردند که ترجمه شد و بعنوان برنامه جمعیت مورد عمل قرار گرفت. مامی دانیم برنامه آن که به ایران آمد متعلق به " همت " بود یا به گروه سوسیال دموکرات ایران. در هر حال، این برنامه " ترجمه " شده یعنی برنامه جمعیت مجاهدین، درست نیست. با اینهمه می توانیم حدس بزنیم که مسئله بر سر " ترجمه " نبود بلکه با توجه به مان " شرایط خاص " کدائی، بصورت " ترجمه و تألیف " درآمد. پیدا است تا وقتی که برنامه " جمعیت مجاهدین " بدست نیاید در این زمینه نمی توان حکم داد؛ ولی با توجه به شناختی که از موضوعگیری های گروه علی مسیو در جریان مشروطیت در " انجمن تیریز " داریم می توانیم پارا قدری از میزان " حدس " فراتر بگذاریم. در این رابطه مثالی درباره برنامه ارضی " همت " (که از برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه گرفته شده بود)، گروه سوسیال دموکرات ایران و اجتماعین عامیون، ارائه می دهیم تا سیر قهقرائی را که در اینجا مورد بحث ماست بخوبی مشاهده کنیم.

برنامه ارضی " همت " : " کلیه اراضی، چه متعلق به دولت، چه متعلق به اشراف و چه متعلق به مالکین، باید مصادره شده و به کشاورزان داده شود. "

برنامه ارضی گروه سوسیال دموکرات ایران : " جمیع ملک و زمین باید در اختیار آن کس باشد که با رنج دست خود میگرداند نه با استعانت عمل و فعله. "

برنامه ارضی اجتماعین عامیون : " دهات و املاک سلطنتی و همچنین دهات و املاک مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی اولی ها بلاعوض و دومی ها توسط بانک خریداری شده بین اهالی و

* سند و ک در سال ۱۹۴۱ سوسیله " گوراشکی تحت عنوان " برنامه معاهد بین " چاپ شده، از همان غلط صحت پس " جمعیت معاهد بین " و " اجتماعین عامیون " سرچشمه می گردد. این برنامه، سنالریا متعلق به اجتماعین عامیون متجدد است نه " جمعیت معاهد بین " علی مسیو در تیریز، استدلال اینست که بعضی از مواد نسبتا شرح آن می توانست، مورد منزل گروه علی مسیو قرار داشته باشد.

دها قسین تفسیم کردد .

همانطوریکه گفتیم مراسم " جمعیت مجاهدین " (مرکز غیبی) در دست نیست تا برنامه ارضی آنرا به لیست فوق اضافه کنیم ولی با موضوع غیبی های آن آشنائیم : جمعیت مجاهدین با فتوای الیسم مخالفتی نداشته (واگرداشت آنرا فقط در " مرکز غیبی " عنوان میکرد) و تبلیغات ضد فتوای الی را منتشرشخص میداد . روزنامه " مجاهد " رشت در ۱۹۰۷ می نوشت : " قانون می گوید مالکین ملک مادامی که اجحاف و تعدی نکرده اند رعیت از ایشان بهیچوجه حق شکایت ندارد البته بمال و ملک خود مسلطند ، پس باید در خط انسانیت قدم گذاشت و مطیع قانون شد . " ● روشنفکران انقلابی نظیر دکتر نریمان نریمانف و مهندس عزیز عزیزی که در رهبری " همت " و گروه سوسیال دموکرات ایران ، نقش مهمی داشتند ، در هر دو سازمان در میان بنیانگذاران آنها عناصر پرولتری بچشم میخورد (مثلا زینال زینالف و علی حسین رسول زاده در همت . کارگران ایرانی مقیم باکو ، تعداد قابل توجهی از بنیانگذاران گروه سوسیال دموکرات را تشکیل میدادند) .

اماد " جمعیت مجاهدین " (مرکز غیبی) چنین وضعی وجود نداشته . نام یازده نفر از بنیانگذاران آنرا می شناسیم ولی نظریا اینکه درباره منشأ طبقاتی همه شان اطلاع دقیقی در دست نیست از این نظر نمی توان با قطعیت گفت که یک یا دو عنصر پرولتری در آن وجود داشته یا نه (حکم نمیدهیم و با اینهمه ، با توجه به شناختی که از موضع دقیقاً غیر پرولتری جمعیت داریم ، بگمان ما چنین احتمالی بسیار ضعیف است) . برعکس با توجه به اطلاعات دقیق تری که در دست است درباره و نکته با قطعیت می توان اظهار نظر کرد :

الف . اکثریت بنیانگذاران جمعیت را عناصری از بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی و روشنفکر لیبرال تشکیل میداد .

ب . رهبری جمعیت در دست عناصری از بورژوازی متوسط و خرده

● مجموعه " اسناد تاریخی جنبش کارگری ... " جلد ششم ، ص ۱

بورژوازی بود (کریم‌علی علی‌مسیو، حاجی‌علی دواغوش، حاجی‌رضا مؤید قباچ). تازه همین "جمعیت مجاهدین" و "مجاهدان قفقازی" و دیگر "مجاهدین" در رزیرلوای "انجمن تبریز" که مترقی‌ترین انجمن در زمان مشروطیت بود، فعالیت می‌کردند و یا مجبور به فعالیت بودند. "انجمن تبریز" بوسیله روحانیون بزرگ، بازرگانان و سرمایه‌داران اداره میشد و بعد ها عده‌ای از عناصر خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط در رهبری آن راه یافتند.

جنبش مشروطه خواهی در تهران آغاز شد، ولی هر وقت که جنبش بسردی می‌گرائید و یا توطئه‌های علیه آن چیده میشد، تبریز پیامخواست و شعور و شوق انقلابی را در همه جا می‌یاشید. تبریز در جنبش مشروطیت و بویژه در انقلاب مشروطیت، نقش تعیین‌کننده داشته است. در تبریزی با چنین اهمیت، یاران علی‌مسیو جنبش را رهبری میکردند. مثلت جمعیت مجاهدین علی‌مسیو، انجمن تبریز و تقی‌زاده (که نفوذ شدیدی بر انجمن تبریز و یاران علی‌مسیو داشت)، جهش‌های انقلابی خلق را مهار میکرد. در جمعیت مجاهدین، گروه علی‌مسیو جناح راست و "مجاهدان قفقازی" جناح چپ را تشکیل میدادند. با اینکه همکاری بین این جناح غالباً وجود داشت ولی گاهی اوقات اختلاف شدیدی در شیوه مبارزه در زمینه‌های مختلف میخورد. این اختلافات حتی گاهی به تسویه حساب‌های خونین نیز کشیده شد، و جناح چپ چند بار در رکوشش‌های خود برای برکنار کردن گروه علی‌مسیو از رهبری با عدم توفیق مواجه گردید. کسروی گوشه‌ای از این "مبارزات" در رونی خونین را که غالباً بوسیله "گسروه" محافظه کار علی‌مسیو علم میشد، شرح میدهد و بقول محققان شوروی، اسناد موجود در آرشیوهای شوروی نیز این برخورد‌های خونین را تأیید میکند. یکی از قربانیان این برخورد‌ها، "مجاهد قفقازی"، یوسف خردوز بود. *

* به یادداشت شماره ۱۰۰ مراجعه شود.

● رحیم نامور در مقاله "جهت‌تقی‌زاده در روشنائی و اجماعت‌ها" (در نیام، دوره دوم، سال ۱۰ و از هم، شماره سوم)، با استیغناک، یوسف خردوز را در کنار لومین برولتری نشمارد این خلیل فرامی‌دهد.

که بوسیله افراد علی سبیل بصری کلونه از برای در آمد .

کسروی در رساله سر کتاب قریب هزار و هشتصد صفحه ای خود در رساله مشروطیت ، با دید خاص نسبت به روابط آنها و آدم حساب و با نگرش ایده آلیستی اش به تاریخ ، هرچاکه فرصت دست دهد در مورد " مرکز غیبی " و رهبرانیش با تجلیل بسیار یاد می کند . ما هم معتقدیم که آنها مردان آزاد بخواه و مبارز بوده اند - و نه بقول بعضی ها: انقلابی و سوسیالیست . اگر مرده خوره های " مارکسیست " وجود نمی داشت که برای رونق دکانه های بی رونقشان ، آنها را بخود و خود را به آنها بچسباندند و آن مردان خوش قلب ولی ساده لوح ، مبارز ولی عامی را بصورت پیتر و ان آگاه جنبش کارگری ایران بزرگ کنند ، مانیز در حدی که شایسته شان بود صفحاتی را بذکر خدماتشان اختصاص می دادیم ولی دیگران با نوشتن صد ها صفحه در این زمینه ، مارا از دوباره کاری معاف کرده اند . وظیفه عمده ما در مقابل طبقه کارگر و خلق ایران در اینست آنچه های را بنویسیم که دیگران " فراموش " کرده اند بنویسند و یا عوضی نوشته اند . ما هم کم و بیش با کسروی هم عقیده ایم که آن مردان از " جان و داران " خود مضایقه نمی کردند (البته گاهی چنین بود و خیلی وقتها چنین نبود یعنی همواره تا این حد پیش نمی رفتند . بگذریم) . ما هم میدانیم بعضی از آنها (از جمله یکی از مهمترین رهبران " مرکز غیبی " یعنی حاجی علی واقفوش) بوسیله نیروهای ضد انقلاب از برای در آمد

اگر کسروی در رساله سر کتاب خود از گروه علی سبیل در مقاله " معاهدات فقاری " دفاع می کند ، این از نظر تفکر لیبرالی و زیر پای ایده نولوژیکی او متأثر است و بر او چیزی نیست ، ولی یک " مارکسیست " حضور می تواند جناح محافظه کار چه بیت معاهدات بین (مرکز غیبی) را بر خنثی سازد بکال آن (اینها سبیلها سبون) ، ترجیح دهد ؟ آنها موافقند پس در حدت در آمد کسروی - انحراف - یوسف خرد وزیر را - از راه رسم معاهدات - معلوم می کرد و میگویند: او را " بهر خنثی معازات " بجهت جنو" بیداد ؟ کدام سند ؟ کسروی در تاریخ مشروطه (صفحات ۱۷-۱۸) در آن آنگاه از " کشاکش در میان متفکران اعلی سبیل و همه ستایش " یاد می کند . به اختصار به شرح گفته شد یوسف خرد وزیر " که از بود ستکار معاهدات شمار صرفت " می برد از - سپهرمان مانه نوشته " سند یک عمر مارکسیست " پس اعتماد داریم تا به اظهارات - عرض کنند به اصلاح مارکسیست .

ولی در اینجا نه بعنوان کم کردن ارج خدمات این آزاد بخواد در رساله‌های اولیه مشروطیت، بلکه بعنوان بیان یک حقیقت تاریخی (هر آزاد بخواهی انقلابی نیست) باید بگوئیم که اود ریک جریان انقلابی کشته نشده است. این را ما مدعای کنیم، دلیلش را می توان از بلائی نوشته خود کسروی، در تاریخ هیجده ساله آن رایجان، در جاییکه چگونگی دستگیری و سوار آویخته شدنش را شرح میدهد، براحتی استخراج کرد.

ما مبارزات آزاد بخواهانه جمعیت مجاهدین خلقی مسیو و یارانش را تخطئه نمی کنیم ولی لطفاً نخواهید آنرا بعنوان یک جریان سوسیالیستی بخورد مردم بدیدید. چیزی که حتی روح بیچاره هاشمی چون کربلائی علی مسیو، حاجی علی و واغوش، حاجی رسول صدقیانی و دیگران از آن خیر نداشت. حساب آنروزها بکنار، همین امروز به مدعی ها و حاجی های بازار که آزاد بخواد و مبارز هم باشند - نسبت کمونیست بودن بدیدید خواهد بود که چنین تهمت چطور رگهای گردن شان را برجسته خواهد کرد. ایوانف که در صد و سی احکام بی اساس، استادی خاص دارد در مقاله "اولین مجلس ایران"، "مرکز غیبی" علی مسیو را یک "گروه کوچک سوسیال دموکرات" میخواند. در مقابل یک چنین دروغ بسزنگ تاریخی، بی تعارف باید بگوئیم که آقای پروفیسور یکبار دیگر پرت و پلا نوشته اند. "مرکز غیبی" علی مسیو را یک گروه سوسیال دموکرات خواندن ریشخند و توهین است از طرف یک محقق "مارکسیست - لنینیست" کشور شوراها به حزب کارگری و انقلابی سوسیال دموکرات روسیه.

تردیدی وجود ندارد که جمعیت مجاهدین (مرکز غیبی) در زمان مشروطیت مبارزه کرده است ولی بعنوان مارکسیست نمی توانیم این سؤال لنین را تکرار کنیم: "بله آنها مبارزه کرده اند ولی برای کدام طبقه؟". علی رغم خرد و فرمایشات بسیاری از محققان "مارکسیست"

* از پرند بات حزب توده در این زمینه که بگذریم، احمد قاسمی نیز در جزوه "شش سال انقلاب مشروطه ایران" خود (از انتشارات "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان") عین همین عبارت ایوانف را تکرار می کند.

توریدی وجود ندارد که آنها برای رهایی میلیونها هقان ازستم وحشتنا
 فتود الی مبارزه نکرده اند و نسبت به فتود الیسم مخالفتی بروز ندادند و
 رقیقترین شعارهای ضد فتود الی را کار " شورش طلبان و بلوائیان" قلندار
 میکردند. توریدی وجود ندارد که آنها با مذهب بعنوان يك عامل عمده
 بازدارنده تکامل جامعه، روبرو نمی شدند. توریدی وجود ندارد که با
 رژیم سلطنتی مطلقه ایران مخالف بودند ولی هدف مبارزه شان چیزی
 جز استقرار رژیم سلطنتی مشروطه نبود*.

سازمانهای مذهبی، سیاسی و انجمن های بسیار متعدد در زمان مشروطیت
 همه را کنار می گذاریم و فقط مترقی ترین و رزمنده ترین سازمانهای آن دوره
 یعنی " جمعیت مجاهدین" را مثال می زنیم. بنظر ما تمام آنچه در باره
 " جمعیت مجاهدین" (گروه سوسیال دموکرات ایران، اجتماع عامون
 و مرکز فیهی) عنوان شده جز يك مشت افسانه سرانی چیزی دیگری نیست.
 واقعیت تاریخی و حقیقت علمی اینست که " جمعیت مجاهدین" برای سه
 هدف عمده مبارزه میکرد:

- دفاع و حراست از قانون اساسی
- استقرار سلطنت مشروطه
- استحکام مبانی اسلام



امروز هم جناح " میانه رو" روحانیون (در باره جناح " راه یکسال "
 جد آگانه صحبت خواهیم کرد) و بورژوا لیبرالها مبارزه می کنند. باز همان
 سؤال لنین را تکرار می کنیم: برای کدام طبقه؟ قد ر مسلم اینکه برای واژگونی
 رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، بخشا ظر سوسیالیسم علمی*

* مراجعه شود به یادداشت شماره ۵

* در اینجا ناچاریم واژه "علمی" را بدنبال سوسیالیسم بیاوریم تا با سوسیالیسم های
 "تخیلی" و "فوق تخیلی" اشتباه نشود. یکی ازجید بدترین سوسیالیسم های فوق تخیلی،

و برای رهایی طبقه کارگر از استثمار سرمایه داری نیست. نه کسی چنین
 تصویری از مبارزه شان دارند و نه خوشبختانه خودشان جای کوچکترین
 توهمی را برای فرصت طلبان چپ باقی گذاشته اند. مضافاً قضیه آنقدر
 تازه است که مؤلفان "چپ" و راست هنوز فرصت نیافته اند که خلط
 صحبت کنند یعنی همان کاری که با جریانهای مذهبی، خرد و بورژوازی،
 بورژوا- فئودالی زمان مشروطیت کردند، جریانهای مذهبی و بورژوا- لیبرال
 امروز را نیز انقلابی و سوسیالیستی قلمداد فرمایند.
 جریان مذهبی "میانه رو" و بورژوا- لیبرال* امروز سه هدف عمده
 را دنبال می کنند:

- اجرای کامل قانون اساسی و متمم آن.
- برقراری حکومت مشروطه سلطنتی.
- استقرار مجدد "حقوق" پایمال شده اسلام (ناشی
 از عدم اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی).

اما جناح "را دیگال" مذهبی* این جناح فلسفه علمی جالبی دارد
 که می توان بشرح زیر فرموله اش کرد:
 اگر بشود قوانین تکامل تاریخی جامعه را منکرشد (که ما منسکریم) و اگر

* سوسیالیسم ملی در گسترش معنی است. در اینجا فرصت بحث درباره "تزه های با مزه" این
 "سوسیالیسم ملی" را نه اربم و نقطه یکی از شاه بیت هایش را نقل می کنیم: "از میان مکتب های
 ماتریالیسم و ایدئالیسم، اسلام روش خاص بخود دارد و آنرا میتوان رئالیسم نامید. رژیم
 اجتماعی و اقتصادی اسلام، سوسیالیسم ملی است که بر مظهر فکری استوار باشد و
 حد وسط میان دو رژیم فاسد کابینالیسم (سرمایه داری) و کمونیسم (اشتراکیت طسلفی)
 میباشد... برای تحقق امر انقلاب اسلامی... بچاره ای نیست جز اینکه دست یگانه سوم
 و تنها از خدا الهام بگیریم" (تاریخ تکامل فلسفه، جزوه اول).

● در اینجا باید بین جناحهای مذهبی و غیرمذهبی بورژوا- لیبرال قائل بد تفکیک شد.
 بورژوا- لیبرالهای مذهبی (و نیز جناح مذهبی "میانه رو")، خواستار سه هدف زیر میباشند
 و چیزی بیشتر از آنها تقاضا ندارند. اما در مورد بورژوا- لیبرالهای غیرمذهبی قضیه قدری
 متفاوت است. اینها با دو هدف اولیه کاملاً موافق اند ولی در مورد هدف سوم با اینکه در
 واقع مخالفند ولی در شرایطی، از جمله در شرایط کنونی، رفتار کج دار و مریز انجام می دهند.

● مراجعه شود به یادداشت شماره ۶

شود (انشاء الله) چرخ تاریخ را چهارده قرن به عقب برگرداند و اکسر میریالسم (بامید خدا یا با وسوسه شیطان) مغز خرخورد به باشد ، رویای پید جمال اند بین را به ابعاد کوچک تر متحقق خواهیم کرد (گذشت زمان واقع بینی سیاسی ، میزان توقعات را اجبارا پائین آورده و بجای اتحاد حکومت های اسلامی به استقرار حکومت اسلامی در يك کشور ، فعلا اکتفا به (شود) .

جناح " رادیکال " مذهبی ، لا اقل از نظر تاکتیکی ، با جناح " میانه رو " اختلاف عمیق دارد . جناح " رادیکال " با قانون اساسی فعلی ایسران مخالف است (البته این راهنوز صریحانه می گوید) و قانون اساسی " حکومت اسلامی " قرآن است . این جناح مذهبی خواستار سرنگونی رژیم خاندان پهلوی (و هر نوع رژیم سلطنتی) است .

بین جناح ، علی رغم عبارت برد از بهای بظاهر رادیکال و انقلابی اش ، برای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان - در صورتیکه برنامه هایش امکان پیدا کند که در سطح جامعه فعلیت یابد - آنچه نا خطرناک خواهد بود که می تواند مبارزات رهائی بخش طبقاتی شان را سرکوب کند . بگمان نا پاره ای از مارکسیست ها میزان عظمت خطر را چنانکه باید و شاید حس و درك نکرده اند . بسیاری از نیروهای دموکرات و آزاد یخواه نتیجه نیستند که ضدیت این جناح با قانون اساسی و رژیم سلطنتی به از بیک موضع انقلابی ، بلکه از يك موضع فوق ارتجاعی است .

اگر در دهه دوم شهریور ماه ۱۳۵۷ ، این جناح ، بقرض محال ، بقدرت برسد ، زند آنها و شکنجه گاهها مجددا از کمونیست ها پر میشد و صحنه های ملاق زنی از زند آنها به خیابانها کشانده میشد . این جناح پس از استقرار استحکام پایه های قدرتش سرنوشتی برای زحمتکشان تد ارك میدهد که گرنه بدتر ، بهتر از وضعیت کنونی که قدرت حاکم امروز برایشان فراهم کرده است می بود . رهبر جناح " رادیکال " در مصاحبه بابخش فارسی رادیکالیستی بی بی سی (در ۷ اکتبر ۷۰) اظهار داشت که اگر کمونیست ها " بسراه

راست "برکشند ما با آنها کاری نداریم ولی اگر خواستند "خیانت" کنند
ما با آنها رفتار دیگری خواهیم کرد (این رفتار دیگر که "امام" از هم اکنون
نمیدیدش راضی کند چیست؟ تفاوت این "نیت" کسی که هنوز قدرت
نرسیده است با عطر رژیم شاه که قدرت را در دست دارد است، در برخورد با
کمونیستها در کجاست؟) .

در آنوقت اگر این جناح به قدرت می‌رسید ،
سرمستی پیروزی بر رژیم مغرب پهلوی چند ماهی
سایه بر ماهیت واقعی آن می‌انداخت . بیداری از یک رویای شیرین
(برای تمام کسانی که فریب ظاهر "رادیکال" و "انقلابی" شعارهای این
جناح را خورده بودند) البته فرامی‌رسید و خیلی هم زود فرامی‌رسید و شاید
خیلی دیر . يك بیداری در ناك .

مادر همان روزهای داغ شهریور ماه شدت امروز به این امر عقیده
داشتیم ولی اگر سیست روز قبل از قتل عام میدان ژاله این حرفها را می‌زدیم
عده ای این موضع گیری رادیکال را تبلیغاتی ضد کمونیستی خود ، بمنسوان
"توطئه" جدید ساواک علیه جنبش خلق " وانمود میکردند . و آنرا بمنسوان
نمونه تازه ای از "همکاری کمونیستها با امپریالیسم آمریکا" ارائه میدادند .
البته ما از آنها ما تا چند همچی پاچه ورمالیده باکی نداشتیم . ماتریالیسم
تاریخی و دیالکتیک مارکسیستی از منطقی آخوندی عهد و قیانس ، و اهمای

● همینجا بود ند که چندی پیش درباریس ، يك كفرانسه منیجاتین برای خبرنگاران خارجی
رایج زدند و با وفاق يك هنرمند انقلابی را بطور مستقیم به همکاری با ساواک متهم کردند .
به کسی چنین اتهامی سزید ند که در سخت ترین دوران سرکوب و اختناق — در آن وقتی کسی
این آخوند های بی عیا و عمامه در د بارفرنگه حفظان گرفتند بودند — و دشمنان ترین شگجه ها
راد رزند انهای ساواک متحمل سینه .

تازه تمام آن قشوق هابخاطر این بود که آن هنرمند ، از هر جناح " میانه رو" انتقاد
کرده بود و میتوان تصور را آورد که اثره رهبر جناح "رادیکال" اشاره ای میکند ، چه اسم -
شنکه ای که براه نمی‌انداختند .

نداشت. بدبختی این بود که با اینکار، بخش عظیمی از نیروهای خلفی و حتی اقتدارگاه آنرا بسرخشم آورده و از خود بیگانه میکردیم و در بهترین حالات، به "عدم مسئولیت در قبال جنینش خلق" متهم میشدیم. بدتر اینکه، نفرت عمیق از رژیم شاه، به چشم واقع بین خیلی از مارکسیستهای ما ماسه پاشیده بود*.

ما بروشنی میدانیدیم - و کاری از دستمان بر نمی آمد - که بازدارنده مانند ۵ خرداد ۲۹ خلق را با دستهای خالی، و برای هیچ، بطرف مسلخ می کشانند. ایده آلستهای این توهم باطل را در میان مردم پراکندند که ارتش شلیک نخواهد کرد. ارتش یکبار دیگر شلیک کرد و هزاران سینه باز را نشانه گرفت. مارکسیستهای دانند که ارتش بورژوازی را نه با چند دسته کل بلکه با اسلحه از میدان بد میتواند کرد. ایده آلستهای راست (جناح "رادیکال")؛ "سربازان مسلمان" را مخاطب قرار میدادند ولی در واقع مخاطب اصلی شان، افسران عالی رتبه "مسلمان" بود، زیرا لابد اینقدر به عقل شان میرسید که "سربازان مسلمان" کون تانمی کنند* . ژنرال سوهارتو، ضیاء الحق ها، پینوشه ها، ویدالا ها، همه از مسلمانان و مسیحیان و آتشیه و بسیار متعصب اند و انگیزه همه شان (در رابطه نزدیک با استرالیایی امپریالیسم) نجات مذهب اسلام و مسیحیت از جنگال کمونیسم بود. اما

* در این میان باک جزوه کوچک "آنا براستی خمینی و مکررات ضد امپریالیست است" راستی کرد.

● ایده آلستهای "جیب" (جده با اصطلاح کمونیست بده غیر کمونیست) نیز هر چند وقتیکه کار به کودتای نظامی "جیب" چشم می دوزند و با بد حال شان کون تانمی "ناصر و کودتای جیب" گل میخک "پرندگان است". و بدیدیم که هر دو ونوع کون تانجه سر نوشت رفت انگبوسی پیدا کردند.

● در اولین روزهای مهرماه ۱۳۵۷ که این قسمت از بیست و هفتم نوشته می شد، این فقط یک "خبر" بود و یکماه بعد، با پیام ۲۴ دی انعقد ۸۹ (۴ آبان ۵۷)، شاه از "غیب" رسید. و هر جناح با عبارت "سلام اینچنانست را به روی محترم ارتش برتقا" هرگونه سایه شک یا پرده تردید را در این زمینه کنار زدند.

مارکسیست‌ها می‌دانند که ارتش* ، بزرگترین و وفادارترین حامی بورژوازی و ارتجاع رادیکال جنگ طولانی توده‌ای برهبری طبقه کارگر، در یک مبارزه سندیکائی - سیاسی / توده‌ای - دموکراتیک / سیاسی - نظامی و نظامی - سیاسی می‌تواند رهم شکست و نابود کرد .

مابرخلاف کسانی که بروی کاغذ مارکسیست‌اند و نه در تحلیل و تکلیف ، نگیسه کردن بروی خطرات عظیمی که این جناح " رادیکال " و نه مذهب (مبارزه مارکسیست‌ها و طبقه کارگر با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم ، مبارزه طبقاتی است و نه مبارزه با مذهب) برای جنبش خلقهای ایران دارد را ضربه زدن به جنبش توده‌ای نمیدانیم . کاملاً برعکس معتقدیم که اگر همین امروز ، در این لحظات بسیار حساس از تاریخ کشور ما ، بر علیه این جناح موضع نگیریم و ماهیت واقعی آنرا افشاء نکیم به جنبش خلق و طبقه کارگر ضربه زده و به آن خیانت کرده ایم . وظیفه امروز ما افشاء کردن ماهیت ضد پرولتری و فوق ارتجاعی این جناح است نه اتحاد خاموش با آن . بیان حقیقت امروز دشوار است و خیلی هار است که خواهد کرد و حداقل به تأسف و خواهد داشت و فردا ، هیچ کاری از ارائه تحلیلهای علمی " و انتقاد از خود ، ساده تر خواهد بود .

اگر بیست روز پیش همین حرفها را میزدیم " خیانت بزرگ " به جنبش خلق بود و بیست روز بعد ، ممکنست " اشتباه " تلقی شود . زیرا که از " جمعه خونین " به اینطرف تعداد بیشتر از کسانی که قادر به تفکرند ، برای پندیرش آن آماده گی یافته اند .

* ما ارتش را بعنوان یک نهاد یک مجموعه در نظر داریم و نه عناصر خلقی را که همواره در میان آن بی چشم خورده است ، و میدانیم که قهرمانان بینظیری از میان همین ارتش برخاسته و در راه آرمان خلق شهبه شده اند .

● جای اجزا " متشده " این فرمول عام در شرایط خاص ، می‌تواند با هم عوض شود . تفهیم یا تأخیر یک جز به جز دیگر ، بسته به شرایط عینی در هر مرحله خاص از مبارزه در یک جامعه است . با تغییر شرایط مبارزه در یک جامعه ، ناکتیک مبارزه نیز باید تغییر کند . هیچ شیوه " لائزال " و " ای دی " وجود نه ارد . قوانین ماتریالیسم دیالکتیکی ناظر بر مبارزه طبقاتی قاندهستون ملاصراند یعنی نیست که در آن " حرف مرد ، یکی " باشد .

بهر حال ، تا وقتی که کتاب حاضر از چاپ درآید جریان حوادث در ایران هر دوی که بخود بگیرد (چه بنفع این جناح " رادیکال " و چه بضرر آن) ، تحلیل مانسبت به این جناح همچنان اعتبار خود را حفظ خواهد کرد .



فقود البسم در همین بنسازیمت قرن و در اروپا بین ۱۲ تا ۱۴ قرن خاکمیت داشته است . مذاهب کفوسیسوس و مسیحی هر دو زائید به نظام برده در ایزد و فقود البسم پنج قرن بعد از بید ایتر این مذاهب در زمین اروپا بوجود آمده اند (در چین ، در اوایل قرن سیلادی و در اروپا ، در قرن پنجم میلادی) . حال آنکه اعراب وقتی ایران را فتح کردند نظام ارباب و رعیتی در این کشور وجود داشت . آنچه بعنوان مترقی و انقلابی بودن اسلام نسبت به مذاهب دیگر رواج دارد ، بیک معنادرست است و بیک معنادرست . بیک معنادرست است که اسلام مترقی تر و انقلابی تر از مذاهب کفوسیسوس و مسیحی بود همانطوریکه نظام فقود البسم مترقی تر و انقلابی تر از نظام برده داری بود . بیک معنادرست است که اسلام هنوز بر از چهارده قرن ، مترقی و انقلابی است . دشمن اولیه و بلافاصله اسلام (مانند تعسار ان بیان) ، بسوززازی است ، نه کمونیسیم (کمونیستها وظیفه بسوززازی در پیش دارند) . بسوززازی در اروپا با درهم شکستن فقود البسم ، مذهب را از اوج قدر قدرتی خود بریز کشید و با تصاحب قدرت سیاسی ، اقتصادی ، حقوقی و فرهنگی مذهب ، آنرا بصورت اجزای پنجم در شبکه و بصورت لولوی سرخرس در آورد . در ایران نیز اینکار در حال شدن است . مواضع ضد رژیی و ضد امپریالیستی جناح " رادیکال " از این نکتة سرچشمه بگیرد و این مواضع مطلقا مترقی نیستند . این جناح نه تنها کمترین اطلاعی از قوانین ساد و تکامل ندارد ، بلکه

نسبت به عملکرد واحد اف امپریالیسم نیز چند ان آگاه نیست ، مقاومت‌های سرسختانه این جناح (که بهای آنرا نیروهای خلقی یا خون خود می‌پردازند) محکوم به شکست حتی است . برخلاف تصورشان نه بوسیله کمونیست‌ها بلکه بوسیله امپریالیست‌ها و وابستگان‌شان ، سرمایه داری ، مارکسیست‌ها را از این بیگاری معاف می‌دارد .

جناح " میانه رو " بی‌خاصیت‌ترین جناح‌هاست . این جناح قاطعیت ندارد ، هر وقت سمه را پرزورید جاسیزند ، به حد اقل قانع است و در صورت لزوم ، با هر موقعیتی می‌سازد . دیدیم که پس از اصلاحات ارضی و ۱۵ خرداد ، با رژیم سرشاخ نشد و سال‌ها با آن در مخورود ساز بود .

باهوش‌ترین جناح‌های مذهبی ، طرفداران " سوسیالیسم مسلی " و " نهضت آزادی " اند . این‌ها می‌گویند که خود را با موقعیت امروز وفق دهند . خطر را زود تر از دیگران حس کرده اند و از این نظر با وصله پینه کردن اصول مطلقاً ضد علمی مذهب و نوعی شبه علم سعی میکنند ، در رد نیائی چنین در تلاطم ، در ریجه اطمینانی برای مذهب جستجو کنند .

گفتیم که در ضمن اولیه و بلافاصله مذهب ، پرزوروی و امپریالیسم است . کمونیست‌ها با مذهب فقط بعنوان نیروی بازدارنده تکامل جامعه و بعنوان ابزار تحقیق توده‌ها مبارزه می‌کنند ، و نه بیشتر . تضاد اساسی ما با امپریالیسم است نه با مذهب . اگر در کتاب حاضر بحث ما درباره قانون اساسی ایران نبود ، شاید ضرورتی نداشت که با مذهب برخورد کنیم . برخورد ما با مذهب در کتاب حاضر اجتناب ناپذیر است . اگر نخواهیم با مذهب برخورد کنیم نباید با قانون اساسی ایران برخورد کنیم . زیرا ما با این عقیده بسیار رایج موافق نیستیم که سه رکن قانون اساسی ایران عبارتند از : قوه مقننه و قوه قضائیه و قوه مجریه . تلاش ما در کتاب حاضر اثبات یک عقیده غیر رایج است و آن اینکه سه رکن قانون اساسی ایران عبارتند از : قوه الیسم ،

● مراجعه شود به یادداشت شماره ۸

● برای اینکه بنای لوزان قانون اساسی سرور مد پای ایران ترنانه ، رکن چهارم (وی سعادت) بنام خطوط تار به آن اضافه می‌کند ،

مذهب اسلام و سلطنت (چه مشروطه و چه مطلقه) و در بخش چهارم خواهیم دید که قانون اساسی ایران هر دو شکل سلطنت را مقدر میسازد. باز این یک عقیده غیر رایج است). با چنین اعتقادی غیر معکست که درباره قانون اساسی ایران بحث میمان کشید و ما مذهب برخوردار نکرد. این ما نیستیم که "به جنگ مذهب" میرویم، این قانون اساسی ایران است که ما را در مقابل مذهب قرار میدهد* و قانون اساسی ای که مرده ریگ فتود الیسم است (مذهب و سلطنت در وجه لازم آن بشمار میروند). مارکسیستهای کشورهای اروپائی که بخواهند از قانون اساسی کشور خود، که انقلاب بورژوائی در آنجا صورت گرفته، انتقاد کنند گرفتاری ما را ندارند، زیرا در این کشورها، فتود الیسم و مذهب هر دو با هم (و غالباً هر سه یعنی فتود الیسم، مذهب، سلطنت) از صحنه کنار رفته اند. اگر در ایران شرایط خاص یک جامعه نیمه مستعمره وجود نمیداشت، اگر نیروهای باز دارند استعمار و امپریالیسم و خیانتهای ارتجاع داخلی، سیر تکاملی جامعه ایران را منحرف نمیکرد، اگر موانع فوق وجود نمیداشت و نظام پیوسیده فتود الی، بد نیال یک انقلاب بورژوائی از هم پاشید و بجای آنرا از نظر تاریخی نظام مترقی تر سر مایه اری میگرفت (نه اینکه نیم قرن پس از انقلاب مشروطیت فتود الیسم بخواست امپریالیسم و بدست بورژوازی وابسته، مناشی شو)، ما امروز ناچار نبودیم که با قانون اساسی برخوردار کرده و ارتجاعی بودن آنرا اثبات کنیم. بورژوازی ما را از چنین "بیگاری" معاف کرده و این وظیفه را خود بردوش می گرفت و با تلاشی فتود الیسم، مذهب را از پایگاه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی خود بزیر می کشید و رویای روحانیون را برای تسخیر مجدد آن پایگاه برای همیشه تبدیل بیأس میکرد. کلیسا آرزوی تسخیر مجدد قدرت و آب رفته بجوی بازگرداندن را برای همیشه

* ما از این کاربرد لابل مختلف خود بحال نیستیم از جمله اینکه نه تنها تعداد قابل توجهی از نیروهای خلفی، بسیاری از عناصر جوان و صادق و مبارز مذهبی بلکه حتی عناصر سنا آگاه و بنیادینی را که هنوز آن درجه از آگاهی طبقاتی دست نیافته اند و مسائل بطور احساساتی برخورد میکنند، بطور بیگانه، از خرید خواهیم رماند.

سخت سپرده است. در کشورهای سرمایه داری اروپا، يك كاردينال بید انمی كند كه تصور كند كليسا " دوران عظمت " قرون وسطائی خود را از نو بدست خواهد آورد. دويست سيصد سال پس از انقلابهای بورژوائی، هرگونه اميد كليسا تبديل به ياس شده است. در حالیکه در کشورهای نيمه فئودالی، کشورهای که فئودالیسم در آنجا در حال تلاشی است، کشورهای در حال گذار (از فئودالیسم به سرمایه داری) و کشورهای نوسرمایه داری، هنوز مدتها این رویا وجود خواهد داشت.

اگر انقلاب مشروطیت تا به امروز، تمام نیروهای " ملی"، " ملی مذهبی" بورژوا فئودالیها، روشنفکران لیبرال، بورژوا لیبرالها، هاله ای از تقدس بدور قانون اساسی نمی کشیدند و بویژه اگر در ظرف هفتاد و چند سال، احزاب با اصطلاح کارگری با فئودالیسم، مذهب، سلطنت لاس نمیزدند و در نتیجه از قانون اساسی بر نیروهای ارتجاعی و استبدادی حاکم، بر نیروهای بورژوا فئودالی، روشنفکران لیبرال، بورژوا لیبرالها (ی مذهبی با غیر مذهبی) سبقت نمی گرفتند، ما امروز ناچار نبودیم، با برخورد با همه راه نهائی بردوش بگیریم. اگر کسانی که مدعی نمایندگی ورهبری طبقه کارگر بودند در ظرف هفتاد سال (برنامه حزب عدالت در ۱۹۱۶ و حزب کمونیست در ۱۹۲۱ را کنار بگذاریم) کمی راهها را هموار میکردند ما امروز ناچار نبودیم تمام دشواریها و عواقب آنرا تحمل شویم. ما از این دشواریها و عواقب آن واهمه ای نداریم. زیرا بالاخره پس از هفتاد و چند سال می بایست نقطه پایانی به کج رویها و بیواهم رویها گذاشته میشد و هاله تقدس قانون اساسی فرومی ریخت. در این لحظات حساس تساریسخت جنبش کارگری، اهمیت اینکار باز بیشتر شود بدتر احساس میشود.

ما از بررسی تطبیقی بین حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، همت، گروه سوسیال دموکرات ایران، اجتماعيون هامبون، جمعیت مجاهدین (مرکزینی) نتایج مختلفی را میخواهیم بگیریم که در صفا قبل شرح شان را داده ایم و نتیجه گیری دیگر ما اینست: بنائی که با ایجاد حزب سوسیال دموکرات ایران کج نهاد شده بود (توضیح چگونگی اش را

قبلا داده ایم) نمی توانست به حزب توده منتهی شود، به جیزی که هنوز بقایای آن همچون بختکی بسینه جنبش کارگری چسبیده است. خواهیم دید که حزب توده در تمام طول حیات خود (چه در دوره مخفی و غیرقانونی، و چه در دوره قانونی یا نیمه قانونی) و نیز بقایای آن در خارج از کشور پسران زکود تازی ۲۸ مرداد تا امروزه همواره از پرشورترین و پابرجاترین مدافعان قانون اساسی بوده اند، بدون اینکه "حزب طبقه کارگر" هرگز بروی مبارکش بیاورد که دفاع از قانون اساسی یعنی:

- دفاع از فتوای الیم.
- دفاع از مذهب.
- دفاع از رژیم سلطنتی و یا بقول شاه از نظام شاهنشاهی.

عده ای از افرادی اطلاع، مخالفت جناح "رادیکال" با خاندان پهلوی را بعنوان موافقت با رژیم سلطنتی مشروطه تلقی می کنند؛ وعده ای از خوشایوران دیگر (چه ایرانی و چه مفسران خارجی) که شعارهای "انقلابی" این جناح در ضدیت با خاندان منقور پهلوی را می بینند چنین می پندارند که نکند این جناح خواستار حکومت جمهوری باشد. جناح "رادیکال" فعلا چنین مصلحت می داند که در اعلامیه های سیاسی و در

★ رهبر جناح "رادیکال" در مصاحبه با لوموند در مقابل این سؤال که: "آیا این قانون اساسی [رهبر جناح در سؤال قبلی خبرنگار در مورد قانون اساسی گفته بود: "... بشرط آنکه مورد اصلاح قرار گیرد نتواند بنای دولت و حکومتی باشد که توصیه می کنیم..."] رژیم سلطنتی را حفظ خواهد کرد و آیا یک حکومت سلطنتی یا جمهوری را به نظر دارید؟" پاسخ داد: "رژیمی که مایه قرار خواهیم کرد به هیچ وجه یک رژیم سلطنتی نخواهد بود، این مطلب خارج از موضوع است و طرح نیست. رهبر جناح، قسمت دوم سؤال خبرنگار در مورد حکومت جمهوری "را" زیرکانه نادیده گرفت و به آن جواب نداد."

(نگاه پس از نوشتن این مطلب، جناح "رادیکال" در این زمینه موضع گرفت یا معبر به موضع گیری شد و نیز "حکومت جمهوری اسلامی" را عنوان کرد. اعلام این نگرانی نوظهور، چیزی از نظر قبلی ما مبنی بر ضدیت این جناح از نظر آید. تئوریست با هر نوع سیستم سلطنتی یا جمهوری و نظیری نداده است. درباره جگونگی و علل پیدایش نیز مصلحتی "حکومت جمهوری اسلامی" برآهه نمود به یاد داشت شماره ۹).

شعارهای انقلابی اش عمداً این موضوع را مسکوت بگذارد[●]، ولی در آثار "تئوریک" رهبر جناح یعنی در مجموعه های تهیه شده از "نامه ها، اعلامیه ها، نطق های روشنی بخش و انقلاب آفرین امام" و نیز در تفسیرها متعدد طرفداران این جناح از "تز" های رهبر خود، مطالب بسیار فراوانی در زمینه مخالفت با نظام سلطنتی (از هر نوع که باشد) بچشم میخورد. و این جناح بکرات "مخالفت صریح و آشکار و قاطع خود را با این نظام" اعلام داشته است. - حالا چه "شاه مشروطه" (احمد شاه) باشد و چه شاهان مستبده بعدی. تازه مسئله برای جناح "رادیکال" بدین صورت سلطنت مشروطه و مستبده مطرح نیست اینان با هر نوع نظام سلطنتی از دورترین زمانها تا امروز بویژه از زمان معاویه بعید، از زمان کسی که خواست "خلافت را تبدیل به سلطنت کند"، مخالفت^{*} رهبر جناح "رادیکال" می گوید: "اصولاً اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است. برای محض اطلاع آن دسته از روزنامه نگاران و نویسندگان مذهبی که موافق قانون اساسی اند و فرصت طلبان "چپ" (حزب توده و مائوئیستها) باید بگوئیم که در "حکومت اسلامی که با کمال تأسف جز چند سالی در زمان پیغمبر اسلام (ص) و در حکومت بسیار کوتاه امیرالمؤمنین (ع) جریان نداشت"، نه جایی برای رژیم سلطنتی (چه مشروطه و چه مستبده) وجود دارد و نه رژیم جمهوری. "زمانه در حکومت اسلامی"، "امام" است، "بیتش توحیدی مسلمان" مبتنی بر "امامت" است. از این نظر است که از مدتها پیش طرفداران این جناح (و اخیراً مائوئیستها - اینها عجیب عاقبت بخیر شد ه اند زیرا که از صد ارت به امامت رسیده ه اند)، جلوی اسم و القاب رهبر جناح "رادیکال"، "امام" را نیز اضافه میکنند. جناح "رادیکال" در اعلامیه های سیاسی و شعارهای "انقلابی" و "ضد رژیم" خود، با قانون اساسی مخالفتی نشان نمیدهد (فعللاً مصلحت نیست). در "تز" ها و نوشته های "تئوریک" جناح نیز

● مراجعه شود به یادداشت شماره ۹

* مراجعه شود به یادداشت شماره ۱۰

مخالفت صریح و مستقیم با قانون اساسی بچشم نمی خورد و حتی اگر خواننده با "ریزه کاریها" و دیگرهای آنها آشنائی نداشته باشد ممکنست چنین تفسیر کند که موضع جناح "رادیکال" در موافقت با قانون اساسی است و یا حداقل بطور مشروط (تفسیرچند اصل، بویژه ترویج اصل دوم متمم قانون اساسی) با آن موافق است. برخورد جناح با قانون اساسی ایران بسیار زیرکانه است: بی آنکه هیچگاه قانون اساسی را تأیید کند، رژیم را به تخطی و به تجاوز به آن محکوم می کند. با اینهمه، میدانیم که جناح "رادیکال" عمیقاً با قانون اساسی فعلی ایران (و با هر قانون اساسی دیگر) مخالف است. قانون اساسی "حکومت اسلامی"، قرآن است (جناح "رادیکال" با قوانین عرفی هم دشمنی دارد. این خود بحسب جداگانه ایست).

● درحالیچه قبلاً بطوریکه دیده ایم جواب رهبر جناح به سؤال خبرنگار لوموند، ظاهراً جنبی بر موافقت مشروط با قانون اساسی است و گویا جناح در صورت "اصلاح" قانون اساسی ایران با آن موافق است. البته جواب رهبر جناح فقط گفتگ و وسیم نیست (اگر کیفیت این اصلاح را توضیح میدادیم در مداخلی از برابرازان ازود سازمان روشن میشدند) بلکه بی ربط هم هست. امام اگر دروغ نمی گفت باید چنین جوابی میداد: ما با قانون اساسی فعلی ایران یا هر قانون اساسی دیگر مخالفیم! حکومت اسلامی نیازی به قانون اساسی ندارد.

(این مطلب را ما مدتی پیش نوشته بودیم. در این فاصله همانطوریکه قبلاً توضیح داده ایم تز نوظهور "حکومت جمهوری اسلامی" بدلالی که در گزین رفت، بوجود آمد. ولی قبل از پیدایش این تز نوظهور، یکماه پس از نوشتن مقدمه، یک موضوع جدید دیگری نیز پیدا شد. رهبر جناح در پیام ۲۳ ذی القعدة ۱۳۶۸ (آبان ۱۳۵۷) بطور ضمنی با قانون اساسی مخالفت کرد. قبلاً دیده بودیم که او در چند ماه پیش در مصاحبه با خبرنگار لوموند گفته بود که با قانون اساسی بشرطی که "اصلاح" شود، موافق است و در همانجا نوشته بودیم که "امام" البته دروغ می گفت و دلایل آنرا در طی همینس پیشگفتار، متذکر شده ایم. اما مخالفت ضمنی و غیر صریح اخیر رهبر جناح "رادیکال" با قانون اساسی در چنین عبارتی بیان می شود: "پیشکشیدن شعار عمل بقانون اساسی که اخیراً ایادی شاه در مجلسین عنوان کرده اند خیانت با اسلام و کشور است". جراس بورژوا سلیبرالها (ی مذهبی و غیر مذهبی) خوب جمع باشند. حواس کسانی که "جز اجرای کامل قانون اساسی چیز دیگری نمی خواهند. بر اساس فتوای امام، از این پس، این خواست شان "خیانت به اسلام" است و بدتر اینکه اگر چنین خواستی را عنوان کنند جز "ایادی شاه" بشمار خواهند رفت).

منطق شاه از نظر حقوقی متطوق درستی است وقتی که با اشاره به چنانچ
 "رادیکال" می گوید که اینها با قانون اساسی ایران مخالفند. این یک
 اتهام نیست، یک حکم درست است. هر کسی که سواد خواندن داشته
 باشد بایک مرور سطحی در قانون اساسی براحتی درمی یابد که نمی توان هم
 با قانون اساسی موافق بود و هم با سلطنت خاندان پهلوی (یا "نظام
 سلطنتی")، مخالف. قبلا در همین مقدمه گفته ایم که برخلاف عقیده
 رایج، بنظر ما سه رکن قانون اساسی: قوای مقننه، قضائیه و مجریه
 نیست بلکه رژیم سلطنتی، فتوای الیسم و مذاهب است. بنابراین نمیتوان
 با رکن اول قانون اساسی مخالف بود و با رکن دیگران، موافق. اگر
 شایه پیله ای در کار چنانچ "رادیکال" نیست همان وقتی که سرنگونی
 خاندان پهلوی را خواستار میشود، باید ضدیت خود را با قانون اساسی
 نیز اعلام کند.

بورژوا-لیبرالها - بویژه بورژوا-لیبرالهای غیرمذهبی - از پرشورترین
 و پابرجاترین مدافعان قانون اساسی اند. "بلند پروازیهای" دیگران
 راند آرند، قانون اساسی را همینطوری که هست قبول دارند و چیزی بیشتر
 از آن را طلب نمی کنند. با اینحال در جریانات اخیر، خصلتهای محافظه-
 کارانه و فرصت طلبانه آنها، برای مدتی کوتاه، با هم در تضاد افتاد یعنی
 از یکطرف خواستار اجرای کامل قانون اساسی بودن و از طرف دیگر، با دشمنان
 قانون اساسی همگامی نشان دادن. عکس العمل امیرالایسم (برقراری حکومت
 نظامی در هفدهم شهریورماه ۱۳۵۷ در تهران و بسازنده شهر
 دیگر) و "گوندزد" رژیم (در مورد دشمنان قانون اساسی) آنها را از نوسر
 عقل آورد. دریافته اند همانطوریکه با اشاره امیرالایسم در ابتدا آجان گرفته
 در صورت "ناپرهیزی"، از نوبه خانه نشینی محکوم خواهند شد. آقایان
 که "خیال" میکردند "آمریکائیهها دستور تیراندازی نخواهند داد"
 بکرتبه متوجه شدند که "زیاد تند رفته" و "ژئوپولتیک" را از یاد برده اند.
 خلاصه اینکه بورژوا-لیبرالها متوجه شده اند که تنها آئیند معن سیاسی
 برای آنها حرکت در جهت تامین هرچه بیشتر منافع امیرالایسم و توجه
 به اهداف استراتژیک اوست.

رفت انگیزتر از همه ، وضع بقایای حزب توده است . حزب توده که یکمرا قانون اساسی دفاع کرده و در همه مقاله در تمجید یا در تفسیس سراز قانون اساسی نوشته یعنی در هبایا را آنرا خوانده و اصول آنرا برور کرده است و نباید اینقدر رکودن باشد که نفهمد ضدیت با رژیم سلطنتی یعنی ضدیت با قانون اساسی .

با اینحال در جریان تظاهرات عظیم مردم تهران در شهریورماه یکمرتبه هول شد و پنداشت که جناح " رادیکال " امروز فردا قدرت را در دست خواهد گرفت و رژیم شاه سرنگون خواهد شد . این بود که با ستیاجگی " برنامه " خود را بر برنامه های خارجی داد که در آن از یکطرف استقرار حکومت جمهوری (یعنی ضدیت با قانون اساسی فعلی ایران) را خواستار شد و از طرف دیگر برای رشوه دادن به جناح " رادیکال " ، " شورای قانون اساسی " را در برنامه اش گنجانید (با اینکه بقایای حزب توده بازیرکی منظور خود از " شورای قانون اساسی " را سکوت گذاشته اند ولی براحتی می توان بی برد که منظور در رابطه است با همان اصل دوم متمم قانون اساسی که مورد خواست شدید روحانیون می باشد) .

بقایای حزب توده یکبار دیگر کور خوانده و از هول حلیم نوی در یک افتاده اند یعنی با ورق برگشتن و برقراری حکومت نظامی ، شانس خود را برای قانونی شدن از دست داده اند زیرا اگر حسرت بدل مانده های دیگر یعنی بورژوا لیبرالها (که با قانون اساسی فعلی عمیقاً موافقت) از نومیدان پیدا کنند نمی توانند با حزب توده که ضدیت خود را با قانون اساسی اعلام کرده ، همکاری کنند .

یک بدبختی دیگر بقایای حزب توده در این هول شدن اینست که تمام بافته های او در باره " جبهه ضد دیکتاتوری " با یک " بی احتیاطی " رشته شده است ؛ گروههای مارکسیست - لنینیست و مائوئیستها که از اول با " تز " حزب توده مخالف بودند . تمام امید حزب توده به بورژوا - لیبرالها و جناحهای مذهبی بود . بورژوا لیبرالها و جناح " میانه رو " مذهبی که با دیکتاتوری شاه ، مخالف و با سلطنت مشروطه شاه ، موافقت

اگر فرض هم بخواهند نمی‌توانند بقایای حزب توده را در رجبیه‌نمای
بپندیرند که ضد پت خود با رکن اولیه قانون اساسی (سلطنت مشروطه)
راضی‌ها اعلام کرده است. جناح "رادیکال" نیز آب پاکی را بر روی دست
ریخته: حتی برای وارثی رژیم شاه با کمونیست‌ها همکاری نمی‌کند حالا
چه کمونیست‌های باسره ای باشد و چه کمونیست‌های واقعی.
نتیجه اینکه: رجبیه ضد دیکتاتوری حزب توده، علی‌مانند
و حوضش!

در این روزها، چه در داخل و چه در خارج، عده ای عقیده مبارزه اجتماعی و سیاسی خود را بر روی قانون اساسی میزان کرده و اینطور وانمود می کنند که اگر رژیم دیکتاتوری خونین شاه بر اساس اصول قانون اساسی و متمم آن حکومت کند در ده های پیشمار مردم بر طرف شده و هیچ مشکلی بر جان نخواهد ماند. عده کمی از مخالفان رژیم در داخل و خارج (بطوریکه خواهیم دید) با کم و کیف قانون اساسی کنونی ایران آشنائی دقیق دارند و ایدئال شان چیزی جز مقررات همان نظام سیاسی و اجتماعی نیست که در هفتاد و چند سال پیش بنظم درآمده است، ولی عده بیشتری بدون آشنائی با اصول قانون اساسی و متمم آن، بدون اینکه آن اصول را حتی یکبار خوانده باشند، بد لایلی که ذکرش خواهد رفت، کورکورانه خود را بدست چریائی سپرده اند که از چندی پیش براه افتاده است: دفاع از قانون اساسی.

ما در این نوشته نشان خواهیم داد که قانون اساسی و متمم آن نه تنها ابداً يك قانون مترقی نیست بلکه اکثریت قریب به اتفاق اصول آن، ارتجاعی است. همچنین نشان خواهیم که رژیم دیکتاتوری شاه نه تنها از قانون اساسی کنونی ایران نخطی نکرده بلکه شالوده حکومت قاهرانه و غارتگرانه خود را بر اساس آن ریخته است. گمانیکه خلاف این را ادعا می کنند، دانسته یا ندانسته، دروغ می گویند و مشاوران حقوقی شاه نیز براحتمی قادرند دروغ شان را بر ملا کنند. شاه بر اساس قانون اساسی، متمم و ضمیمه آن، رژیم خونین و استبدادی خود را برپا داشته، خلقهای ما را استثمار و سرکوب کرده و ثروتهای ملی را در معرض چپاول امپریالیستها قرار داده است. و در موارد بیکه اقدامات و برنامه هایش با اصول موجود قانون اساسی انطباق نداشت، برای روز مبادا و برای اینکه دم عوش به تله این سینه چاکان قانون اساسی ندهد، اصل یا اصولی از آنرا تغییر داده است.

نظری کوتاه به برنامه ها و مواضع های شیفتگان امروزی قانون اساسی نشان خواهد داد که اینها چقدر از مرحله پرتند و برنامه هایشان حتی از برنامه های قزلبین و ضد مردمی شاه نیز عقب تر است. اگرچرا این بیسود مایه تعجب می شد: برنامه ها و مواضع هائی که بر اساس يك قانون اساسی ارتجاعی تهیه شوند، نمی توانند مترقی باشند. به حال "نیهضی" که "آزادی ایران" را نشانده گرفته است باید گریست گسه

● این بحث را تفصیلاً در بخش چهارم نوشته حاضر آورده ایم و در اینجا فقط باید نکته را تذکره کرد و بویژه وقتی می گوئیم که شاه از قانون اساسی نخطی نکرده است، اظهار شکی و برخورد سطحی با مسئله را در نظرنداریم. مشخصاً اینکه مورد نظر ما است: اولاً قانونگذاران با پیمان اصل مردم ایران، در قیاسه چیزی را اراده کرده و بود و یا چه چیزی را نمی توانست اراده کرده باشد؟ و جواب به این سؤال به بدین شناخت موضع طبقاتی کسانی که قانون را تهیه و تصویب کرده اند و غیرممکن است. تا سائکلمات ساده که بر روی کاغذ سعید آمده و در قیاسه - و نه شعوراً - چه چیزی را بیان می کنند. باقی همه اعتراضات و شعارها و برخوردها صوفیانه است. باید مسئله بسیار جدی.

دادستان ورثه‌پرور دادگاه نظامی شاه، «مرامنامه» این را قبول دارد*.

این حرف‌رامانی زنجیر، سندش را از زبان مهندس‌بازرگان بدست
می‌دهیم:

«کیفرخواست و رأی دادگاه از یکطرف می‌گویند
مرامنامه نهضت [آزادی ایران] مورد قبول^۱ و
منطبق با قانون اساسی است [تکیه از ماست] و
از طرف دیگر ابراز دشمنی و تهمت نسبت به مرام
و مقصد و هدف ما می‌نمایند . . . رئیس دادگاه
نه می‌گذارند از مرام و مقصد ما حرف بزنیم و حقا^۲
آنها ثابت نمائیم و می‌گویند مرامنامه مورد افسراد
نهضت [تکیه از ماست] . . .»^۳

عده ای که امروز سونا را از سرگینادش می‌زنند، مدعی اند که شاه
باید سلطنت کند، نه حکومت. خواهیم دید که شاه براحتی می‌تواند
بر اساس قانون اساسی و متمم آن، هم سلطنت کند و هم حکومت. کسانی که
حنجره مبارک خود را با فریاد: «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت»
آزار می‌دهند، گویا قانون اساسی ایران را با قانون اساسی انگلستان یا
بلژیک عوضی می‌گیرند. منظور ما از این مقایسه نه اینست که قوانین
اساسی این کشورها تحفه^۴ نظیر باشد بلکه مقصود اینست که قوانین
اساسی این کشورها، مرز بین سلطنت و حکومت را دقیقاً مانند قوانین
اساسی تمام کشورها با دموکراسی بورژوازی که منشاء خود را از روح القو-

* مراجعه شود به یادداشت شماره (۱).

۱ رئیس دادستان دادگاه نظامی شاه که مرامنامه «نهضت آزادی ایران» را قبول
دارد معلوم نیست چه سبب و دلیل مذکور است. نهضت آزادی ایران در زمینه مذکور

۲ نقل از هیئت مریابزرگان در کتاب «ند افغان» در دادگاه عدل صالح تمدید نظرنامه‌ای،
از انتشارات بدین، مهر، ۱۳۲۳ ص ۱۰۹

این "منتسکیو و تفکیک قوای سه گانه" او گرفته اند - مشخص کرده اند ، در حالی که خواهیم دید ، برخلاف تصور بسیاری ، در قانون اساسی ایران تفکیک قوای سه گانه در واقع وجود ندارد . براساس همین قانون اساسی شاه نه تنها می تواند بطور غیرمستقیم بلکه حتی بطور مستقیم در امور قانونگذاری دخالت کند و بعنوان یک پای معامله قوه مقننه بندبار رود . درست است که قانون اساسی ایران در دخالت قوه مجریه در قوه قضائیه صراحت ندارد ، ولی راه دخالت غیرمستقیم و اخلال در استقلال قوه قضائیه را برای قوه مجریه سدود نکرده است . علاوه براین ، نویسنده - گان "باهوش" قانون اساسی و متمم آن ، فکراین را هم کرده اند : مگر نه اینست که قوه قضائیه ، نه واضح بلکه مجری قوانینی است که توسط قوه مقننه (و نیز - پیوسته - به اراده شاه) وضع می شوند ؟

پانویس به نکات فوق و نیز (بطوریکه خواهیم دید) با توجه باختیارات عظیمی که قانون اساسی و متمم آن در اختیار شاه قرار میدهد ، می توان از شیفتگان قانون اساسی و "حکومت قانون" اینها هر جا که از "قانون" صحبت می کنند ، منظورشان قانون اساسی است) " سؤال کرد : در قانون اساسی ایران ، چه جز از اجزاء ، چه رکن ازارگان لازم برای حکومت کردن از شاه سلب شده است ؟ طبق قانون اساسی ، شمساه نه تنهایی تواند حکومت کند ، بلکه همچنین قادر است که حکومت مطلق العنان و قدرت بیگانه داشته باشد ، نمونه های متعدد مربوط به این امر در بخش چهارم همین نوشته مورد بررسی قرار خواهیم داد و در اینجا به ارائه یک نمونه بسنده می کنیم : طبق اصل ۱۰۵ متمم قانون اساسی شمساه به تنهایی اختیار دارد بهر کشوری که اراده کند اعسلاان جنگ بدهد و با هر کشوری و هر وقت که دلش خواست معاهده صلح ببندد بدون اینکه مجبور باشد از اهدای (چه مردم و چه نمایندگان مردم یعنی مجلس) اجازه بگیرد ، یا اهدای مشورت کند و به اهدای حساب پس بدهد . مگر قدرتی بالاتر از این راهم میتوان بتصور آورد ؟

قانون اساسی ایران آنچنان قانون گل و گشاد و بی در و پیکری است

که هم سیاه ترین حکومت‌های استبدادی محمدعلی شاه، رضاخانی و آریامهری، هم حکومت ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی دکتر مصدق و هم - اگر بخت بارشود - فرصت طلبانی چون دکتر کریم سنجابی، مهندس بازرگان یا ابوح اسکندری می‌توانند بر اساس اصول آن حکومت‌کننده، در پیروز عده‌ای مصدق را به تخطی از اصول قانون اساسی متهم می‌کنند. و امروز، عده‌ای دیگر به شاه چنین تهمتی می‌زنند. از عجایب روزگار اینست که هم موافقین و هم منافقین هر دو راست می‌گویند، لا اقل اینکه هیچکدام دروغ نمی‌گویند. زیرا که قانون اساسی ایران را می‌شود همه جور خواند و به دلخواه خود تفسیر کرد و حتی با کمی ساده لوحی و خوش‌خیالی از آن مدینه فاضله ساخت. قانون اساسی ایران در واتیست که هم سهیل را شفا می‌دهد و هم پیوسته را معالجه می‌کند. اگر اصلی از قانون اساسی، امری را منع کند، اصل دیگر، قضیه را رفع و رجوع می‌کند. نمونه بد هم، اصل یازدهم قانون اساسی - با قسم نامه معروف خود - می‌گوید:

اعضاء مجلس بدو که داخل مجلس می‌شوند باید بترتیب ذیل قسم خورده و قسمنامه را امضاء نمایند:

" ما اشخاصی که در ذیل امضاء کرده ایم خداوند را بشهادت می‌طلبیم و به قرآن قسم یاد می‌کنیم . . . که . . . نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مقنن خود بی‌صدیق و راستگو باشیم و بر اساس سلطنت . . . خیانت ننمائیم . . ."

طبق این اصل و اصول متعدد در قانون اساسی و ضم آن، هیچ‌کس نمی‌تواند و نباید به مجلس راه یابد. علاوه بر این، مطابق اصل فوق، اگر کمونیستی به مجلس راه یافت یا باید قسم دروغ بخورد و یا کمونیست نباشد. زیرا کمونیستها نه تنها "خداوند را بشهادت" نمی‌طلبند و "به قرآن قسم یاد" نمی‌کنند، بلکه از عده‌ترین وظایف شمسان، در هم پاشیدن "اساس سلطنت" و "خیانت" به آنست. اینها

واقعه‌ی سبت که بر هیچکس پوشیده نیست، بویژه بر متولیان امام‌سزاده^۱ قانون اساسی و بر سرمداران رژیم . پس چطور شد که در اسفند ۱۳۲۶ شخصی هشت نماینده^۲ حزب توده بشرح زیر :

- ۱- دکترراد منش از لاهijan،
- ۲- ایرج اسکندری از مازندران،
- ۳- عبد الصمد کاخش از قزوین،
- ۴- ارد شیرآوانسیان از طرف ارامنه رضائیه،
- ۵- دکتر فریدون کشاورز از بنف رانزلی،
- ۶- پروین گنابادی از سبزوار،
- ۷- تقی فداکار از اصفهان،
- ۸- شهاب فردوس از فردوس.

به مجلس راه یافتند؟ - بر اساس قانون اساسی؛ زیرا که اصل دوم همین قانون اساسی چنین می گوید :

"مجلس شورای ملی نماینده^۳ قاطبه^۴ اهالی مملکت ایران است که در امور معاش و سیاسی و طایفه خود مشارکت دارند ."

مهمتر از این : طبق اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی :

"هیچکس نمی تواند بحقام وزارت برسد مگر آنکه سلطان و ایرانی الاصل و تبعه^۵ ایران باشد ."

با اینحال در کابینه^۶ ائتلافی قوام السلطنه در اول مرداد ۱۳۲۵ شمسی سه وزیر کمونیست وارد کابینه شدند (چیزی که متوقی ترین پیشوایان صدر مشروطیت اگر تصورش را می توانستند بکنند که روزی در ایران ، "طبیعیون و بابی ها" وزارت خواهند رسید ، از خشم دیوانه می شدند) .

● ملایان و میهنیان در زمان مشروطیت ، نه کمونیستها ؛ زیرا که در آنوقت هنوز کسی جرأت نداشت خود را به این عنوان بشناسد و نه بدیم که کمونیستهای ایرانی و تبعه ایرانی کس در جنبش مشروطه مبارزه میکردند " معاهد " نامیده میشدند (بنگ هر نماینده مجلس ، حرفه بازاری ، حتی هر آخوندی که کترین ایرادی به خرافات مذهبی می گرفت به این لقب مکه .

چطور چنین چیزی ممکنست؟ مطابق کدام اصل قانون اساسی، سه وزیر کمونیست،^۱ رایحه وزارت منصوب کردند؟ - بر اساس همین اصل پنجاه و هفت تن متمم قانون اساسی، مگر بروی پیشنهادی دکتر فریدون کشاورز (وزیر فرهنگ)، ایرج اسکندری (وزیر اقتصاد) و دکتر یزدی (وزیر بهداشت) نوشته شده بود: کمونیست؟ - البته که نه. در حالیکه بر اساس اسناد رسمی معتبر، مسلمان شناخته می‌شوند.

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره کرده ایم، برنامه‌های پاره‌ای از سبب سه چاگان امروزی، قانون اساسی از برنامه‌های خوش ظاهر تبلیغاتی (ولی تو خالی) شاه، به مراتب عقب‌تر است. غالب برنامه‌های قلابی شاه اگر بظاهر مرفی‌اند (اگر اهداف تبلیغاتی آنها را در نظر نگیریم) ماهیت ضد مردمی شان را فراموش کنیم، اگر از یاد ببریم که آن "اصلاً" فقط بروی کاغذ برای چه منظور و هدفی بوجود آمده‌اند که حتی در عمل، خلاف آنها اجراء شده است و می‌شود، برنامه‌های این حضرات نه تنها مرفی نیستند بلکه سیریه فبه‌تر از آنند و نتیجتاً غیر مردمی‌اند. بی‌غلت نیست که اینان سه رکن قانون اساسی و متمم آن یعنی فتوای البسم، مذهب و ولایت را قبول ندارند و در شان عدم تعادل در توازن قواست؛ بکطرف کفه ترازو بیش از حد سنگین شده است. اینان بهمان دلیل

غداران کمونیست بود. تکلم می‌شد. چند سطر از نامه ای که سید احمد طباطبائی (برادر یکی از رهبران معروف مشروطه یعنی سید محمد طباطبائی) که خود در آغاز مشروطه خواه بود بعد از آن برید، به داماد خود در نجف نوشته است در این رابطه خوانند نیست: "نمی‌اند که این مجلس شورایی چه ضروریه دین و دنیای مردم میزند و چه آثار تشریف بر آن مترتب می‌گردد. مجلسی که باید و تکلیف می‌دهد و اخلال در اجزاء و اعضاء آن بلکه در اجزاء رئیس آن یا تشنه بهتر از این نخواهد شد. نعمت آنکه این فرقه‌ها الهیاتی و لامذاهب را چه قوتی گرفته و چه نقشه و آفتاب می‌کشند. خدا لعنت کند به جمال و اعفد لا مذاهب را چه مردم را بضلالت انداخته است. بنحویکه مردم از آن غیب سر مشرف گرفته که دعا و قرآن بخوانند روزنامه بخوانند، روزنامه بخوانند، راجعاً ضروریات مذاهب می‌اند و دعا و قرآن را موقوف کردند. آنهم چه روزنامه کسه مشتمل بر کفریات و توهین‌های شرع انور است. . . ." (تاریخ مشروطه کسروی، صفحات ۹-۲۸۶).

● در اینجا باید این امر نگاری. اندریم که بعد از این نمایندگان و وزیران کمونیست‌های قلابی و نوزاد از آب در آمدند. در آن زمان چه واقعه‌ای شان هنوز شناخته نشده بود.

با استبداد محمد رضا شاه مبارزه می کنند که اولین و معروفترین پیشوایان جنبش مشروطه (آقایان بهبهانی و طباطبائی) با استبداد شاه ساسان قاجاری نبرد می کردند . در آن مردان مبارز ولی ناآگاه (ناآگاه نه نسبت به منافع طبقاتی خود ، بلکه نسبت به منافع نوده ها) نیز همبستن بود ؛ برقراری تعادل بین قوای مذهب و سلطنت . چیزی که پیروان امروزی رهبران د بیروزی فراموش می کنند تخمیرات عظیمی ست که در این هفتاد و چند سال در ایران و جهان بوجود آمده که بازگشت به عقب را غیر ممکن ساخته است . نه تنها بازگشت به هفتاد و چند سال پیش بلکه حتی بازگشت به گذشته نزدیک ، به بیست و چند سال پیش ، هم غیر ممکنست . مبارزه بوده ها و طبقات زحمتکش ایران نظریه آینده دارد ، نه به گذشته . هر چند گذشته ای کم و بیش ، بجای خود ، افتخار آمیز (در اینجا ما مشخصاً انقلاب مشروطه " ۱۹۱۱ - ۱۹۰۸ " و جنبش ضد - امپریالیستی زمان مصدق را در نظر داریم و نه قانون اساسی و متمم آنرا که در زمان خود هم قانونی چند ان مترقی نبود و تا چه رسد به امروز) .



د ر آغاز نظرمان بر این بود که مقاله ای تحت عنوان " قانون اساسی ایران یا شمشیر جوین مبارزه " تهیه کنیم . پایه و اساس این مقاله منحصراً بر نقد و بررسی اصول قانون اساسی و متمم آن استوار بود و در آن نکاتی گسترش داده میشد که در صفحات فوقی به آنها اشاره کرده ایم . یادداشت‌هایی برای این منظور تهیه شد ، وقتی که به تنظیم این یادداشتها پرداختیم متوجه شدیم که اینکار اگرچه ممکنست به نتایجی کافی جلوه کند ، ولی همه جانبه نیست . معنای اینکار این بود که قانون اساسی را به نتایجی مورد نقد و بررسی قرار دهیم بی آنکه به محتوا تاریخی و به شرایط و آنهایی که در ایجاد آن نقش داشته اند ، توجه کنیم . معنای اینکار همچنین این بود که قانون اساسی را از محتوای تاریخی اش بیرون بکشیم و آنرا بعنوان پدیده ای مستقل ، بدون دنباله ، قائم به خود تصور کرده و مورد بررسی قرار دهیم . بدنبال احساس این ضرورت بود که

"قانون اساسی یا شمشیرچوبین مبارزه" را در بخش چهارم قرار دادیم
و سه بخش دیگر به آن اضافه کردیم :

بخش اول - نگاهی کوتاه به شرایط اجتماعی و سیاسی ایران تا قبل
از مشروطیت (آخرین سالهای قرن نوزدهم تا ۱۹۰۵)

بخش دوم - جنبش مشروطه خواهی از آغاز تا تصویب متمم قانون اساسی
(۱۹۰۵-۱۹۰۷)

جنبش مشروطیت را در آستان بتوپ بستن مجلس و مسجد سپهسالار
و قتل عام آزاد بخواهان بوسیله محمد علی شاه ولیا خوف روسی، رهبر
می گنیم. چهار سال بعدی (۱۹۱۱-۱۹۰۸)، گروه بحرانی ترین
و تعیین کننده ترین دوره انقلاب و حماسی ترین مظهر اراده خلاق در
مبارزه علیه نیروهای ارتجاع و استعمار شمار می رود، دوره ای که پس از
آن همه خونهای ریخته شده و فدائکارینها بالاخره با شکست مواجه می شود،
اگرچه سرشار از آموزشها و تعلیمات بزرگ است ولی از آنجائیکه
با بحث ما ارتباط مستقیم ندارد، در کتاب حاضر به آن نخواهیم پرداخت
از بخش اول که مربوط به قبل از مشروطیت است با سرعت بیشتری
رود شده ایم. در این بخش نظری انداختیم به فساد و ستم دستگاه
خودگامه شاه و کاسه لیسان درباری، به حراج گذاشتن ثروت های ملی
از طریق اهلای امتیازات و دریافت وامها، فقر و استعمار شدیدی مردم، قطع
مکرر، و بالاخره علل و عوامل بیهوشی ایرانیان.

در بخش دوم مکتب بیشتری کرده ایم. در این دوره کوتاه (۱۹۰۷-
۱۹۰۵)، مسائل بسیار مهمی مطرح شده است و همچنین در
همین دوره است که موضوع مورد توجه ما یعنی قانون اساسی (در اوت
۱۹۰۶) و متمم قانون اساسی (در اکتبر ۱۹۰۷) بوجود آمده است. در
این بخش مطالب متعددی مورد توجه قرار می گیرد از جمله چگونگی بوجود
آمدن جنبش مشروطه خواهی بوسیله روحانیون، انگیزه آنها در شرکت
در آن و علت عقب نشینی، کارشکنی و توطئه های بعدی بخش عمده ای از

آنها . نوطه ها و خرابکارهای شاه ، درباریان و قتل عام وفات سرد م
 بود یله عوامل دست نشانده شان . تشکیل انجمن های محلی بویژه
 انجمن محلی تبریز یا سرکست مجاهدین مسلح و گروه های فدایی
 این که راه پیکال ترین بخش جنبش را تشکیل میداد مبارها در بحرانی ترین
 شرایط در مقابل توطئه های شاه ، صدراعظم ، درباریان و روحانیون
 مرتجع ، در مقابل بیحالی مجلس ، قهرمانان بهیخت است و شاه و عواملش
 را وادار به عقب نشینی میکرد . در جنبشی که عمدتاً با شرکت روحانیون
 و بازاریان بوجود آمده بود کم کم توده های محروم خلق وارد صحنه
 شدند .

خواهیم دید چه کسانی در تنظیم و تدوین قانون اساسی و متمم آن
 دست داشته اند و چه افرادی با چه منشاء طبقاتی و چرایی آن سرسختی
 با همین قانون دست و پا شکسته مبارزه میکردند و با تمام امکانات و قوا ،
 مانع تصویب و اجرای آن میشدند . در بخش دوم همچنین خواهیم دید
 که روحانیون مرتجع و در رأس آنها ، شیخ فضل الله نوری ، با چه سماجت
 شگفت آوری اصل دوم متمم قانون اساسی - که ارتجاعی ترین اصول آن
 بشمار میرود - را به مجلس تحمیل کردند (خود این اصل را در بخش
 چهارم نوشته حاضر مورد بررسی قرار خواهیم داد) . قانون اساسی ای
 که بوسیله دربار و پسران صدراعظم وقت تهیه شد ، حسابش روشن است
 ولی متمم قانون بوسیله مجلس (دوره اول) تهیه و تدوین (و در واقع
 ترجمه) شده است ، پس لازماًست بدانیم که آن مجلس از چه طبقات (بر
 اساس قانون انتخابات آنروز ، قانونی که ننگین ترین مظاهر جامع
 طبقاتی را بنمایش می گذارد) ، تشکیل یافته بود . خواهیم دید افرادی
 که آنرا تهیه و تدوین کرده اند ، مجلسی که آنرا تصویب کرده است ، با توجه
 به موضع طبقاتی شان نمی توانسته و نمی خواسته اند که قانون بهتری را
 ارائه دهند .

خلاصه کنیم : اگر بخش های اول و دوم کتاب حاضر را تهیه نکرده و

● تاریخ شروع مذاکرات ، ص ۱۷۰

خود را فقط به بخش چهارم آن محدود میکردیم ، مجبور بودیم که تمام این مسائل مهم را نادیده گرفته یا از کارشان رد شویم . در این رابطه نهایت اهمیت داشت که ببینیم شرایط اجتماعی و سیاسی قبل از مشروطیت چه بود و جنبش مشروطه چرا و چگونه بوجود آمد . بدون این بررسی ، معلوم نمی شد که چه شرایط و فضائی ، قانون اساسی و متمم آنرا تحمیل کرده اند .



بخش سوم مربوط است به : نظری کوتاه به منشاء و مآخذ قانون اساسی و متمم آن . در این بخش به اختصار خواهیم کوشید که تفاوت متن یا ترجمه ، اصل با رونوشت را نشان دهیم . خواهیم دید که قانون اساسی ایران ، برخلاف برادران ناتنی خود ، یعنی قوانین اساسی اروپائی ، از ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۶ تاکنون همچنان بلا تغییر مانده (مثلاً فرانسه در طی یکصد و هشتاد ساله اخیر با نوزده قانون اساسی بوجود آمده است) ، چرا قانون اساسی ایران در طی این مدت طولانی - از چند " روتوش " مصلحتی که بگذریم - بلا تغییر مانده است ؟ علتش نباید بقول اصل دوم متمم قانون اساسی فقط انتظار " ظهور حضرت حجه عصره جعل الله فرجه " باشد . علت دیگری دارد . پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی ، رضا خان قبل از تاجگذاری فقط چند اصل را در سال ۱۳۰۴ تصویب داد (اصولی که سلطنت را در خاندان قاجار موقوف میگرد) و بقیه را بحال خود گذاشت . محمد رضا شاه فقط چند اصلی را عوض کرد که با اقدامات او مغایرت داشت (احتمالاً به این علت که در همان معاندت بین امروزی خود را پیشاپیش ببیند) و باقی را دست نخورده نگه داشت . چرا ؟ دلش خیلی ساده اینست که رضا خان جلالت و پسر خون آشام او ، قانون اساسی را گل و گشاد می دروید و بگری نمی توانستند تهیه کنند که دستشان را تا این حد برای ایجاد وحشیانه ترین و خونخوارترین رژیمهای کنونی جهان بازتر بگذارد . در اینحال چرا قانونی را عوض میکردند که ، راست یا دروغ ، اعتبار انقلاب مشروطه ، پشته آنست .



در باره بخش چهارم نوشته حاضر، قبلاً بحث کرده ایم و در اینجا
بمعنوان نتیجه گیری اضافه کنیم که نقد و بررسی اصول قانون اساسی و
متمم آن، بگمان ما بسیاری از پیشه اوری های ناآگاهانه را از بین تواند
برد. در این نوشته، ما قصد جدل و بویزه قانع کردن کسانی را نداریم
که با شناخت دقیق از ماهیت قانون اساسی، برای مخالفت با رژیم شاه،
متوسل به قاع از قانون اساسی را علم کرده اند. این افراد در بیان این
عبارت، که بکرات از زبان و قلم شان جاری می شود، صداقت کامل دارند:
"ما" جز اجرای اصول قانون اساسی و حکومت قانون هیچ قصد و نیتی دیگر
نداریم. اگر ظاهر "ترقیخواهانه" عبارت شان بتواند عده ای را فریب
دهد ولی خود شان در قیاسی دانند که چه میگویند و چه میخواهند
(در بخش چهارم نوشته حاضر، این عبارت شان را به زبانی روشن و همه
فهم، "ترجمه" می کنیم و خواهیم دید که "قصد و نیت" شان تا چه حد
ارتجاعی و ضد مردمی است). کسانی که در خارج از کشور از قانون اساسی
به قاع می کنند و از ایجاد "توجه به" ذوق زد شده اند را کنار میگذاریم و بحث
این ادعای کم خاصیت یا بی خاصیت را نمی کنیم چه وجود یا عدم وجود
در مبارزه خلق ما تأثیری ندارد. فقط باید مواظب بود که فعالیتهایشان
آب را آلوده، تر و کلاف جنبش را استخوانی در خارج را سرد رگم تر نکند. اما
در داخل چه کسانی سنگ قانون اساسی را به سینه میزنند؟ طبقه بندی
به شواست و نتیجه گیری به شوارتر. در یک جمله می توان خلاصه شان
کرد: آدمهای بی نام، آدمهای بانام، آدمهای بد نام، آدمهای جوی
نام و... آدمهای خوشنام. از همه قماش توی شان میتوان سراغ گرفت
از همکاران سابق مصدق، از نه همیون همینه مذهبی (در بروز مذهبی،
امروز مذهبی، فرد امدهی)، از همکاران سابق حزب توده، از همراهان
خلیل ملکی (که هنوز نان "اشعاب" شان را میخورند و بین آن، مصدق

● جمله از علی اصغر جراح سید مدادی است.

جاودانه یافته اند) ، از یاران حسین چند سال پیش استانه علم ، از کسانی که تا دیروز در خدمت رژیم بودند و یا با او لاس میزدند ، از کسانی که تا دیروز بی خاصیت که یکمرتبه "آزاد بخواه" شدند (مبارک باشد) ، و .. از بقیه . همه "آنها" یکی بودند و همین بیشتر نیستند ، و "اینها (بقیه)" همراستب بیشترند . "اینها" بدون توجه به سرکوب و همه نتایج آن ، هزار هزار در سخنرانی های "آنها" حضور می یابند . "آنها" را باید بحال خودشان گذاشت که با رژیم سرشاخ شوند (گوا اینکه رژیم هم "آنها" را جدی نمی گوید و ابدا و اهمی از "آنها" ندارد و خوب میدانند کسسه خطری از جانب "آنها" متوجه اش نیست) ولی هرگز نباید اجازه داد که جنبش خلق را یکبار دیگر به بیراهه بکشند . زیرا "آنها" بودند که در زمان انقلاب مشروطیت و در جنبش ضد امپریالیستی سالهای سی ، شکست را به "اینها" تحمیل کردند . پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ، باز "آنها" بودند که خیانت کردند ، سهکاری با رژیم در آمدند ، یا چند سالی در زندان و تبعید بسر بردند و بعد آزاد شدند... و باز "اینها" بودند که در زیر چکمه های جلال ، له شدند . "آنها" امروز همین هستند و فردا ، همین خواهند بود که در یوز بودند . ما را با آنها کاری نیست .

نوشته حاضر، فقط بخاطر "اینها" است؛ نه تنها بخاطر کسانی که

■ بهنگام نگارش این قسمت از مقدمه ، تعدادشان یکی نبود و همین بیذنب بود ، حالا مانده اند بهها دوچین شده اند .

● این قسمت دوم مقدمه حدود ۳۰ ماه قبل از جریانات اخیر نوشته شد ، و بعد از بعضی هنگامیکه هنوز جریاناتی مذهبی سوز جفاج "رادیکال" عملا وارد صحنه شده بودند ، در آن ایام ، بورژوازیها با تشکیل جنسات سخنرانی و آراشان نامه های سرگشاده ، به شاه ، ملکه ، نخست وزیر ، وزیر ریاست جمهوری و غیره مخصوصا ، و با بخش اعظمی از اعضای مخفی و متقی معرکه درآمده این بودند ، تا این قسمت از مقدمه را بپیمان شکنی که بود حفظ کرد و اسم و نام خود را در جریانات اخیر جریانات اخیر جریانات اخیر مدعی حضور در آنجا در قسمت اول مقدمه هم آوردیم .

ناآگاهانه (ولی صادقانه) و باید منت پشد اوربها از قانون اساسی
کسوی دفاع می کنند، بلکه همچنین بخاطر کسان بینعارد یگرو کسه
بدون درگیر شدن در این الم شنگه ها، بنوی هاج و واج و سرگردان
مانده و علی رغم شناخت و تمام خاطرات بدی که از "آنها" دارند، ممکن
است باز گول شان را بخورند .

یادداشتها

۱. اسناد فراوان و متعدد بی در رابطه با جنبش مشروطیت در آرشیو شوروی وجود دارد و از زمان روسیه تزاری برجا مانده است. قسمت اعظم آنها، که می‌توانند بسیاری از مسائل جنبش مشروطیت و جنبش کارگری در ایران را روشن کنند، هنوز دست نخورده باقی مانده و یا مورد استفاده، انحصاری محققان شوروی قرار گرفته اند. ^۱ جز ناچیز از اینها بوسیله حزب توده، غالباً با تلخیص یا تحریف انتشار یافته است. ^۲ علت عدم علاقه "حزب توده" و مقامای آن، نسبت به چاپ این اسناد، علی‌رغم تسهیلات عظیمی که در اختیار داشته اند و دارند، بسادگی قابل فهم و برای همگان روشن است؛ و علتش که در آن جز کوچک از اسناد چاپ شده، قابل فهم تر و روشن تره در اینجا ما اختصاصاً به اسنادی توجه داریم که مربوط به جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت ایران است، اولاً بدلیل اینکه به بحث فعلی ما ارتباط دارد، و ثانیاً مربوط به دوره روسیه تزاری است نه حکومت شوروی و منطقیاً نباید "حساسیت" زمامداران شوروی و بیروان ایرانی شان را برانگیزد. زیرا بخوبی میدانیم که دسترسی به اسناد و مدارک بعدی مربوط به احزاب کارگری و شبه کارگری، جنبشهای توده‌های قیامهای زمان رضاخان (خیابانی، کفیل پسیان و بیوزه جنگل)، ملی شدن صنعت نفت، قبل و بعد کودتای ۲۳ تیر ۱۳۳۲، آن قسمت از اسناد مربوط به بین الملل دوم که در شوروی موجود است و اسناد مربوط به بین الملل سوم در ارتباط با ایران و غیره و غیره به این زود بیها ممکن نخواهد بود. زیرا حقایق بسیاری را روشن خواهند کرد و بسیاری از شبهه‌ها را بر روی آب خواهند ریخت.

■ آنچه برای یک تحقیق اصیل و علمی اهمیت دارد نه استفاده دست دوم از اسناد بلکه بررسی منظم و بی واسطه آنها و به تعبیر دیگر دسترسی به متن اصلی آن اسناد است. زیرا هر محقق باید به خاص خود به اسناد می‌نگرد و بشود مخصوص بخود از آنها بهره برداری میکند. علاوه بر این، متأسفانه غالباً دیده شده که پاره ای از محققان شوروی، استفاده "شامشروع" از این اسناد کرده و بعد بگرسخن، از جنبه های مهمی از یک سند، غافل مانده یا ناقصاً نقل کرده اند. از این نظر استناد این دسته از محققان از اجزائی از آن اسناد، در همین حد گزینش و دستچینی نریزد شورای قابل اعتماد است.

● در این مورد متلاً مراجعه کنید به مقدمه جلد اول، چاپ دوم، صفحات ۶۳-۳۵ اسناد جنبش کارگری و انتشارات مزدک، در رابطه با انتشار برنامه "حزب عدالت".

در این جایگاه، نکته را باید تذکره داد: کوشش انتشارات مزداک در مجموعه «سپسش» جلدهای اسناد جنبش کارگری با تمام نقایصی که دارد کاری است شایسته تحسین. این نقایص عمدتاً در نوع آید. اولاً در مورد گذشته جنبش (چه در چه نزد يك) قزوین قاطبی بودن (یا قزوین قاطبی کردن) مسائل و پیچیده تر کردن گلافه‌های سردرگم که در متن مقدمه حاضر به آن اشاره کرده ایم، آشفتگی در ارائه، در شیوه انتخاب مطالب و نیز ایراد آنکه که به نحوه تلفیق و به «تفسیر» های «ویراستار» مجموعه، می توان گرفت. ثانیاً نوشته های معمولی بعضی از معاصران را «سند بسیار مهم» مصرفی کردن، از نظرات انحرافی آنها دفاع کردن و نویسنده گان آثار «ماحق نظران برجسته» جنبش کارگری» حارزین. از جمله های تبلیغاتی و هالیوودی نانی از آن که بگذریم مثلاً نژاد این نوشته ها در مجموعه اسناد، عمدتاً موضع ضد لندنی نویسنده گان آنهاست، با اینکه همانطوریکه کفعم، ما کار این مؤسسه انتشاراتی را عمیقاً شکر می کنیم و امید داریم که يك قسمت از اولفقه مارکسیست - لنینیستها، رفع نقایص و تکمیل این اسناد جنبش کارگری ایران شده مارمیرود (حسرت) تسویه و باقی آن بوده در روز اخیر در خارج کشور - علی رغم فرست کافیه - امکاناً تسویه و تسویه غیرواقیل حصول ایران در کار آن، درگزین آن روز در زندان آن).

خلاصه اینکه، بدون سنجشی به اسناد فراوان و مهمی که در آرشیوهای شوروی و خاک میخورند، و با تحقیق باطنی جامع درباره جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت، کاری ناقص و نارسا خواهد بود و گونه ای از تاریخ این جنبش بوده ای همچنان تاویل و جرح خواهد ماند.

۲. به لایلی که در زیر موضوع خواهیم داد، در این کتاب مجبور شده ایم که تاریخ چهار پایه تاریخ ملایری، بیاوریم. تا اسفند ۱۳۵۴ هجری شمسی، که در جلسه مشترک مجلسین صدا و سیما و منظور بزرگداشت پنجاهمین سالگرد سلطنت منقور پهلوی، تاریخ جنگ ۱۳۵۳ شاهنشاهی بوجود آمد. سه تاریخ در ایران با شدت

● از جمله در «آرشیوهای جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان» U.S.S.R. I.A. A.S.S.R. «آرشیوهای ازبکستان» U.S.S.R. I.A. A.S.S.R. «آرشیوهای سیاست داخلی» «آرشیوهای مرکزی تاریخ جنگ» U.S.S.R. I.A. A.S.S.R. «آرشیوهای مرکز تاریخی لنینگراد» U.S.S.R. I.A. A.S.S.R. «آرشیوهای تاریخی مرکز حکومت جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان» U.S.S.R. I.A. A.S.S.R. «و غیره»

وضعف، رواج داشت: هجری شمسی، هجری قمری، میلادی.

۱- تاریخ هجری شمسی در سال ۱۹۲۵ (۳۰۴ شمسی) در زمان رضاشاه بروجو آمد. تاریخ هجری قمری که تا این زمان، تاریخ رسمی بود، بته ربیع اول افتصاد و تقریباً متروک ماند (فقط روحانیون به تاریخ جدید گردیدند و تنها در بعضی امروزه در ویای اعلامیه های روحانیون، تاریخ هجری قمری بچشم میخورد).

۲- تاریخ هجری قمری، همانطوریکه متذکرشدیم بیست و سه سال (۱۳۰۴) تاریخ رسمی ایران بود. کلیه اسناد و نوشته ها تا آغاز سلطنت رضاشاه، به هجری قمری است. حتی امروزی که از جزئیات و وقایع آن دوره صحبت می شود، تاریخ هجری قمری ذکر میگردد، فی المثل می گویند که فرمان مشروطیت در سال ۱۳۰۴ صادر شده است.

۳- تاریخ میلادی از سویان، همراه سایر قراردی روابط ایران با اروپا، و ورود نمایندگان حکومتها خارجی و سایر فرنگی با ایران، ترجمه آثار نویسندگان خارجی، روزنامه ها و غیره

به ایران راه یافته بود. با اینهمه، بعینت تعدد ادکابها، روزنامه و پاسوادان، تاریخ میلادی تا قبل از مشروطیت در سطح مکاتبات اداری باقی مانده و تعدد ادکی از افراد پاسواد آن آشنائی داشتند. از زمان مشروطیت تا به امروز، سرافزایش تدوین تعدد ادکابها، ترجمه کتابها، پاسوادان و مسافران ایرانی بکوره های اروپائی، ترویج راه برو و تلویزیون و عوامل دیگر (از جمله تقلید)، نمود و کاربرد تاریخ میلادی رواج بسیار یافته است. منجمله تا قبل از سرهم بندی تاریخ منووس شاهنشاهی بوسیله رژیم شاه، در تمام تقویمهای رسمی، نااینگه، تاریخ شمسی نقش مسلط داشت، تاریخهای قمری و میلادی در کنار تاریخ شمسی به همزیستی خود ادامه میدادند. اگر روزگاری چند صد نفر بصحت با تقویم میلادی آشنائی داشتند، امروزه تاریخ میسلاری

● این راه داشت، چند ماه قبل از عقب نشینی شعب انگزانه در تقویم تقویم داشتند و

استفراجه در تاریخ هجری شمسی نوشته شده بود؛ در زمانی که حزب فاشیستی رستاخیز هموزبه سرنویسندگان اعزاز ملون و مرد، در جارتشده بود بلکه حزب فراگیر بود. در زمانی که سوز و آسیرالها در غریبه ها و نامه های سرگشته خود به شاه، آزادی راگ اشی میکردند؛ و شاه بی اعتنا به این استغاثات، چهارنعل بطرف تمدن بزرگ، در حرکت بود. در زمانی که آراجه بر باد به شعب می انداختند و به زمزمه و زمان قهرمی فروخت و پیشش بود. ۱۵ هوز او را دورت محدود زبون و ملوک در زمان بود.

بهر حال ما این یاد داشت را به دو دلیل بهمان شکل فعلی خود حفظ کردیم. اولاً از بین رفتن تاریخ شاهنشاهی، تفسیر در ماهیت بحث مانده و در صورت فقدان این تاریخ نیز ما در کتاب حاضر تاریخهای هجری قمری را به میلادی تبدیل میگردیم. شایباً اهمیت طرح مسئله، تا زمان ایجاد ما، تقویم هگالی وک، اسناد ادکابائی، همچنان بجای خود باقیست.

بگوش و چشم صد هاهزار نفر و حتی مینویسند ایرانی چه با سواد و چه بیسواد (چه از طریق روزنامه‌ها و کتابها و چه از راه راد یوئوئیو بیرون) خورده است .

وجود همین سه تاریخ شمسی، قمری، میلادی، نه تنها برای مردم بلکه حتی برای نویسندگان، مترجمان و اهل تحقیق گنجی و سردرگمی خاصی ایجاد می‌کرد. سرهم بنفشه تقویم چهارم، یعنی تاریخ مسخره شاهنشاهی، به این گنجی و سردرگمی به ابعاد وسیع تری افزود، که احسان طبری در مقاله مستند "تقویم و تاریخ" به پاره‌ای از آنها اشاره کرده است .

نیروهای اپوزیسیون ایران در داخل و خارج، تاکنون بدون توجه به تاریخ مسخره شاهنشاهی "همچنان تاریخ شمسی را در نوشته‌ها و اعلامیه‌های خود بکار می‌بستند و بنظر ما این سازوکار ضعیف باید ادامه یافته و پدیدارنده تر شود. اما در کتاب حاضر، قضیه فرق می‌کند. دوره مورد بحث ما در اینجا، دوره قاجاریه است که در آن دوران، تاریخ رسمی هجری قمری بود و تمام حوادث و وقایع آن دوران با تاریخ هجری قمری است و یا میلادی (نویسندگان خارجی به شماری که درباره قاجاریه و جنبش مشروطیت مطلب نوشته و کتابهایشان به فارسی ترجمه شده، همه جان تاریخ میلادی را بکار برده‌اند. مثلاً تاریخ صد و فرمان مشروطیت را که قلاغان زدم، نویسندگان ایرانی ۱۳۲۴ هجری قمری می‌نویسند و نویسندگان خارجی ۱۹۰۶ میلادی) .

در کتاب حاضر، برای جلوگیری از ایجاد سردرگمی بیشتر در استعمال متناوب و در تاریخ میلادی و هجری قمری (بنابر اینکه از یک نویسنده ایرانی یا خارجی مطلبی عنوان می‌شود)، تاریخ میلادی را به هجری قمری ترجیح داده ایم. برای اطمینان خاطر عده‌ای که در همه چیز شک می‌کنند و برای هر چیز "دلیل" می‌تراشند باید اضافه کنیم که دلیل این انتخاب، "فرنگی مایی"، "تقلید" از تاریخ فرنگی و یا "دشمنی" با تاریخ هجری قمری و در نتیجه "نشانه‌ای از دشمنی با اسلام" و یا هر چیزی دیگر نیست.

■ مراجعه کنید به مقاله "دنیای"، فروردین ۱۳۵۵، صفحات ۳-۴

● ارقام تاریخی از نظر ما دارای اهمیت ثانوی است. برای یک مارکسیست معتقد به انترناسیونالیسم پروتری (که باید عاری از هرگونه تعصب مذهبی یا ناسیونالیستی باشد) چه اهمیت دارد که مثلاً تاریخ هجرت پیغمبر اسلام باشد یا میلاد مسیح؟ تا آنجا که ما اختلاف آریه پیشواشان مارکسیسم با تاریخ میلادی موجود یعنی میلاد مسیح بعنوان مذهب تاریخ، مخالفتی نکرده‌اند و چه دلیلی دارد که ما با تاریخ هجری موجود، مخالفت باشیم. در کشورهای سوسیالیستی امروز (کشورهای غالباً مسیحی) امروز که تاریخ میلادی، مذهب اول است دلیل بر مخالفت آنهاست مسیحیت است، پس از سرنگونی رژیم و استبداد سرمایه داری جهانی و استقرار سوسیالیسم در ایران، تاریخ هجری شمسی نیز می‌تواند مذهب خود ادامه دهد. در جهان کمونیستی فردا، شاید ۱۹۴۸ سال انتشار "مانعیت کمونیست" با ۱۹۱۷ و اولین انقلاب پروژمند سوسیالیستی بعنوان مذهب تاریخ مشترک جهان، انتشار کرده .

در کتاب حاضر، در توجیح تاریخ میلادی بر هجری قمری، علاوه بر دلایل مذکور در فوق، دلایل زیر نیز در این انتخاب دخالت داشته اند:

— رواج بیشتر تاریخ میلادی و آشنائی بیشتر افراد کتابخوان امروزی با آن.
— ثبات آن، زیرا هر روز يك پادشاه مسلمان، برای ارضاء جاه طلبی های ابلهانه و دیوانه وار خود، نمی تواند در آن دست برد و تاریخی را جزویر ملتی تحصیل کند و آشنائی ها و سردرگمی های وحشتناک در نظام شیون مادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی يك ملت بوجود آورد.

— جلوگیری از تکرار «اومر» هجری قمری "بد نیال هر تاریخ (زیاد و صورت عدم این تکرار مملکت پاره ای از آنها با تاریخهای شمسی قاطبی شده و عطفی گرفته شود). لازم باشد که این تبدیل تاریخ به تاریخ میلادی **لفظ** در این کتاب، بخاطر وضع استثنائی آن، — **وطعمرا** در مورد تاریخهای هجری قمری — صورت گرفت است. بدیهی است در موارد یکه تاریخی به هجری شمسی بود، ما آنها را به همان شکل گذاشته ایم مگر در صورتیکه نویسنده خارجی بود و طبعاً در نوشته خود تاریخ میلادی را بکار برده است، و در این صورت نیز غالباً تاریخ شمسی را در اخلل و بیرون از رگساران قرار داده ایم.

۳. انقضا ارتجاعی، مرفی، محافظه گار، انقلابی و از جمله الفاظی بشمار میرود که در اخلل و خارج از کشور بجای آنکه برسوند که نه تنها با معانی لغوی بلکه با مفاهیم سیاسی آنها هیچ ربطی ندارند. مثلاً واژه «ارتجاعی» غالباً بصورت يك نوع شناس در آمده است، و غالباً بصورت بکار میرود، مثلاً يك فرد یا يك گروه مارکسیستی را کسیه با نظرمان یکی نیستند، «ارتجاعی» میخوانیم و یا اینکه برعکس، يك فرد یا يك گروه با يك جهان بینی عقب مانده را «مرفی» و «انقلابی» نام میدهم.

ما در کتاب حاضر، همه جا از واژه «ارتجاعی» بمعنوم دقیق و وسیع لغوی آنرا در نظر داریم. يك نظریه عقیده یا مسلک وقتی ارتجاعی است که از هر چیز نو هراس

● اوستائی (فدیم و جده) ، سلوکی ، مزدگردی ، حلالی ، هجری قمری ، هجری شمسی ، شاهنشاهی چند نوبه از آنست .

■ اگر بجای «سنه» منظور «جاریه» ، «سلسله» «نگین» بپلوی مورد بحث مانود به حسن نشانی بیازنی افتاد و تاریخ شمسی ، حداقل آشنائی نسل امروزی با آن ، در تنهایی کافی بود .

دارد، دشمن پیشرفت و ترقی است، متکبر و تکامل جامعه و مخالف حرکت است. همواره چشم به گذشته دارد، واپس مانده است و تعجب اینکه نه واپس ماندگی خود افتخار می‌کند. به آیات آسمانی و قوانین ازلی وابدی معتقد است. رودخانه نیست که به دریای ریخته شود، آب را که برگه است و به حوضچه ای دلخوش می‌آرد (بشرطی که "گُر" باشد).

ارتجاعی در سیاست، آن جنبش فکری است که نقطه مقابل پیشرفت اجتماعی قرار دارد، سر به قهقرا اطالب است. در تحلیل نهائی، مطلقاً مثبتی نیست و در بهترین حالات، محافظه کار (conservative) است. در قرن بیستم زندگی می‌گذشت، به قرن ششم میلادی چشم دوخته. در عصر امپریالیسم مخوف و مبرح می‌زیه ولی از جامعه پوسیده نبود الی چشم بر تنگه است. باشعور شوریک اسلام میخواهد به جنگ بمب های هدیه ای امپریالیسم برود و به آن "جهاد" دهد.

درین گم، ارتجاعی افکار و اقدامانی را در بر می‌گیرد که دشمن پیشرفت و ترقی است و استقرار مجدد نهاد های پیشین اجتماعی را نشان می‌گیرد.

ع . اصلاح - مجاهدان قفقازی - از کسروی است که نه درست است و نه جامع ولی ما عاونا همین اصطلاح را برای اجتناب از ازاراته، توضیحات مکرر و تطویل کلام اجیسا را بکار برده ایم . کسروی - مجاهدان قفقازی - را ایرانیان می‌دانند که از قفقاز برگشته بودند و لباس قفقازی بپوشیدند و می‌کردند و به همین جهت به " مجاهدان قفقازی " معروف شده بودند . اگر ایرانیان مقیم قفقاز و عضو گروه سوسیال دموکرات ایران ، اعضا " همت " که بد ایران آمدند و اعضا " اجتماعین عامین رایشان " مجاهد " نامید ولی انتساب این عنوان به عدای از مبارزان غیر مسلمانی (ارمنی ، گرجی ، روسی) و مارکسیستها (بلشویکیها و اشتویکیها) ، معلولی که قبلا ذکر کرده ایم در جنبش مشروطیت و انقلاب مشروطیت ایران شرکت داشتند و وسیله مؤلفان ایرانی و خارجی " مجاهد " نامیده می‌شوند ، درست نیست .

برای ادای حق و احترام به خاطره مارکسیستهای روسی ، گرجی ، ارمنی ، قفقازی ، ایرانی که با مذهب سرورگاری ندانند و مبارزان انقلابی (چه مسلمان و چه غیر مسلمانی) که علی‌رغم نتیجه شان به مذهب ، انگیزه و عده شان در مبارزه خلق ایران آزادیهای باشکوه سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری بود این مرزبندی لازمست . اینها مبارز بودند نه " مجاهد " (به مفهوم دکانه‌اندوئی وازه " مجاهد " تسویه کیم وید انیم که در زمان مشروطیت برای جمعیت مجاهدین ، و باضربای سوسیال دموکراتهای ایران و اجتماعین عامین ، ریشه مذهبی آن قابل توجه بود . و عده‌ها در تمام جنبش‌های ناسیونالیستی و جنبه سوسیالیستی ، مثلا در الجزایر ، از " مجاهد " همین ریشه مذهبی وازه مورد نظریه است) . این یادآوری بویژه از این بسببست لازمست که عده ای از محققان ، همه آن مارکسیستها و مبارزان انقلابی را در رهبرگسه عساکر اسلام رقم می‌زنند ، همانطوریکه برعکس ، عده ای دیگر از جمله حزب سوده و عده ای از مارکسیستها) نه تنها " سوسیال دموکراسی ایران " و " اجتماعین عامین " (بطوریکه دیده ایم هیچ ربطی به سوسیالیسم و جنبش کارگری نداشته اند) بلکه حتی " جمعیت مجاهدین " (مرکز قیسی) را بعنوان پادشاهنگ طبقه کارگر قلمداد می‌کنند و یا برای پرکردن مجموعه اسناد جنبش کارگری و کمونیستی خود ، همه اینها را قرواطی به جنبش سوسیالیستی وصله می‌زنند .

۵. در همین رابطه است که دوازده سال پس از شکست قطعی انقلاب مشروطیت در یکی از اعلامیه های جنبش جنگل چنین می خوانیم: "بعلمت عدم تفکر و تعمق پیشقدمان آزادی، همان امرای و خوانین شمر که بعد از امیران طایف العیال بدست گرفته، انقلاب [مشروطیت] را بفتح خود سوق دادند. نتیجه آنکه نهضت مقدس و فداکاری ملت بجای منقعت، مضرت بخشید. در سابق بنام سلطنت سستی و این بار بنام سلطنت مشروطه همان سلطه و اقتدار همان جور و ستم را اعاد و دانند." لازم است گرامت که "جمعیت مجاهدین" یعنی مرفقی ترین سازمانهای زمان انقلاب مشروطیت، در باره سرنگونی نظام سلطنتی و استقرار حکومت جمهوری هیچگاه موضع نگرفته است. وقتی میگوئیم "جمعیت مجاهدین"، جناح راست (مرکزگویی) و جناح چپ (گروه سوسیال دموکرات و اجتماعیون عامیون) آن، هر دو را در نظر داریم. در هیچیک از برنامه ها، مواضع ها و اعلامیه های آن چنین چیزی هرگز عنوان نشده است. باید صبر کرد که پنج سال پس از شکست انقلاب مشروطیت، این مسئله برای اولین بار در برنامه "حزب عدالت" عنوان شود. و چند سال بعد، رضاخان، رژیم "استقرار حکومت جمهوری را مژورانه براه بیاورد و سر مردم و عده ای از نمایندگان "دموکرات" مجلس نظیر سلیمان میرزا ("پد رتعمیه ی حزب توده") (شیره بقالد و آنها را منتشر خود کند و با خود همراه سازد.

* سردار جنگل، ابراهیم فخرانی، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، ص ۲۴۸.

۶. ما در این نوشته، رادیکال را همواره داخل دو گیومه قرار داده ایم، تا اینکه مستفاد نباشیم که این جناح، رادیکال‌ترین یعنی راست‌ترین جناح است یا نه. بلکه از این بابت که بسیاری در برخورد با این جناح و استعمال واژه رادیکال درباره آن، برداشت چپ می‌کنند (دقیقا به‌منظور تقابله با این برداشت غلط است که ما رادیکال را همه جا داخل دو گیومه قرار داده ایم). ما عقیده داریم که این جناح، رادیکال‌ترین (بدین گونه) جناح‌های چپ می‌باشد، زیرا بیش از سایر جناح‌ها با پیشرفت و تکامل جامعه دشمنی می‌ورزد. مثلا جناح میانه رو با سازشکار یا هر نظام و رژیم می‌سازد و خود را با آن منطبق می‌سازد (سی‌سناری و سازشکاری از خصالت ویژه آنست). این جناح میانه رو، با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم شاه می‌سازد، با "حکومت ملی" جنبه ملی حاضر به سازش است، با حکومت چپ (غیرکمونیست) هم سازش خواهد کرد و حتی با رژیم کمونیستی نیز کنار خواهد آمد. اما جناح رادیکال مذهب، از نظام فئودالی هر چه به پیش بیائیم با هر رژیمی که تصورش را بکند، دشمنی خونین دارد (این نکته بسیار مهم را در رابطه با این جناح هیچگاه نباید از خاطر دور کرد؛ سرآغاز مبارزه ضد رژیم این جناح از بهمن ۱۳۴۱ یعنی دقیقا معادف با اصول شش‌گانه شاه خصوصا اصلاحات ارضی و آزادی زنان می‌باشد). جناح رادیکال مذهب، با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم شاه مخالف است، با هر نوع حکومت ملی یا بورژوازی (سرمایه داری کثرت وابسته یا غیر وابسته) مخالف است، با یک جمهوری چپ (غیرکمونیست) مخالف است. از نظام سوسیالیستی یا کمونیستی اصلاحات صحبت نباید کرد و نا با خصوصیت همیشگی این جناح یا چنین نظامی بخوبی آشنائی داریم. و به‌یاد آورده نیست که ما در این نوشته، مواضع "ضد رژیم" و "ضد امپریالیسم" این جناح را مواضع فوق ارتجاعی خوانده ایم.

این جناح در صحنه مبارزه ایران شرایط بسیار حساس و ظریف و دشواری را بوجود آورده است که اگر کمونیست‌ها و نیروهای آگاه جداسه با هشجاری با آن برخورد نکنند، زیانهای بسیاری بار خواهد آورد. این شرایط بسیار حساس و ظریف و دشوار، دو جنبه متفاوت دارد؛ از یک طرف، حمایت بی‌قید و شرط از این جناح، کمک به پراکندن این تروم است که گویا این جناح مواضع انقلابی و یا حداقل شرقی دارد و نتیجه اینکار، تحمیل توده‌ها و خیانت به خلق است و از طرف دیگر، مثبت ندادن جنبه‌های از مبارزه ضد رژیم این جناح جدا علم به اهداف و برنامه‌های فوق ارتجاعی آن — و بهره برداری نکردن آگاهانه از آن جنبه‌ها، چپ‌روی و بنوعی کمک به ادامه حمایت رژیم حاکم است. در موقعیتی این چنین دشوار و حساس، به عقیده ما ضمن اینکه باید از خصالت

غدروژی این جناح (برای سرنگونی رژیم وابسته شاه) بقدرت دفاع یکسوم مردمین حال باید موضع و ماهیت فوق ارتجاعی این جناح را (برای آگاهی دادن به توده ها) با صراحت و شدت افشا نمائیم. کمونیستها و نیروهای آگاه بجاده باید این دو جنبه از یک مسئله را از همین امروز قواها در نظر داشته باشند. اهمیت هر یک از این دو جنبه کمتر از دیگری نیست.

۷. پیش برآوردش را از ماهها پیش و نیز در جریان تظاهرات عظیم مردم تهران و بعد از "جمعه خونین" دیده ایم و هنوز ادامه دارد. جناح "رادیکال" بویژه در شهریور ماه ۵۷ خیال میکرد که با تسخیر قدرت یک گسار بیشتر غاصه ندارد و از این نظریه واهمه شروع کرده بود به چنگ و دندان نشان دادن. نمونه های متعدد آنرا نه تنها طبقات مردم و بویژه اشراف آگاه جامعه شاهد بوده اند بلکه قبح قضیه بعدی بود که حتی از نظر فرستادگان ویژه مطروحات خارجی (خصوصاً روزنامه های شرقی و چپ اروپائی) نیز بسیدر نماند. چنانچه نمونه از اینها: بیرون کردن نیروهای چپ (و نه الزاماً کمونیست) از صف تظاهرات بدلیل ارائه شعارهای غیر مذهبی با این استدلال که: اینجا حیطة قدرت مذهب است و "کمونیستها" حق ابراز وجود ندارند. در جریان تظاهرات، زنان و دختران آگاه وطن ما برای اینکه حق شرکت در تظاهرات را داشته باشند و بتوانند خشم طبقاتی خود را (حتی تحت شعارهای تحمیلی مذهبی ها) فریاد بکنند، مجبور بودند چادر بپوشند و در جریان تظاهرات بزرگ تهران بود که یکی از همین زنان خود را به کامیون خبرنگاران خارجی، به فرستاده ویژه "اومانیته" رساند (که او نیز مانند سایر خبرنگاران زن خارجی مجبور شده بود که چادر بپوشد داشته باشد) و گفت: "به کوش مردم چپستان برسانید تمام مردمی که در این تظاهرات عظیم جمع شده اند مذهبی نیستند". فحش دادن و کتک زدن زنی که بی چادر رانندگی میکرد و از کنار صف تظاهرات مذهبی ها می گذشت (در حضور فرستاده ویژه روزنامه "لیبراسیون"). در جریان تظاهرات شهریور ماه در میان اختناق حاکم وقتی عده ای از نیروهای چپ جرأت کردند تا شعار "مرگ بر رژیم فاشیستی شاه" را بدهند، آخوندی خود را به آنها رساند و تحکم کرد که بگویند: "مرگ بر رژیم یزیدی شاه". حادثه گورستان "بهنشت زهرا": نیروهای چپ وظیفه خود دانستند که در مراسم جهلم شهدای خلق در جمعه خونین شرکت کنند، مسئولان مذهبی آن مراسم آنها را کارزدند با این استدلال که: "شهدای جمعه خونین،

شهادت‌های اسلامند و بشما ربطی ندارند" و درهما نمونه دیگری است.

بویژه پس از تظاهرات عظیم مردم تهران در شهریور ماه، جناح "رادیکال" بسیار خسته شد و پنداشت که یک میلیون نفر برای استقرار "حکومت اسلامی" جمع شده بودند. خطای دیگر جناح "رادیکال" این بود که دفاع مردم از مواضع آشتی‌ناپذیر رهبر جناح علیه شاه و خاندان منقرض پهلوی (در مقابل سابقه سازشکاری رهبران جناحهای دیگر مذهبی و غیر مذهبی) را بعنوان طرفداری اقسار آگاه جامعه و بویژه زحمتکشان ایران از ایده آل‌های "حکومت اسلامی" تلقی کرد. بدنیان اعلامیه‌ها و بیامیهای رهبر جناح، طرفداران او به فشارها و تشییقات خود افزودند. در این شرایط بود که دانشجویان آگاه دانشگاه تبریز شدند که حساب خود را از دانشجویان مبارز مذهبی جدا کنند. در این شرایط بود که اقسار آگاه خلقی و دموکرات (کارمندان وزارت خانه‌ها، بانکها، سلطان روزانه نگاران، قضات و وکلای دادگستری و غیره) در اعتراضات خود خواسته‌های کاملاً سیاسی مطرح کردند (بدون اینکه کمترین اشاره‌ای به شعارهای مذهبی و بویژه به "حکومت اسلامی" بکنند). و مهمتر از همه، در این شرایط بود که زحمتکشان ایران، خطر را احساس کردند و با تمام دلچسپی خود بزودی دریافتند که کار از خدا گذشته‌است. جناح "رادیکال" مستقیماً منویحه آنهاست. پیوسته نبود که در تمام اعتراضات کارگری و خواسته‌های کارگران و خواسته‌های دموکراتیک و سیاسی بودند و کمترین نشانه‌ای از شعارهای مذهبی در آنها چشم نمی‌خورد. عالی‌ترین تجلی آن را در خواسته‌های کارگران نفت آبادان و کارخانه ارج تهران می‌توان یافت. این سطح بالای شعور ملی‌گرایانه طیف کارگران ایران پایه دلگرمی است. در شرایطی که نه تنها روشنفکران بورژوازی، بخشی عمده‌ای از خود، پیروان رادیکال و نیروهای رادیکالیته خلقی بلکه حتی عده‌ای از مارکسیستها، مکتون شعارهای "انقلابی"

● در این زمینه ما به نقش ستیز با میان دور قاب بین‌ها یعنی اطرافیان و "شاوهران" رهبر جناح، بی‌توجه نیستیم و می‌دانیم که "سوسه" آمدنها و توطئه‌های آنها در موضعگیری‌های ناسنجیده و غلط و مصیبت بار (ناسنجیده و غلط و مصیبت بار نه تنها برای جنبش خلق بلکه حتی از نظر اهداف خاص خود جناح) بی‌تأثیر نبوده است. با اینهمه مسئولیت این مواضع نفاق افگانه در میان نیروهای خلق را مستقیماً متوجه رهبر "جناح" میدانیم و گمان نمی‌کنیم که او باز می‌تواند چند فرصت طلب شده باشد. مواضع گفتمانی او ریشه‌های عمیق در فلسفه و در نوشته‌ها و موضعگیری‌ها و در مواردی و اجتناب از موضع‌گیری‌های گذرنده او دارند. منتها در شرایط گفتمانی، بسوی آنها مناسب تشخیص داده شده است.

جناب رادیکال مذهبی شده بودند، طبقه کارگر آگاه ایران، فریب نخورد. نشان‌طوری که برنامه‌های فلابی شاه از بهمن ۱۳۴۱ با اینطرف و ماشین عظیم تبلیغاتی ریاکارانه و «روغباف رژیم در شانزده ساله اخیر، او را فریب نداد. وقتی احمیت این امر بیشتر می‌شود که توجه کنیم که طبقه کارگر ایران فاسق سازان سیاسی و سندیگانی و فاشد رنجوری بود. رهبران طبیبی یکمرتبه از بیان خود کارگران بی‌خاستند. مثال زیر نمونه‌ای از خود آگاهی قابل تحسین و صلاح بالای شعور طبقاتی طبقه کارگر ایران را بدست می‌دهد. در اواخر آبان ۵۷، فرستاده «ویژه» روزنامه فرانسوی «لوماتن» بطور مخفی با عده‌ای از کارگران اعتصابی نفت آبادان صاحبیه کرد. این کارگران پس از اینکه خیانتها و سازشکاریهای حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی، جناب «میانرونده» را با عباراتی کوتاه ولی بسیار رسا برشمردند (مثلا درباره حزب توده گفتند: «آنها تا سال ۱۹۵۱ کارگران را سازمان دادند. ولی پس از سقوط [مصدق]، بطوریکه میدانید به روسیه گریختند و خیانت کردند. ما تراکت‌هایشان را پاره می‌کنیم»)، ولی از موضع قاطع رهبر جناب «رادیکال» علیه شاه، حمایت کرده با این وجود وقتی که خبرنگار نظر همین کارگران را درباره «حکومت اسلامی» پرسید، آنها به تمسخر شانه‌هایشان را بالا انداختند. جناب «رادیکال» قادر به درک این نکته عمیق نیست و تفاوت عظیم و وجنیه از این مسئله را نمی‌فهمد. مطلقاً قادر نیست بفهمد که چرا میلیونها ایرانی (غیر مذهبی و مذهبی - شیعه، سنی، و اقلیت‌های زحمتکش ایرانی)، نام رهبر جناب «رادیکال» را در مقابل نام شاه قرار می‌آوردند. مطلقاً قادر نیست بفهمد که برای زحمتکشان و سایر اقشار خلقی جامعه ایدئولوژی مسئله بصورت الترناتیو رژیم شاه - حکومت اسلامی، مطرح نیست. نتیجه شکست نسبی اعتصاب عمومی روز یکشنبه هفتم بعد از روی کار آمدن دولت نظامی، بخاطر وجود دولت نظامی و حکومت نظامی نبود (حکومت نظامی از قبل وجود داشت و دولت نظامی از فارسی چیزی و هشتتاک تر از حکومت نظامی موجود، عرضه نمیداشت و سهمزاینکه مسئله بر سر «اعتصاب عمومی» بود نه دعوت به تظاهرات). علت واقعی آنرا باید در مواضع تجزیه طلبانه و نفاق افکنانه رهبر جناب در میان نیروهای خلقی و ارزیابی‌های غلط و زودبازرسیهای او جستجو کرد. این عدم شرکت و بی‌مردم - برخلاف دعوت اعتصابیهای عمومی گذشته - اخطار جدی بود که به روزوازی و اختیاری از خرد و روزوازی (بدلیلی)، و زحمتکشان و اقشار آگاه خلقی و آزاد بخواه (بدلیلی متفاوت) به جناحهای مذهبی پیروزه به جناب «رادیکال» دادند. همانطوریکه گفتیم مسئولیت مستقیم شکست این اعتصاب و نتیجه رهبر

جناب "رادیکال" و ارزیابی های غلط و مراضع نفاق افکنانه اوست . پیام های بعدی رهبر جناب نشان می دهد که او این رنگ خطر بسیار جدی را گویا شوخی تلقی کرده است و همچنین به مواضع نکست طلبانه خود و حملات غیر مستقیم به زحمتکشان ایران (دور زیر پوشش حمله به کمونیستها - گوتسسی که کمونیستها دشمنان قسم خورده خلقت و آفتابان آیات عظام و دوستان واقعه سس خلق) ، با سرسختی و پشتکاری عجیب ادامه می دهند .



چند نمونه ای که در آغاز این یادداشت آوردیم نمونه هایی از شواهد عینی بود که مردم از نزدیک با آنها مواجه بوده اند . اینها که هنوز به قدرت نرسیده و یادشمن قوی پنجه ای دارند جاززه می کنند . این چنین اند ، وای بروزی که به قدرت برسند . چه ناری از مردم - و نه فقط زحمتکشان و سرکوب مبارزه طبقاتی شان ، بلکه هر نفس بشری که با عقاید خرافاتی و برنامه های فوق ارتجاعی شان مخالفت کند - در خواهند آورد . آیا فاشیسم پهلوی جای خود را به فاشیسم مذهبی نخواهد داد ؟

شواهد عینی مذکور البته مهم اند ولی در واقع چیزی بیشتر از آنست که یک برنامه تراژیک را جلوه نمی دهند . مسئله بسیار مهم تر و بسیار وخیم تر ، اهداف و برنامه های این جناب است که در صورت بدست گرفتن قدرت به خلق ایران تحمیل خواهند کرد . این اهداف و برنامه ها نه تنها در سطح جامعه بلکه حتی در سطح نیروهای آگاه جامعه نیز دقیقاً شناخته شده نیستند . باید نوشته های رهبر جناب و نزدیک ترین طرفداران او (به ویژه نوشته های ماههای اخیر آنان) را مورد مطالعه قرار داد تا با آنها آشنائی دقیق یافت . خطرات عظیمی را که ما بر آنها تکیه می کنیم پیاپی شدن برنامه های "حکومت اسلامی" در سطح جامعه است پس از بدست گرفتن فرضی قدرت توسط این جناب . برنامه ها و اهداف فوق ارتجاعی و ضد خلقی این جناب ، احتیاج به تحلیل دارد و فرصت جداگانه ای می طلبد که در صورت ضرورت مبارزه ، بطور جداگانه به آن خواهیم پرداخت (گرچه گمان نمی کنیم که چنین فرصتی پیدا شود) زیرا بنا به تحلیل ما از قضایا و آینده ای برای جناب "رادیکال" و حکومت اسلامی آن متصور نیست) . یک مورد - که هیچ احتیاج به تحلیل و تفسیر ندارد - را در اینجا به اشاره ذکر کرده و رد می شویم . عبارت کوتاه زیر ، سرنوشت زنان یعنی از خلق ایران را در یک حکومت اسلامی براحتی روشن می کند . این

عبارت نقل قولی است از "علمای اعلام و مراجع عظام" که امروز نیز مسالمت‌سوی
تشریف ندارند و مبارزه می‌کنند:

"مداخله زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرمه و توائلی فاسده
کثیره است، ممنوع و باید جلوگیری کرد."^۸



همه‌انیم که واقعیت‌های عنوان شده در این بیت‌گفتار، عده‌ای از سنجگویی
رسمی و غیررسمی جناح را تا سرحد جنون به خشم خواهد آورد و آنها وادار خواهد
کرد که در ورق‌پاره‌های خود، طبع شیوه معمول شان، بنای فحاشی و تهمت زنی را
بگذارند. و برای فریب و اغفال هرچه بیشتر توده‌های مبارز مذهبی (که انگیزه
مبارزه شان فقط مذهب نیست بلکه مبارزه صادقانه علیه رژیم منفور شاه نیز
میباشد، رهبر جناح و سنجگویان رسمی و غیررسمی وی با رژیم شاه البته مبارزه
می‌کنند ولی به‌منظور پیشبرد خواسته‌هایی دقیقاً مشخص)، الم شنگه را در بند آرند.
همانطوری که قبلاً گفته ایم ما از این هوچی‌گریها و منطقی‌آخوندی قرون وسطائی،
کترین واژه‌ای نداریم. ترس ما از اینست که منبر تازه‌ای پیدا کنند برای دروغ
گفتن به خلق و تهمت زدن به کمونیستها. اینها اگر نره‌ای شباهت و صداقت
داشته باشند، اگر قصد اغفال خلق را ندارند و حتی اگر توده‌های مذهبی
خود را تحقیر نمی‌کنند یعنی آنها فریب نمی‌دهند امید داریم که در کار فحش‌ها
خود، جوابهای ما (که تک تک "اشهات" مندرج در نوشته حاضر درباره جناح
"رادیکال" و حتی بدترین شان، نه با فحاشی و تهمت زنی بلکه با استناد به
نویسه‌های خود شان و نیز با استناد به اعلامیه‌ها و پیامهای رهبرشان، قابل
اثبات می‌باشند) را نیز چاپ کنند. ما از این جدل استقبال می‌کنیم و خلسق
نبره‌های صادق و مبارز مذهبی نیز جز خلق ما هستند، و تضاد خواهد کرد.

۸. موضع مارکسیستها در مورد مذهب (تمام مذهب) برگسی پوشیده نیست
لی آنچه عده‌ای از مارکسیستها را از عده‌ای دیگر جدا می‌کند، نحوه برخورد با مذهب
است. قائل شدن یا قائل نشدن تفاوت بین متولیان مذهب و فرمانیان مذهب. ما
همین تفاوتی را قائلیم و این امر برای ما يك تاكتيك مبارزه نیست بلکه از اعتقاد عمیق ما

● "در زمینه اعلامیه‌های اخیر علمای اعلام و مراجع عظام دست برکاتیم"، اعلامیه
نهضت آزادی ایران، آبان/آذر ۱۳۴۱. نگاه کنید به مجموعه "اسناد نهضت آزادی
ایران"، جلد اول، جز ۲، دوم، ص ۳۹.

به حقانیت ایدئولوژی طایفه‌نگارگر و بیوزری محتوم آن سرچشمه می‌گیرد. در ایران سوسیالیست فردا، برای خلق (چه مسلمان و چه غیرمسلمان) آزادی مذهب و بسود خواهد داشت ولی آزادی تحمیل خلق از توتلیان مذهب سلب خواهد شد. گفتیم که سرمایه‌داری با فروپاشیدن نظام توتالی، مذهب را نیز رهم پاشید، ولی مذهب از زمین نرفت و در حاشیه به زندگی خود ادامه داد. بقایای فرهنگی توتالیسم در رژیم سوسیالیستی نیز بلافاصله از زمین نخواهد رفت، و نابودی آن نسلها و شاید قرن‌ها (بسته به مراحل تکامل هر جامعه) بطول خواهد انجامید. در کشورهای نظیر ایران، که از نظام توتالی چندان فاصله نداریم، حل مسئله مذهب دشوارتر و طولانی‌تر خواهد بود. نابودی بقایای فرهنگی توتالیسم راه حل خود را در آموزش توده‌ها و ویژه در کوشش مداوم و بی‌گیر برای ساختن انسان سوسیالیست، پدید خواهد آورد. نه در شیوه‌های سرکوب استالینی و یا در انقلاب‌های نارس فرهنگی. سرکوب، مذهب را نابود نمی‌کند بلکه از آن بت می‌سازد. چمن فقط بیست و چند سال پس از پیروزی انقلاب پنداشت که بایک انقلاب فرهنگی بحیات دوازده ساله مذهب کفوس بیس‌خاتمه خواهد داد و بدین‌جهت که چنین نشد.

۹. در چند ماه اخیر، ما میدان داریم در جناح "رادیکال" در صحنه مبارزات مردم علیه رژیم مفسور شاه، برای اولین بار اصطلاح "حکومت اسلامی" بگوش مردم ایران و جهان رسیده. متأسفانه این نیست که این اصطلاح در این چند ماه وضع شد ("حکومت اسلامی" مانند "اسلام، کهنه است")، متأسفانه نیست که این اصطلاح در بین مردم، ناشناس بود. از چند ماه پیش، بارواج آن، کشدکای‌ها تحریک شد. از روحانیون و عده‌ای از همفکران نزدیک جناح "رادیکال" که بگذریم، کمتر کسی از ماهیت حقیقی "حکومت اسلامی" اطلاع داشت. حتی آن‌عده‌ای که آشنائی نسبی با نظرات این جناح دارند، ممکن بود که آنرا با "حکومت اسلامی" از نوع عربستان سعودی عوضی بگیرند. البته همین استنباط نادرستی ست و رهبر جناح نیز بارها نادرستی آنرا تأیید کرده است. رهبر جناح در پیام‌های خود که اخیراً در سطح وسیع در جامعه نشر یافته بارها از "حکومت اسلامی" نام برده است ولی هیچ‌جا آنرا توضیح نداده است و اشارات او در این زمینه نه تنها بی‌سروته و بی‌ربط بلکه بطور مصلحتی کنگ و مبهم است. مردم در آغاز به درک دقیق از ماهیت حکومت اسلامی نتیجه نداشتند آنچه برایشان مهم بود موضع قاطع و غیر سازشکارانه رهبر جناح با رژیم شاه بود. طبیعتی بود که این وضع تا مدتی می‌توانست ادامه یابد و دیر یا زود این سؤال مهم مطرح می‌شد که حکومت اسلامی چیست و خواسته‌های

واقعی آن که آمدند؟ سرنگونی رژیم شاه بنده ولی چه چیزی جانشین آن خواهد شد؟ جناح "رادیکال" زودتر از آنچه انتظارش صرفت دستبایش را رو کرد. دواضع زفاق افکنانه رهبر جناح در میان نیروهای خلقی، بیروسه آگاهی یافتن مردم راکوتاه کرد. طیفه کارگر و اقشار آگاه خلقی زودتر از همه، خطر را احساس کردند (ما در این باره در یادداشت شماره ۷ صحبت کرده ایم) .

در افکار عمومی جهان وضع خیلی بدتر از این بود. در "مصاحبه" های بیشتر خبرنگاران اروپائی و آمریکائی با رهبر جناح "رادیکال"، این سؤال مدام تکرار می شد: حکومت اسلامی چیست و اهداف آن کدام است؟ هیچک از این خبرنگاران جواب درست و قانع کننده ای دریافت نداشتند.

بعد از آنکه جناح "رادیکال" با سیستم حکومت سلطنتی یا جمهوری مخالف است و همانطوریکه در متن پیشگفتار آمده "بیشتر توحیدی حکومت اسلامی مبتنی بر امامت است". اما چطور یکماه و نیم پیش جناح "رادیکال" بفکر حکومت جمهوری اسلامی افتاد؟ دلایلش به عقیده ما بشرح زیر است:

الف. این اصطلاح برای اولین بار پس از ملاقات رهبران جناح "رادیکال" و جبهه ملی، ظاهر شد. رهبر جناح "رادیکال" ناگهان در اعلامیه های خود از "حکومت جمهوری اسلامی" نام برد و رهبر جبهه ملی از "جمهوری مصلحتی و دموکراتیک و اسلامی". و علتش باید نوعی سازش بین دو جناح باشد. ب. جناح "رادیکال" همچنان گمان می کند که قدرت را در دست خواهد گرفت و خود را برای آن آماده می کند. گمان می کنیم که به رهبر جناح قبولاننده باشند که برای بدست گرفتن قدرت باید - حتی بطور موقت - یکی از دو شکل معمول و کنونی حکومت یعنی سلطنتی یا جمهوری را انتخاب کند و بعنفسوان "دوره گذار" به حکومت جمهوری اسلامی رضایت دهند. لابد استدلال کرده اند که حکومت جمهوری اسلامی را ساده تر می توان به حکومت اسلامی خالص تبدیل کرد، زیرا حکومت جمهوری موقتی است یعنی مانند حکومت سلطنتی مصلحتی، مادام العمر نیست و ضافاً عروشی نیز نمی باشد.

● آنچه را ما در اینجا "مصاحبه" نام گذاشته ایم در واقع مصاحبه نیست. هر سؤال خبرنگار خارجی می بایست بطور کتبی در اختیار نزدیکان رهبر جناح گذاشته شود و پس از چند روز جواب کتبی دریافت گردد. پد است که بروی هر سؤال دقیقاً حساب می شد تا جواب "مناسب" داده شود، یا انحال هیچکس به بدستی معلوم نشد که حکومت اسلامی چیست و هدفهای واقعی آن گذاشت. ضافاً چون "مصاحبه" کننده حضور نداشت تا با سئوالهای دقیق تر خود، "مصاحبه" شوند را بدام ببرد از موضوع "حکومت اسلامی" همچنان صیغ و پادرها باقی ماند.

پ . فشار افکار عمومی جهان . جناح‌های مذهبی ، بویژه جناح سبانه رو مذهبی ، اخیراً کوشش فوق العاده ای می‌کنند که بویژه در تماس با خبرنگاران خارجی ، مذهب اسلام را شرقی و امروزی جلوه دهند . جناح "رادیکال" نیز کم به ضرورت این ادراک برسد . بنظر می‌رسد که مشاوران ایرانی مقیم فرانک رهبر جناح ، در این راه نقش عمده ای داشته اند . مضافاً همانطوریکه قبلاً متذکر شدیم ، روزنامه نگاران خارجی با سئوالات بی‌گیر خود درباره ماهیت حکومت اسلامی ، رهبر جناح را زلّه کرده بودند . مدتها سعی شد که با يك مشت جوابهای بی ربط ، مبهم و نامفهوم ، آنها را سرد واند و بالاخره کار بجایی رسید که در مطبوعات شرقی و غرب اروپائی کم کم شروع شده بود . حکومت اسلامی را مسخره کردن . نه تنها برای نیروهای شرقی و روشنفکران بلکه حتی برای مردم کوچه و بازار این کشورها ، حکومتی که نه سلطنتی باشد و نه جمهوری و شده بود يك چیز موهوم . تبلیغات رژیم و صاحبان های شاه با روزنامه نگاران اروپائی و آمریکائی ، تصویر "حکومت اسلامی" را هرچه بیشتر موهوم جلوه گر ساخت . "حکومت اسلامی" در افکار عمومی جهان بصورت غیر قابل دفاع درآمده بود .

با دست به دست دادن تمام نکات فوق و تز نظهور "جمهوری حکومت اسلامی" پدیدار گردید . البته جناح "رادیکال" برای خلاق توضیح نداده که چگونه و چرا یکمرتبه از "حکومت اسلامی" به "حکومت جمهوری اسلامی" رسیده است ، همچنین توضیح نداده که چطور از موافقت مشروط با قانون اساسی ایران (البته این ظاهر قضیه بود و همانطوریکه در متن توضیح داده ایم جناح "رادیکال" همواره عمیقاً با قانون اساسی ایران مخالف بوده است) ، امروز مخالفت خود را آشکار می‌کند . بویژه اولی الامرالها هم به مردم توضیح ندادند که چگونه پس از يك عمر دفاع مطلق از قانون اساسی یکمرتبه به ایشان خواب نمنا شده که رژیم سلطنتی مشروطه چیز بدیست .

۱۰ . البته در اینجا يك نکته قابل تذکر است : از نظر "شوریک" بین "تز" ها سید جمال الدین رهبر جناح "رادیکال" ، اختلافاتی وجود دارد ، از جمله در زمینه شکل حکومت . سید جمال الدین به لایلی که در اینجا فرصت بحثش را ندادیم ، طرفدار خلافت بود ، در حالیکه رهبر جناح "رادیکال" ، طرفدار امامت است . اگر بخواهیم بزمان امروزی صحبت کنیم ، سید جمال الدین ، با اتحاد اسلام خود طرفدار "انترناسیونالیسم" اسلامی بود ، در حالیکه رهبر جناح "رادیکال" به سوسیالیسم در يك کشور ، بپخشید ، به حکومت اسلامی در يك کشور قائل است . سید جمال

الدین در رویای این بود که حکومت اسلامی را از حضرتنا افغانستان (اگر شود بعد
در سرنا سرجهان) مستقر کند و یاد شاه ایران با خدیو مصر یا سلطان عثمانی (هر کدام
که بشود) ، خلیفه حکومت اسلامی باشد . اما جناح "رادیکال" از نظر "بینشی" نه
تنها با نظام سلطنتی و جمهوری دشمنی می ورزد بلکه حتی با خلافت هم مخالف است
("بینشی توحیدی" جناح چپتی بر "امامت" است) . اگر سید جمال الدین مجبور بود
در بدو زمانه نبال یک خلقه برای حکومت اسلامی خود بگیرد و سرانجام از همه جانانامه
شود ، جناح "رادیکال" گرفتاری او را نداند و "امام" ، دست به نقد برای جانشینی
شاه حاضر است (این حرف را هنوز بصراحت اعلام نمی کنند : "موقع اش نیست" .
ولی این امر در نوشته های مریدان "امام" بچشم میخورد و در نظرات ایران نیز
طرفداران اوقالیبا آنرا در شعارهای خود عنوان کرده اند) .

سید جمال الدین اختلافات عمیق ریشه دار تشیع و تسنن را نادیده می گرفت و
میخواست "ملل اسلامی" را زیر لوای اسلام متحد کند . از نظر خصالت "انترناسیونالیست"
مبارزه اش ، ناچار بود هر جابه اسم و رنگی در آید . در ایران ، "سید و اولاد پیغمبر"
بود ، در مصر ، شیخ و در عثمانی ، افندی . در ایران ، عمامه سیاه یا سبزه سر می گذاشت
در مصر ، عمامه سفید و در عثمانی ، کلاه قابله ای . رهبر جناح "رادیکال" بخاطر خصالت
"ناسیونالیستی" مبارزه اش ، گرفتاریهای سید جمال الدین در اسم و شکل عوض کردن
را نداند و همین علت دارای "بلند پروازیهای" او هم نیست ، زیرا فعلا خود وابسته
سروسامان دادن وضع مردم مسلمان (شیعه) ایران ، محدود کرده است . ریشه
اختلافات تا گیتی مبارزه بین سید جمال الدین و رهبر جناح "رادیکال" را باید در
تشیع و تسنن جستجو کرد . "ناسیونالیستی" که گاهی در نوشته های رهبر جناح
بچشم میخورد منحصر آریشه مذهبی دارد نه سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی . بدین
معنا که او در کشوری با اکثریت شیعه میخواهد حکومت اسلامی را مستقر کند .

۱۱۰ در اینجا به دلایلی که توضیح می‌دهیم ، قصد آنرا داشته‌ایم که لبه تیسغ
حمله خود را بطور ویژه متوجه " نهضت آزادی ایران " کنیم . قصد ما آنست که این بود
که از میان تمام افراد و گروه‌هایی که امروزه در جریان دفاع از قانون اساسی می‌لولند ،
رزنده ترین شانرا انتخاب کنیم تا حساب بقیه روشن شده باشد . افراد و رهبران " نهضت
آزادی " ، به شهادت بارها آزار دیدن و سالها در زندان رژیم ماندن (هنوز زندانی
از افراد و رهبران آن در زندان بسر می‌برند) ، لاجل دریا نود و شانزده ساله اخیر

● در زمان نوشتن این یادداشت ، عددی از افراد و رهبران آن (از جمله آیت‌الله
طالقانی) در زندان بودند . ما همبها بیست و در همین اواخر عددی از آنها (از جمله
طالقانی) از زندان آزاد شده اند .

رزمند و ترین آن گروهها و افراد جریانی می باشند که امروزه به دفاع از قانون اساسی برخاسته اند. با توجه به توضیح فوق، خلاصه کنیم:

۱- مامهندس بازرگان یا آیت الله طالقانی یادگارشیا نی را در ردیف مسلمانان آیت اله کاسه لیس درباری یا فلان روزنامه نویسنه مظلوم، یا فلان نماینده در پیروز حزب مردم در مجلس، یا فلان سرهنگ یا زشسته و تاد پیروز نوکر گوش بفرمان رژیم، قرار نمیده. ۲- در رسنوات اخیر، عده ای برای شکایت از وضع موجود و بیعده الی های اجتماعای و سیاسی، به شاه، ملکه، وزیر دربار و شخصت وزیرنامه های سرگشاده یا سرسسته نوشته اند و از آنها استمه اد کرده اند و گویی که وضع موجود و بدبختی های مردم نه بخاطر وجود بنحوس همین افراد بلکه بخاطر وجود موجودات نامرئی دیگرست که در سیارات دیگر سمری برند. و این آقایان اگر نسبت به نقش و عملکرد امیرالیمم آگاهی میداشتند (که ند آرند) می بایست می فهمیده ند که همین شاه و دربار و شخصت وزیر، شریک در دزد، غلامان حلقه بگوش و فعال بی اراده امیرالیمم چیا و لگرتند. و ند بد مایم که با اصطلاح "مانورهای ناکیکی" نشان نتیجه ای کمتر از صفر داشته است و بیزارین هم نمی توانست باشند.

ولی ناآنجا که ما اطلاع داریم، نه مهندس بازرگان و نه رهبران دیگر نهضت آزادی نامه ای به شاه و دیگران ننوشته اند. اینهم یک درجه از ارجحیت آنانست نسبت به دیگران.

● که چه فزاق او یکی از کسانی بوده که در استقرار رژیم رضاخان نقش عمد، داشته و خود او یکی از گردانندگان اصلی توطئه نهم اسلند، برای قتل و کتر حدی، بود. امروز همین فرد مدعی است که: "... اینجانب از آزادی ایران [یعنی قانون اساسی] تا پای جان دفاع خواهم کرد حتی اگر این دفاع بصورت فردی باشد و کسی مرا یاری نکند...". ازنامه سرهنگ رحسی به الله علم، نقل از: ند ای آزادی، شماره اول، آتوره ۱۹۷۱.

★ همانطوریکه تسلط کتر شده، این قسمت ۲ پیشگفتار چندین ماه پیش نوشته شده. در سی ام اردیبهشت ۱۳۵۷ (چهارینج ماه پس از نگارش این قسمت از پیشگفتار) مهندس بازرگان نامه ای به معنیان رهبر در فخر مخصوص شاه نوشت. مادرش و در جوانسی این پیشگفتار، چندین باره بازرگان و "نهضت آزادی ایران" شد به اجله کرده ایم و به تمایل بازرگان نیز در جریانات اخیر برای مصالحه و سازش با رژیم شاه می نموده نیمه و لسمی با اینهمه در اینجا، در این زمینه خاص، بعنوان بیان یک واقعیت و رعایت انصاف باید بگویم که نامه بازرگان به معنیان دعوت از شاه بود برای شرکت در یک مناظره تلویزیونی در اثبات خد ماث و ترفیقات کتر ادعای شاه "به مردم ایران و جهان". این مورد (که حتی نامسه مستقیم به شاه نبود) البته فرق دارد با نامه های سرگشاده و خدوع آمیز دیگران به شاه و فرج و هویه و آموزگار و نظم و دیگران و که ای کردن آزادی و احترام به قانون اساسی.

علی رغم د ونگهٔ فوق ، عمیقاً معتقدیم که بهیچوجه نباید اجازه داد که اینسان یکبار دیگر رهبری جنبش را بدست گرفته و اثرابه بیراهه بکنند . ما می توانیم از مبارزهٔ آنها تاجاً تکیه ضد روسی بودن و در تضاد با منافع واقعی طبقه کارگر و خلق نباشد ، حمایت کنیم . ولی نباید اجازه داد که مبارزات گذشته آنها و اعتباری که ظاهراً از ایستادن راه کسب کرده اند ، یکبار دیگر خلق ما را فریب دهد . نه فقط به دلیل اینکه اینها بارها عدم کفایت خود را در رهبری جنبش نشان داده اند بلکه بیشتر از این بابت که دوران شان سپری شده است . اگر هنوز در رساله های سی ، بودوازی می توانست نقش تاریخی خود را به انجام برساند (که بهر حال نرساند)[●] ، امروز با وجود تفسیرات و تحولات عظیمی که در سیست و چند ساله اخیر در جامعه ایران بوجود آمده ، این آقای بودوازی - امیرالها در بگر کهنه شده و از قافله بسیار عقب مانده اند .

● فتودالسم در ایران بواسطه انقلاب جزوا - در مکزیک (بعدی می که در راه بیست مارکسیتی می شناسیم و منجی که در کشورهای اروپائی نظیر آلمان ، فرانسه ، انگلستان و غیره دیده ایم) از من ترقی و و این امیرالها هم بود که با اصلاحات ارضی - در تلالی فتودالسم و در تحکیم روابط تولیدی پیشرفته تر (سرمایه داری) بجای روابط تولیدی عقب مانده (فتودالسم) ، گام برداشت . جنبه های گوناگون این بحث را از اینجا که در مورد فاسادون اساسی که همزیستی مسالحت آمیز فتودالسم و بودوازی را نتیجه می شود به فتودالسم و انشیت می کند) در بخش چهارم نوشتار حاضر به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد .

فهرست اسامی

<p style="text-align: center;">ز</p> <p>زین العابدین، شیخ محمد ۶۸</p> <p style="text-align: center;">ح</p> <p>حاجی، حاجی علی ۳۷۱۳۱۳۵۱۳۲۱۱۱۱</p> <p>حکمرانی، فروغ ۱</p> <p style="text-align: center;">ر</p> <p>رادشیر، رضا ۵۹</p> <p>رحیمی (سرهنگ) ۸۵</p> <p>رسول زاده، علی حسین ۳۴۱۲۰</p> <p>رسول زاده، محمد امین ۴۱۱۲۰</p> <p>رضاخان (رضاشاه) ۷۰۱۲۲۱۵۸۱۲۸</p> <p>۸۵۰۷۴</p> <p style="text-align: center;">ز</p> <p>زین العابدین، زینال ۳۹۱۲۰</p> <p style="text-align: center;">س</p> <p>سپهسالار، میزاحسین خان ۱۴</p> <p>سلیمان میرزا ۷۴</p> <p>سعدی ۴۶</p> <p>سنبلیلی، کریم ۵۸۰۷</p> <p>سوهارتو (ژنرال) ۴۲</p> <p>سید جمال الله بن ۸۴۱۸۳۴۴۰۰۲۸</p> <p>سید جمال واعظ ۶۰۱۲۸</p> <p style="text-align: center;">ش</p> <p>شریعتداری (آیت الله) ۷</p> <p>شریعتی، رشیدعلی ۳۹</p> <p>شیرازی، رشیدعلی ۸۵</p> <p style="text-align: center;">ص</p> <p>صدیقانی، حاج رسول ۳۷۱۳۵۱۳۲۱۱۱۱</p> <p style="text-align: center;">ض</p> <p>ضیاء الحق ۴۲</p> <p style="text-align: center;">ط</p> <p>طائقی (آیت الله) ۸۵۰۸۴</p> <p>طباطبائی (آیت الله) سید محمد ۶۱۰۶۰</p> <p>طباطبائی، سید احمد ۶۰</p>	<p style="text-align: center;">آ</p> <p>آخوندوف، اسد الله ۶۰</p> <p>آگاهی، عبدالحسین ۲۹۰۲۲</p> <p>آوانسیان، اردشیر ۵۹</p> <p>آموزگار، جمشید ۸۵</p> <p style="text-align: center;">ا</p> <p>احمد شاه ۴۹</p> <p>ازهارری (ارشد) ۷۸</p> <p>امشروه ۴</p> <p>اسکندری، امیر ۲۰۱۵۱۱۵۸۰۷</p> <p>افندی، سلطان مجید ۲۰</p> <p>ایوانف ۳۷۰۲۳۱۱۴</p> <p style="text-align: center;">ب</p> <p>بازرگان، محمدسید ۸۵۰۵۸۰۵۶۲۷</p> <p>بلووازی، ک. ۴۲۰۱۸</p> <p>بنیته زاده، راداشیر ۳۰</p> <p>بفرگس، انگسندر ۶۸</p> <p>بهرزاشکی ۳۴۰۲۲</p> <p>بهبهانی (آیت الله) ۶۱</p> <p style="text-align: center;">پ</p> <p>پروین گشایاری ۵۹</p> <p>پسیان (کنل) ۶۸</p> <p>پطرکیو ۴۷</p> <p>پهنوشه ۴۲</p> <p style="text-align: center;">ت</p> <p>تقی زاده، سید حسن ۳۵</p> <p style="text-align: center;">ج</p> <p>جایاری، زهرا ۲۱</p> <p style="text-align: center;">ح</p> <p>حاج سید جوانی، علی اصغر ۶۵</p> <p>حاجی خان ۳۴</p> <p style="text-align: center;">خ</p> <p>خزاد، دژ، یوسف ۳۴۱۳۵</p> <p>خمینی (آیت الله) ۴۲۰۷</p>
---	---

۲۷ پوست، پوهان
ن
 ناصر (جمال عبدالناصر) ۴۲
 ناھو، رحيم ۳۶۳۵
 نريمانف، نريمان ۳۴۹۲۱۲۰
 نوري، شيخ فضل الله ۲۳
و
 ويد، لا (وزرال) ۴۲
 ويط، گلوي ۱۸
ه
 هوت، ژوز ۱۸
 هويدا، اسوياس ۵۸۹۱۱
ی
 يزدي (دکتر) ۶۰

۷۶ طبري، احسان
ع
 عزيزتفا، عزيز ۳۴۰۲۲۰۲۱۹۲۰
 علي اف، صالح ۲۵۰۲۴۰۲۳۰۲۲
 علي مسيو (کريلائي) ۲۵۰۲۴۰۱۶
 ۲۷ ۴۶۱۲ ۵۴۳۳۳۳۳۳
 علم، اسداله ۸۵۰۶۶
ف
 فقرايي، ابراهيم ۷۴
 فدالاره، شفي ۵۹
 فوج (پولوي) ۸۵
 فردوس، شهاب ۵۹
ق
 قاسمي، احد ۳۷
 قوام السلطنه ۵۹
ک
 کابيشن، عبدالصه ۵۹
 کناهره، فريدون ۶۰۰۵۹
 کرمانی، ميرزا اکامان ۲۸
 کسروي، احد ۳۴۰۲۲۲۱۰۱۸۰۱۳
 ۲۴۰۲۲۰۶۰۳۷۰۲۶
 کفرسيوس ۴۴
ل
 لنين ۳۸۰۳۷۰۴
 لياخوف ۶۲
م
 محمد رضاشاه ۶۴۰۶۱
 (شاه درقالب مغطات)
 محمد عليشاه ۶۴۰۵۸
 شهدي اسماعيل ۳۲
 شهدي عليخان ۳۲
 خدق، دکتري محمد ۸۵۰۷۸۰۶۱۰۵۸
 معاويه ۴۱
 معنيان ۸۵
 متسکيو ۵۷

